غاية المريد

شرح كتاب

التـوحـيـد

تاليف:

شيخ صالح بن عبدالعزيز آل شيخ

ترجمه:

اسحاق دبیری

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «**التوحید**» نوشته نشده است. این کتـاب، کتـاب دعـوت اسـت؛ دعـوت بسـوی توحید. شیخ رحمه الله، اقسام توحید عبادت و توحید اسما و صـفات را بصـورت اختصار در این کتاب و همچنین شرک اکبر و اَشکال آنرا و اسباب هـر یـک از آنها را نوشته است. همچنین راههای پاسداری و حمایت از توحید نیز را هم بیـان کرده اند.

از اینرو لازم است که شما بعنوان یک مسلمان موحد، بدان توجهی شـایان، در حد خواندن و حفظ کردن مطالبش داشته باشید. زیرا هر کجا که باشید از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه قراردادن چیزی. می گوینـد:‹‹**وحَّد المسـلمون الله**›› یعنـی مسلمانان، الله را معبود یگانه قرار دادند.

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می گوید بر سه قسم است:

1ـ توحید ربوبیت

2ـ توحید الوهیت

3ـ توحید اسما و صفات

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال خدا بسیار زیـاد می باشند که از جمله می‌توان به خلقت، روزی دادن و زنـده کـردن و میرانـدن، اشاره کرد که الله عزوجل، در همه‌ی اینها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل أَلَه, یأْلَهُ می‌باشند یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که مربوط به توحید الله، بوسیله‌ی فعل بنده است.

توحید اسماء و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسماء و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

همین اقسام سه‌گانۀ توحید را، شیخ در این کتاب ذکر نموده است و سخن را بقدر نیاز در مورد توحید الوهیت و عبودیت ـ که کمتر در این مورد کتاب نوشته شده است ـ به درازا کشیده است.

اقسام آن یعنی توکل و ترس و محبت و ... را بیان کرده و همچنین ضد توحید الوهیت را که شرک باشد به تفصیل بیان نموده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات. اما در این کتاب بیشتر از شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

باید گفت که در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله و این نوع شرک، انسان را از دایرۀ اسلام، خارج می‌سازد.

شرک اصغر: آنست که شارع آنرا شرک نامیده است ولی بحدی نیست که با شرک اکبر برابری بکند.

مثال شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بتها، قبرها و مردگان.

شرک اکبر پنهان, مانند شرک منافقین, یا توکل کنندگان بر پیران یا مردگان یا چیزهای دیگر.

و شرک اصغر مانند پوشیدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به غیر الله.

و شرک خفی مانند ریا و تظاهر و غیره.

باب اول
توحید

الله تبـارک و تعـالی فرمـوده اسـت: ﴿وماخَلَقتُ الجِنَّ والإنسَ إلاَّ لِيَعبُدون﴾ [ذاريات: 56]

ترجمه: جن و انسان را نيافريده ام مگر بخاطر اينكه مرا عبادت كنند.

همچنـين فرمـوده اسـت: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنْ اُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [نحل: 36]

ترجمه: ما نزد هر امتی پیامبری فرسـتاديم كـه الله را بپرسـتند و از (پرسـتش) طاغوت اجتناب ورزند.

و در آيـه‌ای ديگـر می‌فرمايـد: ﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [إسراء: 23]

ترجمه: پروردگارت دستور داده كه جز او (ديگری را) پرستش نكنيـد و بـا پدر و مادر به نيكی رفتار كنيد.

و در آيه‌ای ديگر می‌فرمايد: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [نساء:36]

ترجمه: الله را بپرستيد و با او چيزی را شريك نسازيد.

همچنين خداوند فرموده است: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا به شيئاً﴾ [انعام: 151]

ترجمه: ای پيامبر، بگو بيائيد تا آنچه را پروردگارتـان بـر شـما حـرام كـرده است برايتان بيان كنم: اينكه با او چيزی را شريك قرار ندهيد.

از ابن مسعود -رضی الله عنه- روايت است كـه فرمـود: من اَرادَ اَن ينظر إلی وصية محمد -صلی الله عليه وسلم- الّتي عليها خاتمه فليقرأ قوله تعالی: ﴿قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ إلی ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ﴾. [أنعام: 151و153]

ترجمه: هر كس می‌خواهد وصيت رسـول الله را كـه مُهـر ايشـان نيـز بـر آن حك شده است، ببيند، اين آيه را بخواند: ﴿قل تعالوا...﴾ تا ﴿ولاتتبعوا السبل﴾.

از معاذ بن جبل -رضی الله عنه- روایت است که می‌گوید: **كنت رديف النبي -صلى الله عليه وسلم- على حمارٍ فقال لي: «يا معاذ، اَتدري ما حقّ الله على العِباد، و حق العِباد على الله؟» قلت: الله ورسوله أعلم، قال «حقُّ الله على العباد اَن يَعبُدوه و لايُشرِكوا به شيئاً و حقّ العبادِ على الله اَن لايُعَذِّبَ من لايُشرك به شيئاً» قلتُ: يا رسول الله أَفلا أُبَشّر النّاس؟ قال: لاتُبشِّرهُم فَيَتّكلوا».**

ترجمه: من پشت سر رسول خدا، سوار بر مرکب ایشان بودم که فرمود: ای معاذ! می‌دانی حق خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چیست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند و حق بندگان، بر خدا اینست که عذاب ندهد کسی را که با او چیزی را شریک نگرفته است.

گفتم: ای رسول خدا، آیا مردم را به این، بشارت ندهم؟ فرمود: خیر. زیرا بر همین اکتفا می کنند. این دو حدیث در «صحیحین» وارد شده است.

ارشاد خداوند است که ﴿وما خَلَقتُ الجِن و الإنسَ إلاَّ لِيَعبُدون﴾ یعنی:جن و انس را برای هیچ هدفی جز اینکه مرا پرستش نمایند، نیافریده‌ام. این آیه بیانگر توحید است. زیرا گذشتگان نیک امت، آنرا چنین تفسیر کرده‌اند که «لیعبدون» یعنی «لیوحدون» «تا مرا به وحدانیت بشناسند». بنابراین در می‌یابیم که هدف بعثت پیامبران نیز توحید عبادت بوده است.

عبادت: یعنی خضوع و فروتنی و تسلیم شدن همراه با محبت و اطاعت، همان عبادت شرعی می‌شود. یعنی پیروی از دستورات و ممنوعات بر اساس محبت و ترس و امید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید:«عبادت اسمی است در برگیرنده‌ی مجموعه‌ی گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و می‌پسندد».

پس آیه دلالت دارد به اینکه لزوماً باید هر گونه عبادت فقط برای الله، انجام بشود و نه برای کسی دیگر.

در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنْ اُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

این آیه معنی توحید و عبادت را می‌رساند. و در آن تصریح شده که پیامبران با این دو جمله فرستاده شده‌اند: 1ـ أعبدوا الله (الله را بپرستید)، 2ـ إجتنبوا الطاغوت (از پرستش طاغوت پرهیز نمائید) که معنی توحید هم همین است. جمله‌ی اول اثبات توحید و جمله‌ی دوم نفی شرک است. کلمه‌ی طاغوت از طغیان است یعنی تجاوز کردن از حد.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ یعنی پروردگارت دستور داد و توصیه نموده است که عبادت را فقط برای او اختصاص دهید. و این بعینه همان معنی «لا إله إلا الله» است. پس آیه، در واقع می گوید: توحید یعنی عبادت را مختص الله قرار دادن یا به عبارتی توحید یعنی تحقق بخشیدن به «لا إله إلا الله».

﴿قل تعالوا ... ﴾ در معنی این آیه، کلمه‌ی «وصّاکم» نهفته است یعنی، الله به شما توصیه نموده و دستور داده است که چیزی را با او شریک نسازید. و این آیه نیز مانند آیات سابق، توحید را تاکید می کند.

و آیه ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ هرگونه شرک را ممنوع می‌سازد؛ فرق نمی کند که شرک اکبر باشد یا شرک اصغر و خفی، پیامبری را شریک سازند یا فرشته، انسان صالح، جن، سنگ، درخت و چیز دیگری را. زیرا آیه عام است و همه‌ی اشیاء و موجودات را شامل می‌شود.

ابن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: یعنی اگر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- وصیت می‌نوشت و بر آن مهر می‌زد تا پس از وفاتش خوانده شود، این آیات سوره‌ی انعام را که شامل وصایای ده‌گانه است می‌نوشت: ﴿قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ ... ﴾ و این فرمایش ابن مسعود -رضی الله عنه- اهمیت والا و عظیم الشأن این آیه در دل ایشان را می‌رساند که اولین مورد آن، نهی از شرک است و این بیانگر آنست که شرک مهم‌ترین و در عین حال نخستین مسئله‌ایست که باید به آن توجه داشت.

و پس از آن، حدیث معاذ بیان شد که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«حق خداوند، بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند».

و این حق واجب الله بر بندگانش می‌باشد که کتاب خدا و سنت پیامبر، بدان تصریح دارد و حتی سایر پیامبران بخاطر بیان آن، بسیج شدند، و هیچ فرضی بالاتر از آن قرار ندارد.

و در ادامه‌ی حدیث، فرمود:«و حق بندگان بر الله اینست که عذاب ندهد کسی را که با او شریک نگرفته است». و این باتفاق علماء، حقی است که خداوند بر خویشتن واجب کرده است. چنانکه ایشان طبق حکمت خویش هر گاه بخواهند چیزی را بر خود، واجب یا حرام می‌سازند، همانطور که در حدیث قدسی می‌فرماید: «إِنِّي حرمت الظّلم على نفسي» یعنی من ظلم کردن را بر خود حرام کرده‌ام.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ فلسفه‌ی خلقت جن و انس.

2ـ هدف از عبادت، توحید است زیرا همین مسأله مورد نزاع و درگیری می‌شود.

3ـ اگر کسی کاملاً پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده است چنانکه آیه ﴿وَلاَ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلاَ أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلاَ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾. [کافرون: 3و5] اینرا تصریح نموده است.

4ـ فلسفه و حکمت ارسال پیامبران.

5ـ به سوی همه‌ی ملتها، پیامبری فرستاده شده است.

6ـ دین تمامی انبیا، یکی بوده است.

7ـ مساله‌ی مهم اینکه عبادت و توحید واقعی بدون کفر ورزیدن به طاغوت متحقق نمی‌شود. چنانکه در آیه ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ **[بقره:256]** همین مطلب بیان شده است.

8ـ طاغوت عام است یعنی هر کس و هر چیزی که غیر از الله، مورد پرستش واقع بشود.

9ـ اهمیت ویژه‌ی سه آیه‌ی سوره انعام (151 ـ 152 ـ 153) نزد گذشتگان نیک که این سه آیه در برگیرنده‌ی ده مساله‌ی خیلی مهم از جمله مساله‌ی شرک که نخستین آنهاست، می‌باشند.

10ـ آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها هیجده مساله مطرح شده است. سرآغاز با مساله شرک شده چنانکه فرموده است: ﴿لاَ تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولاً﴾ [اسراء:22]

ترجمه: با الله، معبودی دیگر قرار مده و اگر نه نهایتاً مورد سرزنش قرار گرفته و بی‌یار و یاور می‌مانی.

و در پایان مجدداً فرموده است: ﴿وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهاً آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَّدْحُوراً﴾ [اسراء:39]

ترجمه: با الله معبودی دیگر را شریک قرار مده و اگر نه مورد سرزنش قرار گرفته و محروم از همه چیز، در آتش دوزخ افکنده خواهی شد.

و بعد از آن، خداوند ما را به اهمیت مسائل مطرح شده متوجه می‌سازد و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [اسراء:39] ترجمه:اینها از جمله سخنان حکمت آمیزی است که پروردگارت به تو وحی نمود.

11ـ همچنین آیه‌ی سوره نساء که معروف به آیه‌ی حقوق دهگانه است با این قول خداوند -جل جلاله- آغاز می‌شود: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [نساء:39] ترجمه: الله را پرستش کنید و با او چیزی را شریک قرار ندهید.

12ـ آگاهی از وصیت رسول الله، هنگام وفاتش.

13ـ شناخت حق الله، بر بندگانش.

14ـ شناخت حق بندگان بر الله هنگامی که حقش را ادا کردند.

15ـ بیشتر اصحاب پیامبر از این مساله اطلاع نداشتند.

16ـ جواز کتمان علم بخاطر مصلحتهائی.

17ـ استحباب بشارت مسلمان به آنچه که خوشحالش می‌گرداند.

18ـ ترس از اینکه مردم به رحمتهای واسعه‌ی الله، اعتماد نمایند و دست از عمل بردارند.

19ـ هر گاه کسی جواب سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.

20ـ جواز اختصاص دادن برخی افراد برای یاد دادن مطلبی و علمی.

21ـ تواضع رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، که سوار بر الاغ می‌شدند و پشت سر خود نیز کسی را سوار می‌کردند.

22ـ جواز سوار کردن کسی پشت سر خود بر حیوانی.

23ـ منزلت معاذ بن جبل.

24ـ اهمیت والای مساله‌ی توحید.

باب دوم

فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می گرداند

الله –جل جلاله– می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمْ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [انعام: 82]

ترجمه: آنهایی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نیامیختند، ایناناند که در امن و امان بسر خواهند برد و راه‌یافتگاناند.

از عباده بن صامت روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرسوله وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ العَمَلِ». (بخاري و مسلم)

ترجمه: کسی که گواهی دهد به اینکه هیچ معبودی بجز الله نیست، و خداوند شریکی ندارد و محمد –صلی الله علیه وسلم– بنده و فرستاده‌ی اوست و عیسی نیز بنده و فرستاده‌ی الله و روح اوست که به مریم القا فرموده و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است و حقیقت دارد، خداوند چنین بنده‌ای را با هر عملی که دارد، وارد بهشت خواهد کرد.

و در حدیثی دیگر که عتبان آنرا روایت کرده آمده است: «فإنّ الله حرَّم على النّار مَن قالَ لا إله إلا الله؛ يبتغي بذلك وجه الله». (بخاري و مسلم)

ترجمه: خداوند، آتش دوزخ را برای کسیکه «**لا إلـه إلا الله**» را فقط برای رضای خدا گفته باشد حرام کرده است.

و از ابوسعید خدری –رضی الله عنه– روایت شده که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «قال موسى: يارَبِّ عَلِّمني شيئاً أذكرك و أدعوك به، قال: قل ياموسى: لا إله إلا الله». قال: يارَبِّ كلُّ عبادِك يقُولونَ هذا قال: يا موسى لو أنّ

السّماوات السّبع و عامِرهُنّ غيري و الأرضين السّبع في كِفّةٍ و لا إله إلا الله في كفّةٍ مَالَت بِهِنَّ لا إله إلا الله››. (ابن حبان و حاكم با تصحيح)

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا!، به من چيزی بياموز كه تو را با آن ياد كنم و بخوانم. فرمود: بگو: «**لا إلـه إلا الله**». موسی گفت: پروردگارا، اينرا همه‌ی بندگانت می‌گويند. فرمود: ای موسی، اگر آسمانهای هفتگانه با تمام موجودات (بجز خودم) و زمينهای هفتگانه در يک كفه‌ی ميزان، و **لا إلـه إلا الله** را در يک كفه‌ی ديگر قرار دهند، بر همه‌ی آنها غالب خواهد شد.

همچنين روايتی از انس -رضی الله عنه- در ترمذی آمده است كه می‌گويد: از رسول الله -صلی الله عليه وسلم- شنيدم كه فرمود:‹‹قال الله تعالى: يا ابن آدم لو أتيتني بقراب الأرض خطايا، ثم لقيتني لاتشرك بي شيئاً لاتيتُك بقرابها مغفرة››. (ترمذي و حسنه)

ترجمه: خداوند فرموده است: ای فرزند آدم، اگر تو، با گناهی به فراخنای زمين، نزد من بيايی ولی با من شريک نگرفته باشی، من به همان مقدار با مغفرت و بخشش به استقبالت می‌آيم.

توحيد، كفاره‌ی گناهان می‌شود. هر چند بنده در محقق كردن توحيد پيشروی بكند به همان مقدار برايش زمينه‌ی ورود به بهشت فراهم می‌گردد. فرق نمی‌كند كه چه مقدار عمل دارد چنانكه آيه‌ی سوره‌ی انعام، به اين مساله صراحت دارد: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمْ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.[أنعام:82]

و مراد از ظلم در اينجا، شرک است. چنانكه در بخاری و مسلم روايتی نقل شده است كه اصحاب پيامبر از اين آيه ترسيدند و گفتند: يا رسول الله، مگر

می‌شود که کسی ظلم نکرده باشد؟ رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: آن ظلمی که شما می‌گوئید نیست، بلکه مراد از ظلم در اینجا شرک است مگر نشنیده‌اید که بنده‌ی صالح خدا (لقمان) گفت: ﴿إِنَّ الشركَ لظلمٌ عظيمٌ﴾ [لقمان:13] ترجمه:همانا شرک ظلمی بس بزرگ است.

پس با توجه به این حدیث، گویا آیه چنین است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

یعنی پاداش کسیکه توحید را پذیرفت و به آن ایمان آورد و آنرا با شرک در نیامیخت، امنیت کامل و هدایت کامل است. و هر چند توحیدش را آغشته به ظلم و شرک بکند به همان مقدار از امنیت و هدایت فاصله خواهد گرفت.

و آنچه در حدیث معاذ بن جبل -رضی الله عنه- خواندیم که فرمود:«علی ما کان من العمل». یعنی: هر چند در عمل کوتاهی داشته و یا گناهانی مرتکب شده باشد، باز هم به بهشت راه می‌یابد، فضل و برکت توحید است که شامل حال موحدان واقعی می‌شود.

کلمه‌ی توحید، کلمه‌ایست که اگر کسی آنرا فقط برای خشنود ساختن الله، بر زبان بیاورد و شرایط آنرا رعایت کند خداوند نیز به وعده‌اش وفا خواهد کرد و آتش دوزخ را بر آن شخص، حرام خواهد نمود. حقا که این بخشش بس بزرگی است.

و اما اگر کسی توحید را پذیرفت ولی در کنار آن از گناهان و معاصی پرهیز نکرد و بدون توبه، از دنیا رفت، سرنوشت چنین شخصی بدست خدا است چه بخواهد او را عذاب دهد و مجازات نماید و سرانجام وارد بهشت سازد، چه بخواهد قلم عفو بر گناهانش بکشد و از همان ابتدا وارد بهشتش نماید.

اما حدیث أبوسعید خدری که در آن جریان موسی -علیه السلام- آمده بود دلالت به این دارد که: اگر فرضاً گناهان کسی به سنگینی زمین و آسمان و سایر

موجودات و پُری اینها بوده اما آن شخص لا إله إلا الله را با خود داشته باشد، این کلمه بر همه‌ی آن وزنهای سنگین گناهان، غالب خواهد شد. چنانکه حدیث بطاقه و همچنین حدیث فوق انس -رضی الله عنه- نیز به همین دلالت می کند.

البته نباید از یاد برد که این فضیلت شامل کسی می‌شود که این کلمه در دل او تقویت شده باشد به طوری که آنرا مخلصانه بر زبان بیاورد و قلبش آنرا تصدیق نموده و با آن روشن باشد, و به آنچه که دلالت می کند معتقد باشد و دوست داشته باشد. اگر واقعاً چنین باشد آنگاه چنین نور و چنین توحید و ایمانی با هر گناه و معصیتی که مواجه شود آنرا از بین خواهد برد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ فضل و بخشش بیکران الله.

2ـ پاداش بزرگ توحید نزد الله.

3ـ توحید کفاره‌ی گناهان می‌شود.

4ـ تفسیر ظلم در آیه‌ی سوره‌ی انعام.

5ـ پنج موردی که در حدیث عباده ذکر شده بودند، قابل دقت و تأمل‌اند.

6ـ با توجه به حدیث عباده و حدیث عتبان، معنی«**لا إله إلا الله**» را در می‌یابیم و همچنین به اشتباه و موقف فریب خوردگان پی می‌بریم.

7ـ **لا إله إلا الله** شرطی دارد و آن خشنود ساختن پروردگار است.

8ـ حتی پیامبران نیاز داشتند که فضیلت **لا إله إلا الله**، به آنها آموخته شود.

9ـ **لا إله إلا الله** از همه‌ی موجودات سنگین‌تر است ولی با این حال میزان بعضی از کسانی که آنرا می‌خوانند سنگین نخواهد بود.

10ـ زمینها نیز مانند آسمانها، هفت عدد می‌باشند.

11ـ آنها نیز خالقی دارند.

12ـ اثبات معنی حقیقی صفات الله، برخلاف عقیده‌ی اشعریها.

13ـ با توجه به حدیث انس و این بخش حدیث عتبان که فرمود: **فان الله حرّمَ على النار من قال: لا إله إلا الله يبتغي بذلك وجه الله**، در می‌یابیم که فقط اقرار با زبان کافی نیست تا عملا شرک را ترک نکرده است.

14ـ این مساله که عیسی و محمد -علیهما السلام- بندگان الله و پیامبران او می‌باشند، قابل دقت و تفکر است.

15ـ عیسی صفت ویژه‌ای دارد که عبارت است از کلمۀ الله (کلمه‌ی کن که باعث وجود او شد).

16ـ یکی از صفات عیسی، روح الله است.

17ـ فضیلت ایمان به وجود بهشت و دوزخ.

18ـ معرفت اینکه گوینده‌ی **لا إله إلا الله** با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت خواهد شد.

19ـ شناخت اینکه میزان، دو کفه دارد.

20ـ ذکر «**وجه**» بعنوان صفت الله.

باب سوم

موحد واقعی بدون حساب وارد بهشت خواهد شد

الله -جل جلاله- می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [نحل: 120]

ترجمه: همانا ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود, با فروتنی مطیع فرمان الله و حقگرای بود و از مشرکان نبود.

همچنین فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [مؤمنون:59]

ترجمه: آنانی که با پروردگارشان شریک قرار نمی‌دهند.

از حصین بن عبدالرحمن روایت است که گفت: من نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما، پاره ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم بلکه حشره‌ای زهرآگین به من نیش زده بود. گفت: آنگاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.

گفت: چرا رقیه خواندی؟ گفتم: بخاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. گفت: چه حدیثی؟ گفتم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که گفته است: رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد، در چشم زخم و در گزیدن حشرات. سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده است، بدون کم و کاست بیان کند. ولی ما روایتی از ابن عباس داریم که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْيطُ وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلانِ وَالنَّبِيَّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي فَقِيلَ لِي هَذَا مُوسَي وَقَوْمُهُ وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَي الأُفُقِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ فَقِيلَ لِي انْظُرْ إِلَي الأُفُقِ الآخَرِ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ فَقِيلَ لِي هَذِهِ أُمَّتُكَ وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلا عَذَابٍ ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَخَاضَ النَّاسُ فِي أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلا عَذَابٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ صَحِبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ وَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا الَّذِي تَخُوضُونَ فِيهِ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ هُمِ الَّذِينَ لا يَرْقُونَ وَلا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَي رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فَقَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فَقَالَ سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (مسلم).

ترجمه: (در شب معراج) امتها بر من عرضه شد. می‌دیدم که با هر یک از انبیا، گروهی از پیروانشان است و با بعضی یک نفر و دو نفر بود و با بعضی هیچ کس نبود. آنگاه جمعیت انبوهی به من نشان داده شد. فکر کردم که امت من هستند. به من گفتند: این موسی است با قومش، دوباره نگاه کردم دیدم جمعیت

انبوه دیگری است. به من گفتند: اینها امت تو می‌باشند. و همراه آنان هفتاد هزار چنین‌اند که بدون اینکه از آنها حسابی گرفته شود یا عذاب داده شوند، وارد بهشت، می‌شوند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اینرا گفت و برخاست و به خانه تشریف برد. حاضران به اظهارنظر پیرامون این گروه پرداختند. بعضی گفتند: اینها اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خواهند بود. عده‌ای می‌گفت: شاید کسانی باشند که در اسلام متولد شده و اصلاً شرک نورزیده‌اند. خلاصه اینکه هر کس چیزی گفت، تا اینکه رسول الله -صلی الله علیه وسلم- دوباره تشریف آورد و از ماجرا باخبر شد. آنگاه فرمود: اینها کسانی هستند که با افسون خواندن و داغ و فال بد، سر و کار ندارند بلکه بر پروردگارشان توکل می‌کنند. عکاشه بن محصن برخاست و گفت:از الله بخواه که مرا از جمله آنان قرار دهد. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: تو از آنانی. فرد دیگری بلند شد و گفت: از الله بخواه که مرا نیز از آنان بگرداند. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: عکاشه، از تو سبقت گرفت.

این بحث از بیان فضیلت توحید اهمیت بیشتری دارد زیرا فضیلت توحید شامل همه‌ی موحدان می‌شد ولی این بحث خصوصیت این امت را بیان می‌کند که توحید بصورت واقعی نزد آنان یافت می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿إنّ ابراهیم کان أمة قانتاً ... ﴾ این آیه بیانگر این مطلب است که ابراهیم علیه‌السلام کاملاً پیرو توحید حقیقی بود. زیرا خداوند ابراهیم را با این صفات یاد کرده است:

1ـ «أمّة» یعنی امام و پیشوایی که تمام صفات کمال بشری و تمام خوبیها در وجود او بود و همین است معنی تحقق بخشیدن به توحید.

2ـ «**قانتاً لله**» یعنی کسیکه لزوماً مطیع و فرمانبردار بوده که این هم از اقسام توحید است.

3ـ «**حنیفاً**» یعنی: از راه مشرکان و از هر گونه تمایل به آنان دور و مبرا بوده است. راه مشرکان عبارت است از شرک و بدعت و معصیت بدون توبه و استغفار.

4ـ ﴿ولم یك من المشرکین﴾. یعنی از جملۀ مشرکان نبود. و از تمام انواع شرک بدور بوده است.

اما قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ﴾ نفی هر نوع شرک است. زیرا ادات نفی بر فعل مضارع به معنی نفی عام است. یعنی هیچ گونه شرکی را مرتکب نمی‌شوند نه شرك اکبر و نه شرك اصغر و نه شرك خفی‌ای را. کسی که شرك نمی آورد موحد واقعی است, پس الآن نتیجه می گیریم کسی که از همۀ انواع شرك کاملاً بدور باشد, پس این شخص از شرك بدور نمی ماند, مگر بخاطر توحیدش.

علما می گویند: در اینجا کلمه‌ی «**بربهم**» را مقدم کرد بخاطر اینکه از لوازم ربوبیت، عبودیت است. و این از صفات کسانی است که توحید را تحقق بخشیده‌اند. و از لوازم توحید این است که موحد، هوا و هوس خویش را نیز شریك نسازد. زیرا با پیروی از هوا و هوس است که انسان مرتکب بدعت و معصیت می گردد. پس وقتی شرك را نفی کردیم، گویا تمام انواع آنرا که بدعت و معصیت نیز از آنهاست، نفی کردیم و همین است تحقق واقعی توحید.

در حدیث فوق، صفات کسانی که روز قیامت بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند چنین بیان شده: «لا يَرْقُونَ وَلا يَسْتَرْقُونَ ولايتطيرون وعلى ربهم

يتوكلون›› يعنى نه افسون مى خوانند و نه داغ و نه فال بد مى كنند. و بر الله توكل مى‌نمايند.

‹‹وعلى ربهم يتوكلون›› يعنى نه افسون مى خوانند و نه داغ و نه فال بد مى كنند. و بر الله توكل مى‌نمايند.

البته اين بدان معنى نيست كه اهل توحيد از اسباب پرهيز مى‌كنند و از آنها استفاده نمى‌نمايند. چنانكه برخى پنداشته‌اند كه كمال توحيد در اين است كه انسان از اسباب دورى كند. و اين پندارى است نادرست. زيرا رسول الله -صلى الله عليه وسلم- رقيه مى خواند و از دوا استفاده مى‌نمود و ديگران را نيز دستور مى‌داد كه از دوا استفاده كنند. و حتى ثابت است كه به يكى از صحابه دستور داد از داغ استفاده بكند. اما از آنجا كه عموماً مردم بجاى اعتماد بر الله به كسيكه رقيه مى خواند يا داغ مى‌نمايد اعتماد مى‌كنند و يا معتقد به فال هستند كه اين خلاف توكل بر الله است. و اما استفاده از دوا و اسباب امرى است مشروع كه گاهى واجب و گاهى مستحب و گاهى مباح مى‌شود. چنانكه رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فرموده است:‹‹تداووا عبادا الله، و لاتتداووا بالحرام›› (بندگان خدا، از دوا استفاده كنيد و هرگز از دواى حرام استفاده ننمائيد).

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ بيان تفاوت درجات مردم در توحيد.

2ـ معنى توحيد حقيقى.

3ـ خداوند يكى از امتيازات ابراهيم را چنين بيان كرد: ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ يعني از مشركان نبود.

4ـ يكى از صفات اولياء الله اين است كه ﴿بربّهم لايُشرِكون﴾ يعنى هيچ كس را با پروردگارشان شريك نمى‌سازد.

5ـ از علامات توحيد حقيقى اينست كه افسون و داغ ترك داده شود.

6ـ جامع تمام خصلتهای نیک، توکل نام دارد.
7ـ درک واقعی اصحاب پیامبر که دانستند بدون عمل نمی‌توان به این مقام رسید.
8ـ اصحاب چقدر شیفته‌ی ابواب خیر بودند.
9ـ فضیلت این امت بر دیگران هم از نظر کم و هم از نظر کیف.
10ـ فضیلت پیروان موسی.
11ـ سایر امتها بر رسول الله عرضه گردیدند.
12ـ هر امتی جداگانه با پیامبرش حشر می‌شود.
13ـ کسانی که از پیامبران حرف شنوی داشته‌اند، همیشه از دیگران کمتر بوده‌اند.
14ـ برخی از انبیاء بخاطر اینکه کسی گوش به حرف آنها نبوده، تنها حشر می‌شوند.
15ـ نه از کثرت تعداد، باید مغرور شد و نه از قلت مأیوس گشت.
16ـ جواز رقیه خواندن برای چشم زخم و گزیدگی.
17ـ عمق فهم گذشتگان نیک آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی کرده کسیکه فقط آنچه را که شنیده بیان کرده است». پس معلوم می‌شود که این دو حدیث با هم تعارضی ندارند.
18ـ گذشتگان نیک امت، هرگز کسی را به آنچه که نداشت تعریف و تمجید نمی‌کردند.
19ـ اینکه رسول الله –صلی الله علیه وسلم- فرمود: «تو از آنانی» یکی از علامتهای نبوت ایشان است.
20ـ منزلت عکاشه بن محصن.
21ـ جواز استفاده از سخنان کنایه‌آمیز.

22ـ اخلاق نیکوی رسول الله –صلی الله علیه وسلم– .

باب چهارم

هراس از شرک

الله –عزوجل– مـی فرمایـد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: 48]

ترجمه: همانـا الله، گنـاه کسـانی را کـه بـه او شـرک آورنـد نمـی آمـرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می بخشد.

همچنین دعای ابراهیم –علیه السلام– در کلام الله چنین نقل شده اسـت:

﴿ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم: 35]

ترجمه: پروردگارا مرا و فرزندانم از پرستش بتها، دور نگهدار.

رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمـود: «أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر فَسُئل عنه؟ فقال: الرِّيا».

ترجمه: آنچه من بیش از هر چیز درباره شما می ترسم شـرک اصغر اسـت. پرسیدند: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا و تظاهر.

و عن ابن مسعود –رضی الله عنه– قال: قال رسول الله –صلی الله علیه وسـلم– «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». (بخاري).

ترجمه: رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمـود: هـر کـس در حـالی بمیـرد که غیر از الله کسی دیگر را به فریاد می خوانده، وارد دوزخ خواهد شد.

و عن جابر –رضی الله عنه– أن رسول الله –صـلی الله علیـه وسـلم– قـال: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». (مسلم)

ترجمه: هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که با او شریک نگرفته باشد وارد بهشت می شود و اگر در حالی با او ملاقات بکند که با او شریک گرفته است، وارد دوزخ می گردد.

توحید وقتی در دل صاحبان خود می نشیند که همراه با ترس و هراس از شرک باشد. و کسیکه از شرک بهراسد یقیناً انواع شک را شناسائی خواهد کرد تا، دانسته در آنها نیفتد.

در آیۀ 48 سورۀ نساء می خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ یعنی خداوند شرک را نمی بخشد و این عدم بخشیدن عام است و انواع سه گانۀ شرک اکبر و اصغر و خفی را شامل می شود. پس هیچ یک از اینها بدون توبه بخشیده نمی شوند. و این بدان خاطر است که شرک گناهی است بس بزرگ. مگرنه اینست که الله خالق و روزی دهنده و بخشندۀ تمامی نعمتها و بزرگوار است پس چگونه انسان به خود اجازه می دهد که از او روی بر تابد و به سوی مخلوقی همچون خود متوجه شود؟!

تفسیری که بیان شد، رأی ابن قیم، ابن تیمیه، محمد ابن عبد الوهاب و اکثر علمای توحید است.

پس وقتی متوجه شدیم که شرک با سایر انواعش عملی است غیر قابل بخشش، طبیعی است که باید از آن بیمناک بود.

همچنین ریا و سوگند خوردن به غیر الله و استفاده از آویز و مهره و نخ شفا و نسبت دادن نعمتهای الله به غیر، شرک و نهایتاً غیر قابل بخشش می باشند، پس لازم است که از اینها هراس داشت و شدیداً پرهیز نمود.

آیهٔ ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ﴾ بیانگر حالت موحدان واقعی است؛ آنهائی که در توحید به درجهٔ کمال رسیده اند. و باز هم نگران هستند از اینکه دچار شرک بشوند.

أصنام جمع صنم است. یعنی تصویر و مجسمهٔ کسانی که مورد پرستش واقع می شدند. بتها گاهی در شکل انسان و گاهی در شکل حیوان و یا در شکل خورشید و ماه و اشکال گوناگون ساخته و پرستیده می شدند.

«**وَثَن**» یعنی هر چیزی که بجز إله، پرستش کرده شود. خواه در شکل بتی باشد یا قبر و چیز دیگری.

و حدیثی که در متن کتاب بیان گردید، در مورد ریا و تظاهر است. گناهی که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: بیش از هر گناهی دیگر، از آن هراس دارم. بخاطر اینکه سرانجام ناخوشایندی دارد و آن عبارت است از عدم بخشش. که متأسفانه مردم در این مورد، کاملاً سهل انگاری می کنند. از اینرو رسول الله –صلی الله علیه وسلم– نسبت به این نوع شرک، آنهمه خوف و هراس داشت.

ریا و تظاهر، بر دو قسم است:

1ـ تظاهر منافق، که عبارت است از اظهار مسلمانی، در حالی که قلباً کافر است. چنانکه خداوند در مورد آنها فرمود: ﴿يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً﴾.

2ـ تظاهر مسلمان: بدینگونه که نماز و یا عمل نیک دیگری را بوجه احسن انجام می دهد تا مورد ستایش مردم واقع بشود. این نوع تظاهر و ریا، شرک اصغر می باشد.

و در روایت ابن مسعود –رضی الله عنه– می خوانیم که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:« اگر شخصی در حالی بمیرد که کسی جز الله را می خوانده، وارد دوزخ می شود».

یقیناً به کمک طلبیدن دیگران جز الله، شرک اکبر محسوب می شود زیرا دعا، نه تنها بخشی از عبادت، بلکه عبادت واقعی است.

چنانکه در حدیثی صحیح وارد شده است که ‹‹**الدُّعاء هو العِبادة**››. یعنی عبادت، همان دعا است. لذا اگر کسی در حالی بمیرد که این عبادت بزرگ یا بخشی از آنرا برای غیر الله انجام داده، پس آتش دوزخ را بر خود واجب کرده است و او همچون سایر کفار، برای همیشه در دوزخ بسر خواهد برد. گرچه به ظاهر مسلمان باشد. زیرا شرک، سایر اعمال نیک انسان را نابود می گرداند: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. [زمر:65]

ترجمه: ای پیغمبر هم به شما و هم به سایر انبیاء قبل از شما، وحی فرستاده شده که اگر شرک ورزیدید عملهایتان نابود خواهد شد و از زیانکاران خواهید بود.

و خواندن غیر الله، هم شامل کسانی می شود که همراه با الله، دیگران را به کمک می طلبیدند و هم شامل کسانی می شود که فقط غیر الله را می خوانند.

همچنین در روایت جابر –رضی الله عنه– خواندیم که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرموده است:«هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که با او کسی یا چیزی را شریک قرار نداده وارد بهشت می شود».

یعنی هیچیک از انواع شرک را مرتکب نشده است و اصلاً در عبادت و دعا متوجه مخلوقی نشده، به فرشته ای و پیامبری و انسان صالحی و به جنی روی نیاورده است.

چنین انسانی را خداوند، وعده داده است که به فضـل و رحمـتش او را وارد بهشت سازد.

و در ادامه فرمود:«هر کس در حالی الله را ملاقات کند کـه شـرك ورزیـده باشد، وارد دوزخ خواهد شد» و این شرك شـامل انـواع شـرك اکبـر و اصـغر و خفی می باشد.

آیا داخل شدن در دوزخ ابدی است یا مؤقت؟ بر حسب شـرك مـی باشـد, اگر شرك اکبر باشد و بر آن بمیرد, پس چنین شخصی تا ابد در دوزخ می مانـد و از آن خارج نمی شود. و اگر شرك اکبر نباشد, ماننـد شـرك اصـغر و خفـی, پس انجام دهندۀ این شرك(اگر آگاهی داشته باشد) بـه دوزخ وعـده داده شـده است, ولی ماندن این شخص در دوزخ مؤقت است, در نهایـت بعـد از آنکـه بـه اندازۀ شرکش عذاب دید از دوزخ خارج می شود, زیرا که مرتکب شرك اکبر نشده است, و از اهل توحید می باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ ترس و هراس از شرك.

2ـ ریا و تظاهر نیز نوعی شرك است.

3ـ ریا از جملۀ شرك اصغر است.

4ـ ریا خطرناکترین چیزی است برای انسانهای صالح.

5 ـ نزدیک بودن بهشت و دوزخ.

6 ـ جمع بین نزدیکی بهشت و دوزخ در یک حدیث.

7ـ کسیکه الله –جل جلاله– را در حالی ملاقات بکنـد کـه شـرك نورزیـده باشد، وارد بهشت و اگـر شـرك ورزیـده باشـد، وارد دوزخ مـی شـود. گـر چـه عبادتگزار ترین انسان روی زمین باشد.

8ـ مسألة مهم اینکه ابراهیم –علیه السلام– از خدا، برای خود و فرزندانش خواست که آنها را از عبادت بتها، دور نگهدارد.

9ـ ابراهیم –علیه السلام– از حال اکثر مردم عبرت گرفت که مبتلا به شرک بودند چنانکه فرمود:﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ﴾ [ابراهیم:36] ترجمه: پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند.

10ـ حدیث فوق، تفسیر: «**لا إله إلا الله**» است چنانکه امام بخاری همین را گفته است.

11ـ گرامی بودن کسیکه از شرک سالم باشد.

باب پنجم
دعوت به شهادت لا إله إلا الله

الله –عزوجل– می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنْ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: 108]

ترجمه: بگو: ای پیغمبر این راه و روش من است.که به سوی الله، با بصیرت فرا می خوانم. هم من و هم کسانی که از من پیروی می کنند. و الله پاک است و من از مشرکان نیستم.

عن ابن عباس –رضي الله عنهما– ؛ أن رسول الله –صلى الله عليه وسلم– لـمَّا بَعث مُعَاذاً إلى اليمن قال له: ‹‹إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا من أَهْلِ الكِتَابِ، فليكن أول ما تدْعُوهُمْ إِلَيه: شَهادَةُ أَنْ لا إله إلا الله (وفي رواية:إلى أن يوحّدوا الله) فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ على فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ››. (مسلم و بخاري)

ترجمه: رسول الله -صلی الله علیه وسلم- وقتی معاذ را به یمن فرستاد فرمود: تو نزد قومی از اهل کتاب می روی. نخستین چیزی که آنها را بدان دعوت می دهی، گواهی دادن به «**لا إله إلا الله**» و یگانگی الله باشد، و طبق روایتی فرمود: تا اینکه به یگانگی الله اقرار کنند. اگر اینرا از تو پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، در شبانه روز، پنج وقت نماز را بر آنان فرض کرده است. و اگر اینرا هم پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، زکات را بر آنان فرض ساخته است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرا و تهی دستانشان داده شود. اگر پذیرفتند، پس از گرفتن عمده ترین مالهایشان پرهیز کن و از آه مظلوم بترس که بین فریاد او و بین الله پرده و حجابی نیست.

وعن سهل بن سعد -رضي الله عنه- أنّ رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قال: يَوْمَ خَيْبَرَ: ‹‹لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُه، يُفْتَحُ الله عَلَي يَدَيْهِ››، فَبَاتَ النَّاسُ يدوكون لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاها، فلما أصبحوا غدوا على رسول الله -صلي الله عليه وسلم- كُلُّهُمْ يَرْجُوا أن يعطاها فَقَالَ:«أَيْنَ عَلِي ابن ابي طالب؟» فَقِيلَ هو يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فأرسلوا إليه فأُتِي به، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ, فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرّاية فَقَالَ:«انْفُذْ عَلَي رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَي الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ. من حق الله تعالى فيه, فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلا واحداً خير لك من حُمْرُ النَّعَمِ». (بخاري ومسلم)

ترجمه: رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در جریان غزوه خیبر،فرمود:«فردا پرچم جهاد را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و آنها نیز او را دوست می دارند و خداوند بدست او خیبر را فتح خواهد کرد». اصحاب، شب را در حالی سپری کردند که در مورد شخصی که پرچم را بدست خواهد گرفت، اظهار نظر می نمودند. صبح روز بعد همه نزد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- حاضر شدند و هر یک امیدوار بود که پرچم، بدست او

داده شود. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: علی کجاست؟ گفتند: بخاطر بیماری چشمانش، نتوانست حاضر بشود. دستور دادند که علی حاضر شـود. او را آوردند. رسول الله –صـلی الله علیـه وسـلم– مقـداری از آب دهـن خـویش را بـه چشمان علی، مالید، فوراً شفا یافت طوری که گویا اصـلاً چنـین مشـکلی نداشـته است. آنگاه پرچم را بدست او داد و فرمود: همین حالا بـه آرامـی حرکـت کـن وقتی که به محل آنان رسیدی، نخست به پذیرش اسـلام، آنهـا را دعـوت کـن و حقوق خدا را که بعد از اسلام بر آنان واجب خواهـد شـد برایشـان بگـو: آنگـاه فرمود: بخدا سوگند، هدایت یک فـرد بوسـیلهٔ تـو، بهتـر از اسـبان سـرخ خواهـد بود.

این عنوان را شیخ در اینجا آورد تا بفهماند که توحید و پرهیز از شرک تـا وقتی که وارد مرحلهٔ دعوت به توحید نشده ایم، تکمیل نخواهند شد.

و شهادت و اقرار به «**لا إله إلا الله**» همین را می طلبـد. زیـرا مقتضـای ایـن کلمه عبارت است از اعتقاد به آن و اقرار و رسانیدن آن به دیگران .

و دعوت به توحید عبارت است از دعوت به سوی توحید مفصل یعنی تبیین سایر اقسام آن و نهی از شرک و تبیین انواع آن. اینها از مهمات دعـوت اسـلامی به شمار می روند؛ چیزی که شیخ در ایـن کتـاب از آن بـه تفصـیل سـخن گفتـه است.

در آیه ای که بیان گردید، خداوند به پیامبرش می فرماید: بگـو:«ایـن اسـت راه من که مردم را به سوی الله فرا می خوانم» نه به سوی کسی یا چیـز دیگـر. در این آیه دو مورد بصورت شاخص ملموس است یکی دعوت به سوی یگانگی و

توحید الله و دیگری در نظر داشتن اخلاص. زیرا چه بسا که ظاهراً به سوی الله دعوت می دهند ولی بخاطر عدم اخلاص، در واقع خود را مطرح می نمایند.

﴿علی بصیرة﴾ یعنی با علم و یقین و شناخت، به سوی الله فرا می خوانیم نه بر اساس عدم آگاهی و جهالت.

﴿أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنْ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی هم من با بصیرت و آگاهی به سوی الله فرا می خوانم و هم کسانی که از من اطاعت می کنند، چنین خواهند کرد. پس ویژگی پیروان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- اینست که آنها نه تنها از شرک می ترسند و به توحید چنگ می زنند بلکه دیگران را نیز به توحید، دعوت می کنند و یقیناً چنین خواهند کرد.

همانطور که در حدیث فوق، ملاحظه کردید، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به معاذ -رضی الله عنه -داعی دین خدا که راهی یمن بود، فرمود که نخستین دعوتش، دعوت به **لا إله إلا الله** باشد. که در روایت بخاری، تفسیر این فرمایش رسول الله -صلی الله علیه وسلم- اینگونه بیان شده است که آنان را دعوت بده تا» **یوحدوا الله** «یعنی: الله را یگانه بدانند.

و در روایت سهل بن سعد نیز ملاحظه کردیم که به علی -رضی الله عنه- فرمود:«قبل از هر چیز، اهل خیبر را به اسلام دعوت کن، بی تردید، دعوت به اسلام یعنی دعوت به توحید. زیرا توحید در ضمن شهادتین است که رکن اعظم اسلام بشمار می رود».

سپس فرمود:«حقوق اسلام را برای آنها بیان کن». که باز هم بزرگترین حقوق اسلام، یگانه پرستی خدا است. و بعد از آن نوبت دیگر فرایض و محرمات است بنابراین کسیکه دعوت به اسلام می دهد، باید نخست به اصل دین که توحید است دعوت دهد سپس به دیگر فرایض و محرمات بپردازد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ دعوت بسوی الله راه کسانی است که از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- پیروی می کنند.

2ـ تأکید به اینکه در دعوت الی الله باید اخلاص داشت زیرا گاهی به نام دعوت بسوی الله، دعوت به نفس خویشتن منظور است.

3ـ بصیرت (بینش) در دعوت امری است الزامی.

4ـ خوبی توحید اینست که سعی دارد الله را از هر گونه عیب و نقص مبرّا سازد.

5ـ زشتی شرك اینست که در ذات الله عیب و نقص وارد می سازد.

6ـ مسأله ای که خیلی مهم است اینکه مسلمانان، باید از مشرکان فاصله بگیرند تا از آنان محسوب نشوند.

7ـ توحید، نخستین فریضهٔ الهی است.

8ـ قبل از هر چیز و حتی قبل از نماز، باید به توحید دعوت داد.

9ـ «**یوحدو الله**» معنی «**لا إله إلا الله**» است.

10ـ ممکن است که اهل کتاب، محتوای کتاب را نفهمند و یا بفهمند ولی بر آن عمل نکنند.

11ـ بهتر است که تعلیم و آموزش تدریجی باشد.

12ـ در کارها باید از مهمترینشان آغاز کرد.

13ـ زکات در کجا مصرف شود.

14ـ استاد باید شبههٔ شاگردش را رفع بکند.

15ـ مأمور وصول زکات نباید اعلی ترین و بهترین قسمت مال را وصول بکند.

16ـ پرهیز کردن از آه و فریاد مظلوم.

17ـ بین دعای مظلوم و بین الله حجابی نیست.

18ـ از دلايل اهميت توحيد مـی تـوان مشـقتها و مصـائبی را کـه سـالار اوليـاء و سردار پيامبران، متحمل آنها شد، نام برد.

19ـ اينكه رسول الله –صلی الله عليه وسلم– فرمود: « فردا پرچم را بدسـت کسـی خواهم داد ... » از علامتهای نبوت ايشان است.

20ـ شفا يافتن چشمان علی –رضی الله عنه– بوسيلهٔ آب دهن رسـول الله –صـلی الله عليه وسلم– ، نيز از علامتهای نبوت ايشان است.

21ـ فضيلت والای علی –رضی الله عنه–.

22ـ فضيلت اصحاب رسول الله –صـلی الله عليـه وسـلم– ، کـه شـب را در حـال اظهار نظر پيرامون کسی که پـرچم را بدسـت خواهـد گرفـت و در شـادی مـژدهٔ فتح، سپری کردند.

23ـ ايمان به قضا و قدر الهی، زيرا کسانی که برای بدسـت گـرفتن پـرچم سـعی داشـتند و حضـور بهـم رسـانيدند، از آن محـروم گشـتند و خـود را معـذور مـی پنداشتند و کسی که حضور نيافت، آنرا بدست گرفت.

24ـ ادب در سخنشان «**علی رسلك**». يعنی: به آرامی حرکت کن.

25ـ دعوت به اسلام قبل از جنگ است.

26ـ همچنين کسانی که قبلاً دعوت داده شده اند و حتی با مسلمانان درگير شده اند (مانند اهل خيبر) بهتر است، مجدداً دعوت داده شوند.

27ـ دعوت به اسلام بايد با حکمت و دانش باشد، چنانکه فرمود: به آنان اطـلاع بده که چه چيزهائی بر عهدهٔ ايشان واجب خواهد بود.

28ـ شناخت حقوق الله در اسلام.

29ـ پاداش کسيکه بدست او، فردی هدايت شود.

30ـ جواز سوگند ياد کردن بر فتوائی که صادر می کند.

باب ششم

تفسیر توحید و مفهوم شهادت لا إله إلا الله

الله -عزوجل- می فرماید: ﴿أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَي رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ [إسرا: 57]

ترجمه: آن کسانی را که اینها (مشرکان) عبادت می کنند، خود برای رسیدن به پروردگار شان تلاش می کنند. که کدام یک نزدیک تر شود. و به رحمتهای خدا امیدوار و از عذابش می ترسند. همانا عذاب پروردگارت قابل پرهیز است.

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلاَّ الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ [زخرف: 26 و 27]

ترجمه: آنگاه که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه شما پرستش می کنید بیزارم و متنفرم. مگر از پرستش ذاتی که مرا بوجود آورده است او مرا راهنمائی خواهد کرد.

همچنین ارشاد خداوند است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [توبه: 31].

ترجمه: آنها علما ودرویشان خود را، معبودانی بجز الله، قرار دادند.

همچنین خداوند می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [بقره: 165]

ترجمه: از میان مردم کسانی هستند که برای الله، همتایانی قرار داده اند که آنها را همانطور که الله را دوست دارند، دوست می دارند. و مؤمنان، الله را خیلی بیشتر از این دوست دارند.

و نیز رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «مَنْ قَالَ لا إله إلا الله وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». (مسلم)

ترجمه: هر کسیکه به یگانگی الله اعتراف کرد و به آنچه غیر از او پرستش می شود، کفر ورزیده، جان و مالش مورد احترام و محفوظ است و حساب کارش (در آخرت) با الله است.

در بابهای بعدی، عنوان این باب بیشتر توضیح داده خواهد شد.

شهادت به «لا إله إلا الله» یعنی:

1ـ اعتقاد داشتن به آنچه می گوید و اقرار می کند. و اعتقاد، آنست که بر اساس علم و یقین باشد.

2ـ اقرار با زبان .

3ـ اعلام نمودن این عقیده و اقرار به آن تا دیگران شاهد جریان باشند.

پس «أشهد» یعنی اینجانب اعتقاد دارم و اقرار می کنم و شما را آگاه می سازم که احدی استحقاق الوهیت ندارد، بجز الله.

«لا» برای نفی جنس و «إلا» برای حصر است و معنی جمله چنین است که معبود بر حق منحصراً ذات الله تعالی است و معبودی بر حق جز او وجود ندارد.

«إله» یعنی معبود (کسیکه قابل پرستش باشد) و خبر «لا» آنطور که برخی می پندارند کلمۀ «موجود» نیست. زیرا قطعاً معبودان باطل که در هر زمان توسط مشرکان پرستش می شوند، وجود دارند، پس خبری که در اینجا مقدر محسوب می شود کلمۀ «حق» است، گویا ما می گوئیم «لا إله بحق» یعنی معبودی بحق جز إله وجود ندارد. و آنهائی که بدون الله، مورد پرستش واقع می شوند، عبادت آنها باطل و ظلم و طغیان است. و این مفهوم را هر فرد عرب باشنیدن «**لا إله إلا الله**» خواهد فهمید.

﴿أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُون...﴾ یعنی کسانی را که اینها عبادت مـی کننـد، خـود شدیداً نیازمند پروردگارشان هستند و نیاز های خود را آنجا بر طرف می کنند. و به سوی کسی دیگر برای رفع نیازهایشان متوجه نمی شـوند. اینجا لفـظ ربوبیـت آمده است زیرا اجابت دعا و قبول توبه جزو ربوبیت است.

این آیه در واقع توحید را تفسیر نموده است. که باید بنده بوقت هـر نیـازی که برایش پیش می آید، روی به الله بیاورد.

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ بیانگر حال بندگان خـاص الله مـی باشـد کـه آنها عبادت پروردگار را با محبت و ترس و امید، بجا می آورند.

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ...﴾ این آیات، شـامل نفـی و اثبـات انـد. همـانطور کـه کلمۀ توحید «لا إله إلا الله» نیز چنین است.

﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾ تفسیر بخش اول کلمـه یعنـی «لا إلـه» و﴿إِلاَّ الَّذِي فَطَرَنِي﴾ تفسیر بخش دوم کلمه یعنی «إلا الله» است.

برائت یعنی تنفر شدید نسبت به آنچه غیـر از الله عبـادت مـی شـوند و کفـر ورزیدن و دشمنی با آنان. و این کمترین حدی است که برای قرار گرفتن اسـلام و ایمان در قلب، لازم و ضروری می باشد.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا...﴾ اربـاب جمـع رب اسـت و در اینجـا رب بمعنی معبود است یعنی آنها پیشوایان دینی و دراویش خود را، معبود قرار دادنـد و در حلال و حرام از آنها پیروی می کردند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ﴾ یعنـی آنهـا را در محبت، با خدا شریک قرار دادند که این عمل، شرک است و سبب ورود آنها به دوزخ شـده اسـت کـه مـی گوینـد: ﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ

الْعَالَمِينَ﴾ ترجمه: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکار بسر می بردیم آنگه که شما را با رب العالمین برابر می دانستیم.

پس محبت با الله نیز نوعی عبادت است. تا وقتی که الله را در این عبادت نیز یگانه قرار نداده ایم، موحد نیستیم. و همین است معنی توحید و معنی شهادت «**لا إله إلا الله**».

در حدیثی که بیان گردید، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، اضافه بر اقرار به «**لا إله إلا الله**» شرط دیگری بیان فرمود که عبارت است از کفر ورزیدن به معبودان باطل. پس «**لا إله إلا الله**» متضمن دو امر است: یکی اقرار نمودن به توحید الله و دیگری کفر ورزیدن به عبادت غیر الله.

و بعد از تثبیت این دو مسأله، انسان مسلمان می شود و پس از اینکه مسلمان شد، مال و جانش مصون و محفوظ می گردد. که البته این از روی مقررات ظاهری و دنیوی است اما حساب کارش در آخرت، بدست الله خواهد بود.

آنچه تا اینجا آمد اینکه تفسیر توحید و تفسیر کلمۀ «**لا إله إلا الله**» نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد تا کاملاً معنی و مصداق آن روشن گردد.

اما در مورد اینکه شیخ فرمود: در بابهای بعدی، عنوان این باب بیشتر توضیح داده خواهد شد باید عرض کنم که کتاب از اول تا آخر در تفسیر توحید و توضیح کلمۀ «**لا إله إلا الله**» و آنچه که مخالف با اصل توحید و کمال آنست و در مورد شرک و انواع آن و شرک لفظی و انواع توحید و خلاصه پیرامون همین مسایل نوشته شده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ بیان بزرگترین و مهمترین مسائل که تفسیر توحید و تفسیر کلمهٔ شهادت و بیا ن این مطلب بصورت خیلی واضح.

2ـ از آیهٔ سورهٔ إسراء که در آن، عبادت انسانهای صالح توسط مشرکان، بشدت مردود اعلام شد و این مطلب روشن گردید که این عمل، شرك اکبر محسوب می شود.

3ـ در آیه برائت بیان شد که اهل کتاب، رهبران دینی و دراویش خود را معبودانی جز الله قلمداد کردند و نیز بیان نمود که آنها فقط دستور داشتند که الله را پرستش نمایند. گرچه آنها این پیشوایان و دراویش را سجده نمی کردند و آنها را نمی خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می کردند.

4ـ سخن ابراهیم –علیه السلام– که فرمود: «من بجز از کسیکه مرا بوجود آورده است از دیگر معبودانی که شما پرستش می کنید، بیزارم».

و بدینصورت یك معبود را از میان دیگر معبودان استثنا کرد. خداوند، با این برائت و موالات تفسیر « لا إله إلا الله » را بیان داشته است چنانکه فوراً بعد از آن می فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ یعنی ابراهیم این کلمهٔ با عظمت را برای نسل خود بجا گذاشت تا آنها نیز بدان معتقد باشند.

5ـ آیهٔ سورهٔ بقره در مورد کفار می گوید: ﴿وما هُمِ بخارِجينَ من النَّارِ﴾ یعنی آنان به هیچ وجه از دوزخ بیرون آورده نخواهند شد.

قبلاً خواندیم کسانی که هم خدا را و هم معبودان باطل خود را، دوست داشتند، مسلمان نامیده نمی شوند. پس اگر معبودان خود را از الله بیشتر دوست داشته یا فقط آنها را دوست بدارند و نه خدا را، چگونه مسلمانان گفته خواهند شد و از دوزخ بیرون آورده می شوند؟!

6ـ ارشاد رسول الله –صلى الله عليه وسلم- که فرمود:«**لا إلـه إلا الله**» بگوید و به آنچه غیر از الله پرستش می شوند، کفر ورزد مال و جانش محفوظ خواهد بود و حساب کارش با خدا است».

این حدیث یکی از آشکارترین تفاسیر کلمۀ «**لا إله إلا الله**» بحساب می رود زیرا در آن فقط به تلفظ کلمۀ «**لا إلـه إلا الله**» اکتفا نشده و آنرا باعث حفاظت جان و مال ندانسته است حتی اگر معنایش را هم بداند و بدان اقرار بکند و جز الله، کسی دیگر را عبادت نکند. بلکه زمانی جان و مالش تحت حمایت حکومت اسلامی در می آید که اضافه بر آن، به معبودان باطل کفر بورزد و اگر در این مورد متردد شد و یا توقف نمود، باز هم هیچ.

پس ببین که این مسألۀ خیلی بزرگ و مهم، چقدر واضح و روشن بیان شده و چگونه اتمام حجت شده است!

باب هفتم

استفاده از دست بند و آویز برای حصول شفا و دفع بلا، از امور شرک آمیز است

ارشاد باری تعالی است: ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [زمر: 38]

ترجمه: بگو: نظر شما چیست. آیا کسانی را که بجز الله می خوانید اگر خداوند بخواهد به من آسیبی برساند آنها خواهند توانست آنرا رفع بکنند؟! یا اینکه اگر خداوند مرا در رحمت خویش در آورد، آنها می توانند جلوی رحمت خدا را بگیرند؟! بگو: الله مرا کافی است و بر او باید متوکلان، توکل بکنند.

عن عمران بن حصين –رضي الله عنه– أنّ النّبي –صلى الله عليه وسلم– رأى رجلاً في يده حَلْقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ:«مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ, فقَالَ: «انزعها فإنَّهَا لا تَزِيدُكَ إِلا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مُتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا››. رواه احمد بسند لابأس به.

ترجمه: رسول الله –صلى الله عليه وسلم– انگشترى در دست مردى ديد. پرسيد: اين چيست؟ مرد گفت: اين براى واهنه است(يعنى بيمارى ناتوانى جسم) رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: آنرا در بيار زيرا فايده اى جز اينكه ناتوانى تو را افزايش مى دهد، نخواهد داشت. و افزود كه اگر در حالى بميرى كه آنرا پوشيده اى، هرگز رستگار نخواهى شد.

وله عن عقبة بن عامر مرفوعاً ‹‹مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ››. وفي رواية:‹‹من تعلَّق تميمة فقد أشرَك››.

ترجمه: رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: كسيكه تميمۀ شفا به گردن بياويزد، خدا طلبش را بر آورده نسازد و كسيكه ودعه (ودعه: مهره هاى سفيد يا صدف كه از دريا استخراج كنند و براى دفع چشم زخم يا دفع شر ديگرى بخود مى آويزند) و يا چيز ديگرى بياويزد خدا آرامش را از او بگيرد.

(تميمه: تعويذ و مهره كه در رشته كرده و براى دفع چشم بد در گردن اندازند).

و طبق روايتى فرمود: كسيكه مهره اى براى شفا بياويزد، شرك ورزيده است.

ولابن أبي حاتم عن حذيفه أنه رأى رجلاً في يده خيطٌ مِنَ الحُمّى فقَطعه، وتلا قوله ﴿وما يُؤمِنُ أكثرُهم با لله إلا وهم مُشركون﴾.[يوسف: 106]

و در روايتى ديگر آمده كه حذيفه –رضى الله عنه– متوجه مردى شد كه نخى به عنوان «تب بر» بدستش بسته است. حذيفه آن نخ را قطع كرد و اين آيه

را تلاوت نمود:«اکثر چنین اند که ایمان نمی آورند مگر اینکه شرك می ورزند».

از اینجا بحث، پیرامون اضداد توحید شروع می شود. زیرا برای شناخت چیزی نیاز به دو مساله وجود دارد:

1ـ شناخت حقیقت آن چیز.

2ـ شناخت اضداد آن.

بنابراین شیخ رحمه الله شروع به بیان اضداد توحید نمود. که اضداد گاهی در مقابل اصل توحید قرار می گیرند و آنرا شرك اکبر می نامند و مرتکب آن، مشرك و مرتد به شمار می رود و گاهی در مقابل کمال توحید مطلوب قرار می گیرند که آنرا شرك اصغر می نامند و با ارتکاب آن ضربه ای به پیکر توحید، وارد می شود و آنرا معیوب می سازد و همانطور که می دانیم توحید وقتی کامل می گردد که از هر گونه شرك پاك و منزه باشد.

شیخ رحمه الله نخست صورتهائی از شرك اصغر را به تفصیل بیان خواهد کرد زیرا این نوع شرکها، بیشتر اتفاق می افتد و همینها منجر به شرك اکبر می شوند.

فرمود: «**باب من الشرك ...** » اینجا «مِن» برای تبعیض است یعنی اینها بعضی از اقسام شرك می باشند«**لبس الحلقة ...**» پوشیدن دست بند و نخ و غیره مانند مهره، آویز و پاره آهن که گاهی می پوشند و گاهی داخل خانه آویزان می کنند و برخی به وسایل نقلیه خود می بندند و یا به گردن کودکان آویزان می کنند, اینها همه از یک قبیل اند.

در میان عربها چنین چیزهائی رایج بود و آنها معتقد بودند که این دست بند یا مهره و ... چنین و چنان تأثیری دارد و مفید است. یا برای پیشگیری از بلا و مصیبت بود و یا برای رفع مصیبت وارده.

گر چه این چیزها به ظاهر حقیر و غیرخطرناک، معلوم می شوند ولی مگر نمی بینید که این دست بند و مهرۀ بی ارزش را بجائی رسانیده اند که معتقدند، در مقابل قضا و قدر الله می ایستند و آنها را بر طرف می سازند؟!

چرا این چیزها شرک است؟ بخاطر اینکه قلباً به آنها وابسته اند و معتقد اند بنفسه اینها دارای فلان تأثیر می باشند.

لازم به نظر می رسد که در اینجا یک قاعده را یادآور بشوم و آن اینکه: نباید هیچ چیزی را سبب و مؤثر چیزی دانست مگر اینکه شرعاً ثابت بشود که این چیز دارای فلان تأثیر است.

یا اینکه بوسیلۀ تجربه ثابت شده باشد که فلان چیز دارای فلان تأثیر است. مانند تأثیر برخی از داروها و یا تأثیر برخی از اسباب ظاهری مانند گرفتن گرما از آتش و سردی از آب و غیره.

همچنین باید دانست که شرک اصغر گاهی به شرک اکبر تبدیل می شود و آن در صورتی است که انجام دهندۀ آن معتقد باشد که این چیزها بنفسه دارای این تأثیر هستند یعنی بسبب بودن آنها را از میان بردارد و خودشان را متصرف بداند که یقیناً این نوع تصور، شرک اکبر است.

در آیه، خداوند به پیامبرش می فرماید: به اینها بگو که از طرفی اعتراف می کنید که الله، یگانه خالق آسمانها و زمین است. پس چرا در عبادت به سوی دیگران روی می آورید؟!

این روشِ معمولِ قرآن، است که مشرکان را بوسیلۀ توحید ربوبیت که قبولش دارند، در مورد توحید الوهیت که قبولش ندارند مؤاخذه می کند.

«**تدعون**» (می خوانید) هم شامل دعای عبادت و هم شامل خواستن است. که هر دو حالت بیانگر احوال مشرکان می باشند. و آنچه را که آنها جز الله، می خوانند فراوان اند. برخی، عده ای از پیامبران و انسانهای صالح را می خوانند و برخی فرشتگان را صدا می کنند و عده ای به سوی ستاره و درختان و سنگها و بتها متوجه می شوند.

﴿**إِنْ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ...**﴾ با این آیه، خداوند هر نوع ضرر و فایده را از جانب معبودان باطل، منتفی می سازد. پس وقتی اعتقاد کسانی را که بعضی از ضرر و فایده را به برخی از بزرگان نسبت می دادند و می گفتند: چون آنها بندگان خاص خدایند چنین و چنان می کنند، خداوند باطل اعلام کرد، پس حال کسانی که چنین اعتقادی نسبت به دست بند و مهره و نخ و غیره دارند معلوم است. و بخاطر همین است که سلف صالح و علمای توحید از آیات شرک اکبر در جهت بطلان شرک اصغر استفاده می کنند. چونکه منشأ هر دو نوع شرک، یکی می باشد که همان اعتقاد به نفع و ضرر غیر الله است. و آیات فوق، هر نوع ضرر و فایده را از جانب غیر الله باطل می دانند. زیرا احدی قادر نخواهد بود که بدون اجازۀ الله ضرری برساند یا ضرری را دفع نماید.

در حدیث فوق آمده است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- انگشتری بدست کسی دید. از او پرسید «ما هذه» این چیست؟ آن شخص گفت: این برای علاج بیماری واهنه است. واهنه یعنی ناتوانی جسمی. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- به او دستور داد که آنرا از دستش بیرون بیاورد و فرمود: این، بر ناتوانی تو خواهد افزود.

یعنی اثر مثبتی نخواهد داشت که هیچ بلکه برایت اثر منفی و ضررهای روحی و روانی خواهد داشت. و ممکن است و سواس و اضطراب بیشتری نصیب تو گردد. البته اکثر کسانی که شرک می ورزند. بجای بهبودی، دچار بیماریهای روحی و روانی بیشتری می شوند. و این حال تمام کسانی است که شرک می ورزند, بجای نفع و سود, دچار ضرر و زیان بیشتری می شوند, گر چه به گمان خودشان فایده و نفع برده اند.

سپس رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«اگر در همین حال بمیری، ابداً به رستگاری نمی رسی».

هدف از رستگاری یا همان رستگاری مطلق است که ورود به بهشت و نجات از دوزخ می باشد. و این در صورتی است که فرد با پوشیدن آن انگشتر، مرتکب شرك اکبر شده باشد. یعنی خود انگشتر را بذاته مؤثر بداند.

یا اینکه هدف از نفی، نفی کمال است یعنی کاملاً رستگار نمی شوی، و این در صورتی است که مرتکب شرك اصغر باشد.

چون از سببی استفاده کرده که شرعاً و تقدیراً سبب نبوده است.

در حدیث فوق آمده که «هر کس چیزی بیاویزد ...» چیزی که قلبش وابسته به آن باشد و از آن امید شفا داشته باشد.

«تمیمه» نوعی مهره بود که بخاطر حفاظت از چشم زخم ودیگر ضررها و حسد و غیره به گردن می بستند. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- چنین افرادی را بد دعا کرد و فرموده: خداوند آرزوئی را که بخاطر آن چنین کرده اند، بر آورده نسازد.

«ودعة» نوعی صدف بود که به گردن و بازو، جهت دفع چشم زخم و غیره می بستند. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: کسانی که بگمان خود برای

آرامش و راحت خویش چنین می کنند، هرگز آرامش و راحت نبینند. برای اینکه این شخص به الله شرك آورده است. و از عمل حذیفه که آن نخ تب را قطع نمود در می یابیم که این کار، از نظر سلف صالح امت، منکری بزرگ تلقی می شده، از اینرو ایشان اقدام به قطع آن نمودند. و این کار حذیفه دلالت بر این دارد که این منکر بزرگی است که انکار و قطع آن واجب است.

گذشتگان نیک امت، در مورد تفسیر این آیه ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ ...﴾ گفته اند یعنی آنها ایمان دارند که الله خالق و رازق و زنده کننده و کشنده است و توحید ربوبیت را قبول دارند اما با این حال در توحید عبادت، شرك می ورزند. پس معلوم شد که توحید ربوبیت به تنهائی کافی و نجات دهنده نیست تا اینکه خدا را در عبادت نیز یگانه قرار نداده باشیم.

گر چه این آیه در مورد شرك اكبر است ولی دیدیم که صحابی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از آن برای شرك اصغر استدلال نمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ سرزنش کسیکه دست بند و نخ و یا چیز دیگری به نیت شفا بپوشد.

2ـ اگر آن صحابی بر آن حالت می مرد، رستگار نمی شد. و این دلیل قول معروف اصحاب است که می فرمودند: گناه شرك اصغر بزرگتر از گناهان کبیره است.

3ـ آن صحابی معذور بالجهل قرار داده نشد.

4ـ آن حلقه حتی در دنیا برای او جز ضرر، پیامدی دیگر نداشت. زیرا که گفتند: (لاتزيدك إلاوهنا).

5ـ انکار شدید بر کسی که چنین کاری کند.

6ـ کسکیه چیزی جهت شفا بیاویزد خداوند او را به همان چیز می سپارد.

7ـ کسیکه مهره و یا چیز دیگری را برای حفاظت ازچشم زخم ببندد، شرک ورزیده است.

8ـ و نخی که برای تب می بندند نیز از همین قبیل است.

9ـ تلاوت آیهٔ ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ...﴾ توسط حذیفه بیانگر این مطلب است که اصحاب از آیات شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می کردند.

10ـ همچنین آویزان کردن صدف و سنگ ریزه های دریایی، برای حفاظت از چشم زخم از همین قبیل می باشد.

11ـ اگر کسی دیده شد که یکی از موارد بالا را استفاده کرد، سنت است که بگوئیم. خدا آرزویت را بر آورده نکند و آرامش را از تو بگیرد.

باب هشتم

حکم دَم خواندن و گردن بند

از ابو بشیر انصاری روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– در یکی از سفرهایش دستور داد که در گردن هیچ شتری قلاده ای از تار و یا نوعی دیگر نگذارید. و اگر هست قطع کنید.

و عن ابن مسعود –رضی الله عنه– قال سمعت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– یقول: ‹‹إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ››. (احمد و أبو داود)

ترجمه: رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: دَم (شرک آمیز) و تمیمه (برای حفاظت از چشم زخم) و تعویذ محبت آمیز شرک است.

وعن عبد الله بن عکیم مرفوعاً ‹‹من تعلق شیئاً وُکِّلَ الیه››. (رواه احمد والترمذی)

رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: کسی که چیزی آویزان بکند، خداوند نیز او را به همان چیز می سپارد.

«تمائم» (تعویذ) چیزی است که بر گردن کودکان جهت دفع چشم زخم می بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از علمای سلف آنرا جایز دانسته اند. و برخی آنرا در ردیف تمائم ممنوعه دانسته و ناجایز قرار داده اند مانند ابن مسعود –رضی الله عنه– و غیره.

«رقی» یعنی آنچه خوانده می شود. رقیه یعنی خواندن و دَم کردن، در حدیثی دیگر برای چشم زخم و گزیدگی بشرطیکه الفاظ شرك آمیز در آن نباشد، اجازه داده شده است.

«تولة» هر آنچیزی که بخاطر محبت در دل شوهر، یا بر عکس، انجام داده شود.

احمد از رویفع –رضی الله عنه– روایت کرده است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:‹‹**يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ**››.

ترجمه: ای رویفع، شاید زندگی به تو مجال داد و پس از من باقی ماندی، به مردم بگو: محمد –صلی الله علیه وسلم– از کسیکه ریش خود را گره بزند یا بپیچاند و از کسیکه قلاده بیاویزد و یا با پس افکنده حیوانات و استخوان، استنجا بکند، بیزار است.

سعید بن جبیر می گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسی مانند آزاد کردن غلام ثواب دارد. (روایت از وکیع)

ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود –رضی الله عنه– است می گوید: ابن مسعود و سایر شاگردانش قلاده (تعویذ) را مکروه می دانستند، گر چه از الفاظ قرآن می بود.

این بحث پیرامون احکام رقیه است.

رقیه: عبارت است از اوراد و دعاهائی که می خوانند و می دمند. بعضی از آنها برای بیماریهای جسمی و داخلی و بخشی برای تأثیر روحانی خوانده می شود. بخشی ا ز این خواندنها جایز و مشروع است و قسمتی ناجایز و شرک است. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**لابأس بالرّقی مالم تکن شرکا**» یعنی:دم خواندن تا وقتی که شرک آمیز نباشد، اشکالی ندارد. شرک آمیز آنست که در آن استمداد و کمک خواستن از غیر الله باشد. یا نام شیاطین گرفته شود.

تمیمه: هر چیزی که بقصد شفا یا دفع ضرر و چشم زخم به گردن آویزان کنند چه قطعه پوستی باشد یا صدف و یا شکل سر حیوانی یا اذکار و اوراد و یا دانه تسبیح و غیره. البته همهٔ اینها بدلیل اینکه مخالف با شرع و قضا و قدر می باشند ناجایزاند.

بعضی می گویند ما شبیه این چیزها را در وسایل نقلیه و یا در منازل خود آویزان می کنیم ولی این کار را صرفاً برای تزئین انجام می دهیم نه بخاطر شفا و غیره.

در جواب باید گفت: که برای تزئین نیز جایز نیست زیرا تشابه با کسانی می شود که آنرا برای شفا و دفع ضرر می آویزند و رسول الله –صلی الله علیه وسلم– می فرماید:« هر کسی با قومی مشابهت اختیار بکند، از آنان محسوب می شود».

و اما امر به قطع قلادهٔ شتر بخاطر این بود که عربها معتقد بودند، قلاده چشم زخم را از شتر و گاو جلوگیری می کند و قطعاً این اعتقاد، اعتقادی مشرکانه بود.

در حدیثی که ابن مسعود -رضی الله عنه- آنرا روایت کرده رسول الله - صلی الله علیه وسلم- فرموده اند: «**إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ**».

این حدیث عام و بیانگر این مطلب است که هر نوع رقیه (دم زدن) و چیزی که بقصد شفاء آویزان می کنند و تعویذ محبت آمیز، شرك است. که البته در مورد «رقیه» نصوص دیگری آمده و تعمیم حدیث فوق را نقض نموده است چنانکه رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «**لا بأس بالرقی مالم تكن شركا**» یعنی دم زدن تا وقتی که شرك آمیز نباشد، اشکالی ندارد. همچنین نقل است که خود رسول الله -صلی الله علیه وسلم- دَم می خوانده و دیگران نیز بر او دم خوانده اند.

اما در مورد «تمیمه» هیچ نصی نیامده که آنرا تخصیص بکند. از اینرو می توان گفت: هر نوع آویز که بقصد شفا و دفع ضرر باشد، شرك است.

«**التولة**» شیخ توله را اینگونه تفسیر کرده است که برای ایجاد محبت بین زوجین(به گمان خودشان) انجام می شود و این هم نوعی سحر است. ساحر در آن از افسون های سحر آمیز استفاده می کند تا زن را نزد شوهر و یا بالعکس محبوب بگرداند، و این عمل از اعمال شرك اکبر بحساب می آیند و کفر است.

در حدیث عبد الله بن عکیم آمده:«**من تعلق شيئاً وُكِّل إليه**» یعنی: هر کس چیزی (به نیت شفا یا دفع بلا) بیاویزد، خداوند نیز او را به همان چیز می سپارد.

«**شيئاً**» نکره در سیاق شرط، عام است و اگر کسی در این مورد تخصیص قایل بشود باید دلیل داشته باشد. پس هر چیزی انسان بیاویزد، خداوند او را به همان چیز می سپارد. و چه خسارتی بالاتر از این وجود دارد که بنده به مخلوقی از مخلوقات سپرده شود و خالق از او دست بردارد.

بنده وقتی به سعادت، عزت و موفقیت دست می یابد که به خدای خویش چنگ بزند و خود را به او بسپارد و در گفتار و کردار مطیع او باشد. با خدا انس بگیرد, با او شاد باشد و به او توکل و اعتماد کند و کارهای خود را به خدا بسپارد و ترس و امید مخلوق را از دل بیرون کند. آنگاه اگر تمام کائنات بر سر راه او قرار بگیرند، خداوند بزرگ، برای او راه حلی خواهد گشود زیرا او بر خدا توکل نموده و امور خود را بدست او سپرده است.

بعضی از بزرگان سلف، تعویذی را که الفاظ قرآن در آن نوشته شده باشد ممنوع نمی کردند. بدلیل اینکه قرآن کلام الله می باشد و کلام الله، یکی از صفات الله است، پس او کسی از مخلوقات را برای دفع ضررش با خداوند شریک نکرده است.

از وکیع روایت است که ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود است, فرموده اند که اصحاب ابن مسعود, هر نوع تعویذ را چه از قرآن و چه غیر آن را مکروه می پنداشتند.

هر نوع قلاده بر گردن شتر و حیوانات ممنوع نیست بلکه مراد از «قلاده وتر» همان قلاده ای است که آنها معتقد بودند، چشم زخم را دفع می نماید.

و این جمله که فرمود:«محمد -صلی الله علیه وسلم- از چنین کسی بیزار است» بیانگر این مطلب است که اعمال فوق، از گناهان کبیره اند و خصوصاً شرک اصغر، داخل در گناهان کبیره می باشد. همانطور که شرک اکبر نیز از بزرگترین کبائر است.

از سعید بن جبیر روایت است که گفت: کندن تعویذ از گردن کسی، برابر است با آزاد کردن غلامی.

سعید بن جبیر می گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسی مانند آزاد کردن غلام ثواب دارد. زیرا کسیکه تعویذ به گردن دارد، مرتکب شرک اصغر شده

است و شرك اصغر يقيناً صاحب خود را به دوزخ مى افكند. پس كسيكه تعويذ را از گردن شخصى، قطع مى كند در واقع گـردن او را از آتـش دوزخ آزاد مـى گرداند، بنابر اين به او پاداش به مثل داده مى شود كه عبارت است از ثواب آزاد ساختن غلامى.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير و توضيح «رقيه» و «تميمه».

2ـ تفسير و معنى «توله».

3ـ اينها بدون استثنا از اعمال شرك آميز، به شمار مى روند.

4ـ «رقيه» (دَم زدن) بشرطيكه از الفاظ شرك آميز نباشد براى چشم زخـم و گزندگى، استثنا شده است.

5 ـ در تعويذى كه از الفاظ قرآن باشد، علما اختلاف نظر دارند.

6 ـ آويزان كردن قلاده بر گردن حيوانات به نيت دفع چشم زخم نيز ممنوع است و شديداً نكوهش گرديده است.

7 ـ وعيد شديد براى كسيكه قلاده بياويزد.

8ـ فضيلت و پاداش كسيكه تعويذى را قطع نمايد.

9ـ ابن مسعود و شاگردانش تعويذ الفاظ قرآن را نيز مكروه مى دانستند.

باب نهم

تبرك جستن به درخت و سنگ و غيره

همچنين خداوند مى فرمايد: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللاَتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرَى﴾ [النجم: 19و20]

ترجمه: آيا لات و عزا را ديده ايد, و منات آن بت سومى ديگر را.

از ابو واقد ليثى روايت است:

خرجنا مع رسول الله –صلى الله عليه وسلم– إِلَى حُنَيْنٍ و نحن حدثاء عهدٍ بكفر و للمشركين سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا و ينوطون بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كماهم ذات أنواط. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ –صلى الله عليه وسلم–: «الله اكبر! إنها السُّنن!، قلتم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالت بنو إسرائيل لِمُوسَى: ﴿اجْعَل لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف:138] لتركبن سُنَنَ من كان قبلكم». (ترمذي با تصحيح)

ترجمه: ما در حالی که تازه مسلمان شده بوديم با رسول الله –صلى الله عليه وسلم–، به سوی حنين می رفتيم. مشركين آن ديار، درخت سدری داشتند که آنرا عبادت می کردند و سلاحهای خود را بخاطر تبرک به آن آويزان می نمودند. آن درخت، معروف به ذات انواط بود. ما به رسول الله –صلى الله عليه وسلم– گفتيم: برای ما نيز ذات انواط، مقرر کنيد. رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: الله اكبر! اينگونه خواسته ها، روش پيشينيان است و شما بخدا سوگند همان سخنی را گفتيد که بنی إسرائيل به موسی گفتند. آنها به موسی گفتند: برای ما نيز، معبودی مقرر کن همانطور که آنها (مشركين) معبود دارند. موسی گفت: شما نادان هستيد. آنگاه رسول خدا –صلى الله عليه وسلم– افزود: شما نيز از روشهای آنان پيروی خواهيد کرد.

حكم افرادی که چنين می کنند چيست؟ جواب اينکه آنها مشرک می شوند.

تبرک: يعنی طلب خير فراوان و دائمی که طبق تصريح نصوص قرآن و سنت، فقط خداوند می تواند خير و برکت عطا کند نه کسی ديگر چنانکه می فرمايد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ يعنی کسيکه قرآن را بر بنده اش

نازل کرد، دارای خیر فراوان و دائم است . همچنین می فرماید: ﴿وبارَكنا عَليه وعلى إسحاق﴾ ترجمه: ما به او و اسحاق خیر فراوان دادیم.

﴿وجَعَلني مُباركاً﴾ ترجمه: خداوند مرا مبارك و پر از خیر فراوان قرار داد.

پس روشن شد که بخشیدن خیر و برکت کار ویژۀ پرودگار عالم است. از اینرو برای احدی از مخلوق، روا نخواهد بود که بگوید: من به فلانی برکت دادم، یا برکت خواهم داد یا قدوم شما با برکت بود. چون کلمۀ برکت بمعنی خیر کثیر و دایم است که فقط به ذات یکتای الله اختصاص دارد. نصوص کتاب و سنت دلالت بر این دارد, چیزهایی که در آنها برکت قرار داده شده, سه نوع می باشد: 1ـ بعضی از مکانها 2ـ بعضی از زمانها 3ـ بعضی از انسانها

در روشنی آیات و احادیث در می یابیم که خداوند، بیت الله الحرام و اطراف بیت المقدس و ... را برکت داده است. یعنی خداوند آنها را مبروك قرار داده و در آنجا خیر فراوان و ثابت و دایم نازل کرده است. این چیز، در مردم انگیزه بوجود بیاورد که به زیارت آنجا بروند و همواره آن مکانها را زنده نگه بدارند. البته این برکت، مسالۀ معنوی است و قابل انتقال نیست. به این معنی که شما بوسیله دست زدن و بوسه گرفتن و با دفن شدن در آنجا، متبرك نمی شوید. و قتی می گوئیم این مکان مبارکی است یعنی شما قلباً وابسته به آنجا باشید و آنجا اعمال با برکتی وجود دارد که شما با انجام آن می توانید از برکت و خیر فراوان بهره مند شوید. مانند طواف بیت الله و عبادت در آن و سلام کردن حجرالأسود که سنگ مبارکی است چون رسول الله -صلی الله علیه وسلم- آنرا بوسه زده است ما نیز به پیروی از ایشان آنرا بوسه می زنیم. و از برکت پیروی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بهره مند می شویم. از اینرو وقتی عمر -رضی الله عنه- حجر الأسود را بوسه زد گفت: می دانم که سنگی بیش نیستی و ضرر و فایده ای نمی رسانی.

زمانهای مبارکی مانند رمضان و بعضی دیگر از روزهای سال که اگر کسی آنها را گرامی بدارد به این معنی که در آنها عبادتی را که شرعاً منقول است، انجام دهد، از خیر فراوان آن عبادتها بهره مند می گردد که آن خیر را در ایام دیگر نمی تواند بدست بیاورد.

و اما انسانهای مبروک مانند انبیاء و پیامبران الهی که خداوند ذات آنها را مبروک و مبارک قرار داده است، که می توان با دست زدن به جسم مبارک یا عرق و موهایشان تبرک جست.

چنانکه اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وسلم- به عرق و مو و آب وضوی ایشان تبرک می جستند. و این برکتی است ذاتی و قابل انتقال نیست وفقط مخصوص پیامبران و انبیاء است.

و اما تبرک جستن به آثار دیگران غیر از پیامبران و انبیاء چیزی است که هیچگونه دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد. چنانکه از اصحاب و تابعین و مخضرمین ثابت نیست که به آثار برجسته ترین افراد این امت که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می باشند، تبرک بجویند.

یقیناً اینها بذاته انسانهای مبارکی نبوده اند بلکه بوسیلهٔ اعمال مبارکی، مبروک شده اند. بنابراین می گویئم: هر انسان مسلمانی مبارک است ولی نه اینکه وجودش دارای برکت است بلکه اسلام و ایمان و عظمت الله که در قلبش وجود دارد و پیروی از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- و علم و عمل و اخلاص، اینها همه برکاتی هستند که صاحب خود را مبارک می کنند. و تبرک جستن به اینگونه انسانهای صالح، به پیروی وحرف شنوی واستفاده از علم، آنان است و گرنه برکتی که به سبب اعمال خود بدست آورده اند، قابل انتقال به شما نیست.

یقیناً دست زدن آنان به نیت تبرک و یا استفاده از آب دهن و دیگر آثار وجودشان، جایز نخواهد بود زیرا بطور قطع برجسته ترین افراد این امت با خلفای راشدین و دیگر اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، چنین کاری نکرده اند.

اما تبرک جستن مشرکین عبارت بود از طلب خیرکثیر و ثابت و دایم از معبودانشان؛ از درختان و سنگها و گنبد ها و غارهای معین و قبرها و چشمه های مخصوص و دیگر چیزها.

حال اگر کسی معتقد باشد که این چیزها بین او و بین خدا وسیله قرار می گیرند و مشکلش حل خواهد شد، چنین اعتقادی، شرک اکبر است. زیرا بمعنی شریک گرفتن با خدا است. و مشرکین زمان جاهلیت همین اعتقاد را نسبت به بتها و درختان و سنگهائی که به آنان تبرک می جستند و آنها را صدا می کردند، داشتند. آنها گمان می کردند که ایشان خواسته های اینان را به خدا منتقل می کنند. قبرهایی که جاهلان به آنها تبرک می جویند, اعتقاد جاهلان بر این است که اگر نزد این قبر بنشینند و آن را مسح کنند یا خاک آن را بر خود بریزند, صاحب این قبر برای ایشان نزد خداوند شفاعت خواهد کرد.

چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَانَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ ترجمه: آنهائی که غیر خدا و دیگران را کارساز خویش قرار داده اند می گویند. ما آنها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خدا نزدیک بکنند.

اما اگر خاک قبر را به سر و صورت پاشید یا بر آن غلط زدن به نیت اینکه این خاک مبارکی است و او را مبارک می گرداند، چنین اعتقادی شرک اصغر محسوب می شود.

خداوند می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرَى﴾.

«اللات» تخته سنگ سفیدی بود در طائف. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- پس از اینکه ثقیفیان مسلمان شدند، مغیره بن شعبه را فرستاد که آنرا ویران کند. در آنجا اطاقی بود و پرده دار و خدمتگذارانی.

«العزا» درختی بود در فاصلهٔ مکه و طائف. بعداً در آنجا بنائی در جوار سه درخت ساخته شد و زنی جادوگر پرده دار آنجا بود.

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بعد از فتح مکه، خالد بن ولید را فرستاد. و آن سه درخت را قطع نمود و زن جادوگر را که جنیان را احضار می کرد و مردم را گمراه می ساخت، به قتل رسانید. و در حقیقت وابستگی مردم به آن درخت و زنی بود که خادم آن مکان شرکی بود.

﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾ منات نیز تخته سنگی بود. آنرا منات نامیدند بخاطر خونهای زیاد حیوانات که در آنجا ذبح می شدند.

وجه مناسبت این آیه با عنوان بحث، اینست که لات و منات دو تخته سنگ بودند و عزا درختی بود و آنچه مشرکین آنزمان نزد آنها انجام می دادند، عیناً همان چیزی است که مشرکین مسلمان نمای زمان ما نزد بسیاری از درختان و سنگها بویژه قبرها انجام می دهند. اینها روی به قبرها می کنند و آنها را می پرستند.

این حدیث، حدیثی صحیح و با عظمت است. مشرکین درختی داشتند و اعتقاداتشان به آن درخت عبارت بود از:

1ـ آنرا تعظیم می کردند.

2ـ نزد آن اعتکاف می نشستند, بخاطر تعظیم و قرب.

3ـ سلاحهای خود را بقصد تبرک به آن آویزان می کردند.

آنها با این اعتقادات مرتکب شرک اکبر می شدند.

بعضی از یاران رسول الله -صلی الله علیه وسلم- که تازه مسلمان شده بودند گمان می کردند این کار با توحید، تضادی ندارد، بخاطر همین از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، درخواست نمودند که برای آنها نیز چنین چیزی مقرر بکند.

از اینرو علما می گویند: چه بسا بعضی از انواع شرک بر فضلا نیز مشتبه می شود. همانطور که بر عده ای از اصحاب پیامبر که تازه مسلمان شده بودند بخشهائی از توحید عبودیت، هنوز مشتبه بود در حالی که آشنائی آنها نسبت به لغت عرب از دیگران بیشتر بود.

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- با شنیدن این سخن تعجب کرد و گفت: الله اکبر! آنگاه این سخن آنان را به سخن قوم موسی تشبیه کرد که از او خواسته بودند برای آنها معبودی قرار بدهد همانطور که دیگر اقوام معبودانی باطل داشتند. وقتی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- با این شدت به آنها پاسخ داد، آنها خواستهٔ خویش را پس گرفتند. چون اگر این خواستهٔ آنان عملی می شد مرتکب شرک اکبر می شدند ولی چون خواسته ای بیش نبود، شرک اصغر بحساب می رفت. زیرا آنها ابراز علاقه به عبادت غیر الله نشان دادند. و چون شرک اکبر نبود، رسول الله -صلی الله علیه وسلم- آنها را به تجدید اسلام، وادار نساخت.

اما آنچه در کنار ذات انواط انجام می دادند طبیعی است که شرک اکبر بود و هر کس به درخت، سنگ و چیز دیگری به نیت اینکه آن چیز او را به خدا نزدیک می گرداند، تبرک جوید یا نیاز های خود را بر آن عرضه نماید، یا گمان کند که با تبرک جستن به اینجا مشکلاتشان بهتر حل خواهد شد، و یا اینکه دعاهایشان در آنجا بهتر اجابت خواهد شد, چنین شخصی مرتکب شرک اکبر شده است.

و اگر به آنچه قبرپرستان در زمان حاضر انجام می دهند، توجه بکنید متوجه خواهید شد که آنها نسبت به صاحب قبر، عیناً همان اعتقادی را دارند که مشرکین سابق، به لات و عزی و منات و ذات انواط داشتند. حتی نسبت به حصار آهنی قبر، اعتقاداتی دارند. شما اگر به زیارتگاه های شهر هایی که شرک به خدا، در آنجا شایع است، سر بزنید خواهید دید که آنها دیوار و نرده های آهنی قبر را مقدس می شمارند و به نیت تبرک به آنها دست می زنند. و دست زدن به در و دیوار ضریح بمنزله دست زدن به خود شخصی است که در آنجا مدفون است. و معتقد اند که او به خواسته هایشان پاسخ می دهد یا حداقل خواسته هایشان را به خدا منعکس می کند که چنین اعتقادی، شرک اکبر محسوب می شود. زیرا آنان یکی از بندگان خدا را صدا می کنند و معتقد اند که او در نفع و ضرر متصرف است. یا اینکه وسیله و رابطی بین آنها و بین الله می باشند که این هم بهانۀ مشرکین سابق بود چنانکه قرآن به نقل از آنان می گوید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾

ترجمه: ما آنها را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک بکنند.

اما اینکه بعضی از انسانهای نادان، درب و دیوار و ستونهای مسجد الحرام و دیگر اماکن مقدس را بقصد تبرک دست می کشند از دو حال خارج نیست یا معتقد اند که در اینجا فرشته و یا روح فلان پیامبر یا ولی نهفته است و شفاعت آنان را خواهند کرد، اگر چنین اعتقادی داشته باشند. مرتکب شرک اکبر شده اند.

اما اگر فقط بخاطر اینکه اینها اماکن مقدس و مبارکی هستند و به نیت شفا یافتن چنین بکنند، مرتکب شرک اصغر شده اند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نجم.
2ـ آشنائی با درخواست اصحاب از رسول الله –صلی الله علیه وسلم-.
3ـ آنچه درخواست کردند انجام نداده بودند.
4ـ هدفشان از این درخواست، تقرب الی الله بود چون فکر می کردند خدا این کار را دوست می دارد.
5ـ وقتی این مسأله برای اصحاب مشتبه باشد برای دیگران بطریق اولی مشتبه خواهد بود.
6ـ در حالی که آنها از دیگر افراد امت نیکیهای بیشتری کسب نموده اند و به آنان وعدهٔ مغفرت نیز داده شده است.
7ـ رسول الله –صلی الله علیه وسلم- آنها را معذور نپنداشت بلکه شدیداً سخن آنان را رد کرد و فرمود: الله اکبر! این روش پیشینیان است. شما کاملاً از روش قبلیها پیروی می کنید.
8ـ این درخواست بقدری خطرناک بود که رسول الله –صلی الله علیه وسلم- آنرا برابر با درخواست قوم موسی دانست که گفته بودند: برای ما نیز معبودی همچون معبودان آنها مقرر کن.
9ـ ممنوعیت اینگونه موارد از مطالبات «**لا إله إلا الله**» می باشد ولی باز هم برای آنان غیر قابل تشخیص و مشتبه بود.
10ـ سوگند خوردن رسول الله –صلی الله علیه وسلم- بر این مطلب. فقط بوقت مصلحتهای بزرگ سوگند یاد می کرد.
11ـ این درخواست آنان شرک اصغر تلقی شد و مرتد شناخته نشدند.
12ـ این سخن راوی که ما تازه مسلمان بودیم، بیانگر آنست که در خواست کنندگان از مسلمانان کهنه کار نبودند چون آنها می دانستند که این از اعمال شرکیه می باشد.

13ـ تکبیر گفتن بوقت تعجب از چیزی. بر خلاف کسیکه آنرا مکروه دانسته است.

14ـ بستن راه هائی که به شرک می انجامد.

15ـ ممنوعیت تشابه با اهل جاهلیت.

16ـعصبانی شدن هنگام آموزش دادن مطلبی.

17ـ بیان یک اصل قانون کلی که فرمود:«إنها السنن». یعنی: یعنی این راه و روش پیشینیان است.

18ـ این از علامتهای نبوت ایشان بود. زیرا بعداً همانطور که فرموده بود، اتفاق افتاد.

19ـ هر آنچیزی که در قرآن، یهود و نصارا بخاطر آن نکوهش شده اند برای ما نیز هست.

20ـ این اصل شناخته شده ای نزد اصحاب بود که اساس مسایل عبادی به دستور شارع مربوط می شود.

و از اینجا می توان پرسشهای سه گانه را که در قبر می پرسند استنباط کرد: 1ـ من ربک؟(پروردگارت کیست؟) که پرودگار مشخص است. 2ـ من نبیک؟ (پیامبرت کیست؟)یقیناً کسی که از غیب خبر می آورد نبی است. 3ـ من دینک (دینت چیست؟) جواب این سؤال در ضمن این فرمایش خداوند است که فرمود: ﴿اجْعَل لَنَا إِلَهًا﴾ یعنی معبود و عبادت معبود یعنی دین.

21ـ روش پیشینیان(یهود و نصاری) مانند راه و روش مشرکین ناپسندیده است.

22ـ کسیکه تازه از باطلی که بر آن خو گرفته برگشته باشد، احتمال دارد هنوز بقایائی از آن در وجودش نهفته باشد. چنانکه آنها گفتند: ما هنوز تازه مسلمان بودیم.

باب دهم

پیرامون ذبح کردن حیوان برای غیر الله

خداوند می فرماید:﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لاَشَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ [انعام: 162و163]

ترجمه: بگو نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله است که پروردگار عالمیان می باشد. و همتائی ندارد و من به همین امر شده ام و خود اولین مسلمانم.

همچنین می فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ [کوثر:2] ترجمه:برای پروردگارت نماز بخوان و نیز برای او ذبح کن.

همچنین از علی -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدِيه، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَا مُحْدِثًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». (مسلم)

ترجمه: نفرین خدا بر کسی باد که برای غیر الله ذبح بکند و نفرین خدا بر کسی که پدر و مادر خود را نفرین می کند ونفرین خدا بر کسیکه خائنی را پناه بدهد و نفرین خدا بر کسیکه حدود زمین را تغییر بدهد.

از طارق بن شهاب روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«دَخل الجنَّة رجُلٌ في ذُبابٍ و دَخل النَّار رَجُلٌ في ذباب» قالوا وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال مرَّ رجُلان على قومٍ لهم صَنَمٌ لا يَجُوزُه أحد حتى يُقرِّبَ له شيئا، فقالوا لأحدهما: قَرِّب قال: ليس عندي شي أُقرِّبُ قالوا له: قرِّب ولو ذُباباً، فقرَّب ذُبابا، فخلُّوا سبيله، فَدَخل النّار و قالوا الآخر: قرِّب. فقال: ما كنتُ لا قرِّب لأحدٍ شيئاً دون الله فَضَربوا عُنُقه، فَدَخل الجنّة». (احمد).

ترجمه: مردی بخاطر مگسی به بهشت و مردی بخاطر مگسی به دوزخ رفت. پرسیدند چگونه؟ فرمود: دو مرد از کنار قومی گذشتند که بتی داشتند. و معمول بود که هیچکس از آنجا نمی گذشتند مگر نذر میکرد. به یکی از آنان

گفتند: نذرانه ای پیش کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: مگسی نذر کن. قبول کرد و مگسی نذر کرد. رهایش کردند. و با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیر الله نذر نکرده ام. آنها گردن او را زدند و بدینصورت شهید شد و به بهشت رفت.

این بحث، در مورد وعید ذبح نمودن برای غیر الله است. و اینکه این عمل شرک به خداوند است.

ذبح: یعنی ریختن خون. در ذبح کردن دو چیز مهم است و اساس این بحث نیز بر آنها است.

1ـ گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن.

2ـ هدف از ذبح کردن.

گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن بمعنی کمک گرفتن از آن شخص است مثلاً وقتی شما می گوئید: بسم الله. یعنی کمک می گیرم و تبرک حاصل می کنم از نام الله.

و اما هدف ذبح کردن، همان جنبهٔ عبادی و نیت تقرّب است. پس جمعا چهار صورت وجود دارد.

1ـ هنگام ذبح کردن نام الله گرفته شود و هدف هم خشنودی او باشد. و این عین توحید و عبادت است. بنابر این در جائی که هدف از ذبح کردن حیوان، تقرب الی الله باشد باید هم نام خدا را بگیرد و هم نیت تقرب را داشته باشد مانند قربانی عید أضحی و عقیقه و خیرات. اگر چنانچه عمداً نام الله را نگرفت، حیوان ذبح شده حرام می گردد.

اما اگر هدف از ذبح نمودن حیوان، تقرب إلی الله نبود بلکـه بـرای میهمـانی کسی و یا به نیت گوشت خوری، آنرا ذبح می کرد، این هم اشکالی ندارد، فقط نام الله را باید بگیرد.

2ـ هنگام ذبح کردن، نام الله را بگیرد ولـی هـدف خشـنودی غیـر الله باشـد. مثلاً با زبان بگوید: به نام خدا و در دل، فلان ولی و پیغمبر و صاحب قبر را نیـت بکند و خون را بخاطر او بریـزد. ایـن کـار شـرك اسـت زیـرا خـون آن حیـوان، بخاطر تعظیم غیر الله ریخته شده است.

و آنچه امروز در مراسم بعضی از شخصیتهای مذهبی و سیاسی و در جلـوی قدم آنها ذبح می شود از همین قبیل است. گر چه نام الله بر آنها گرفته مـی شـود. ولی علما گوشت اینگونه حیوانات را حرام می دانند بخاطر اینکه خون آنها برای تعظیم آن شخص ریخته می شود و نه برای مهمانی او.

و باید دانست که شایسـته نیسـت از بنـدگان بدینصـورت تجلیـل شـود زیـرا ریختن خون فقط بـرای تجلیـل و تعظـیم الله جـایز اسـت کـه خونهـا را در رگهـا جاری ساخته است.

3ـ اینکه هم نام غیر الله بر آن گرفته شود و هـم نیـت تقـرب غیـر الله بشـود. مثلاً بگوید: بنام مسیح و در دل نیز خشـنودی او را نیـت بکنـد. یـا بنـام حسـین – رضی الله عنه– و بنام زینب رضی الله عنها و بنام علی –رضی الله عنه– و بنـام عبـد القادر جیلانی رحمه الله و ....

و خـوردن غـذاهایی کـه در روز عاشـورا و دیگـر مناسـبات بنـام حسـین و دیگران درست می شود جایز نمـی باشـد و خـوردن آن حـرام مـی باشـد, زیـرا قربانی آنها بخاطر غیر الله بوده است.

کسی که چنین بکند هم مرتکب شـرك در عبـادت شـده و هـم مـر تکـب شرك در استعانت شده است.

4ـ ذبح بنام غیر الله باشد و هدف خشنودی الله باشد. گرچه این نوع خیلی کم اتفاق می افتد ولی باز هم کسانی که چنین می کنند، مرتکب شرك شده اند.

خلاصه اینکه گرفتن نام غیر الله هنگام ذبح، شرك در استعانت، و نیت تقرب به غیر الله، شرك در عبودیت است.

بنابر این، الله –جل جلاله– می فرماید: ﴿وَلاَ تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [أنعام: 121].

ترجمه: از ذبیحه ای که نام الله بر آن گرفته نشده است نخورید. و این کار نوعی فسق است. همانا شیاطین به اولیای خویش دستور می دهند که با شما مجادله بکنند. و اگر شما از آنان پیروی بکنید، شما نیز مشرك می شوید.

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي ...﴾ این آیه دلالت به این دارد که قربانی و نماز دو عبادت اند و فقط خداوند شایسته است که این عبادتها برای او انجام گیرد.

﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ لام بمعنی استحقاق است ﴿لاَ شَرِيكَ لَهُ﴾ یعنی در هیچ یک از این عبادات (نماز و قربانی)، شریکی ندارد. و نباید در نماز یا در ذبح حیوان به سوی کسی دیگر متوجه شد. فقط خدا، این شایستگی را دارد. و اوست صاحب ملکوت اعظم.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ نماز و قربانی دو عبادت اند: و عبادت یعنی هر عمل و گفتار و کردار ظاهری و باطنی ای که خداوند می پسندد و با آن خشنود می گردد. نماز یکی از اوامر خدا است. پس نزد وی محبوب و پسندیده است. همچنین قربانی از دستورات خداوند است پس او بدان راضی می شود و آنرا می پسندد.

و در حديث علی -رضی الله عنه- آمده است كه نفرين الله بر كسيكه بـرای غير الله ذبح می كند. يعنی بنام غير الله و برای تقرب به وی و تعظيم او، چنين می كند.

«لعن» يعنی طرد نمودن و دور ساختن از رحمتهای الله. و هر گـاه فاعـل ايـن فعل خود الله باشد. پس معنی چنين است: كه از رحمتهای خاص خود، او را دور ساخته است. زيرا رحمتهای عامۀ خدا، مسلمان و كافر و تمـامی مخلوقـات را در بر می گيرد.

ضمناً بايد دانست كه هر گناهی كه برای آن لعن و نفرين بيان شده است، از گناهان كبيره محسوب می شود. البته ذبح لغير الله كه، كاملاً آشكار است كـه از گناهان كبيره می باشد، زيرا شرك بـه خـدا اسـت كـه صـاحبش شايسـتۀ لعـن و نفرين و دور شدن از رحمتهای الله می باشد.

حديث طارق بن شهاب بيـانگر ايـن مطلـب اسـت كـه ذبـح بـرای غيـر الله، شرك اكبر می باشد و صاحبش مستحق دوزخ می گـردد. از حـديث اينطـور بـر می آيد شخصی كه برای غير الله قربانی كرد, از روی اجبار نبوده است.

وقتی با تقديم مگس بی ارزشی برای غير الله، انسان مستحق آتش دوزخ می گردد، پس با تقديم چيزهـای مهـم و گرانقيمـت بطريـق اولـی و بيشـتر مسـتحق عذاب می گردد.

البته يكی از خصوصيات امت محمد -صلی الله عليه وسلم- اينست كه اگـر مجبوراً و از روی اكراه مرتكب كفر و شركی بشود، كافر نمی گردد.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آيۀ: ﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي﴾.

2ـ تفسير آيۀ: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾.

3ـ نخستین نفرین متعلق به کسی است که برای غیر الله ذبح بکند.

4ـ نفرین بر کسیکه پدر و مادرش را نفرین بکند یعنی پدر و مادر کسی دیگر را نفرین بکند و او در جواب، پدر و مادر او را نفرین نماید.

5ـ نفرین بر کسیکه اهل بدعت یا خائنی را پناه بدهد.

6ـ نفرین بر کسیکه حدود مشخص زمین را به نفع خود تغییر بدهد.

7ـ فرق میان نفرین بخاطر گناه بخصوصی و نفرین بخاطر سایر معاصی و گناهان.

8ـ داستان مگس که پیامد های بزرگی داشت.

9ـ بخاطر مگسی که مجبوراً قربانی کرده بود.، به دوزخ رفت.

10ـ عمل شرك آمیز در دل مؤمنان چقدر زشت است که حاضر شد کشته شود ولی شرك نورزید.

11ـ نفر اول نیز مسلمان بود زیرا در حدیث آمده است که بخاطر همان مگس به دوزخ رفت.

12ـ حدیثِ داستان مگس، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: بهشت و دوزخ از بند کفش شما به شما نزدیکتر می باشند.

13ـ در اصل آنچه در قلب وجود دارد معتبر است حتی بت پرستان نیز اینرا می دانستند.

باب یازدهم

نباید در مکانی که برای غیر الله نذر و قربانی شده است، برای الله قربانی کرد

خداوند می فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [توبه: 108]

ترجمه: در آنجا هرگز نایست.

وعن ثَابِتُ بْنُ الضَّحَّاكِ –رضي الله عنه– قَالَ: [نَذَرَ رَجُلٌ أَنْ يذبح إبلا ببوانة، فسأل النبي –صلى الله عليه وسلم– فَقَالَ: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» قَالُوا: لا فقَالَ رَسُولُ اللَّهِ –صلى الله عليه وسلم–: «أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلا فِيمَا لاَ يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»]. (ابوداود به شرط بخاري و مسلم).

ترجمه: شخصی نذر کرده بود که در «بوانه» شتری ذبح بکند. از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– در اینمورد سوال کرد. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟ گفتند: خیر. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– پرسید: محل تجمع و جشن مشرکین نبوده است؟ گفتند: خیر. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– به آن شخص گفت: نذرت را بجا بیار. و این را بدان که نذری که باعث نا فرمانی الله باشد و همچنین نذر کردن چیزی که در توان نذر کننده نباشد، انجام آن لازم نیست.

یعنی در جایی که برای غیر الله، حیوانی را سر بریده اند، در آنجا و یا در مجاورت آنجا، نباید برای الله حیوانی ذبح کرده شود. زیرا این مشابهت با آنها است.

چنانکه برخی از مشرکین مسلمان نما و اهل خرافات را می بینی که نزد قبور صالحین و زیارتگاه ها و اماکن دیگری که بزعم آنان مقدس می باشند، گاو و گوسفند و شتر قربانی می کنند. حال اگر فرد موحدی خواست خون حیوانی را فقط بخاطر الله بریزد، باید از ذبح کردن حیوان در چنین مکانهایی پرهیز نماید. زیرا این کار مشابهت با مشرکان می باشد و باعث تعظیم آن مکان

می شود که این کار حرام است و از جمله وسائلی است که منجر به شرک می شود.

منافقین زمان پیغمبر، مسجدی به نیت اینکه پناهگاهی باشد برای توطئه علیه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– خواستند که در آن اقامهٔ نماز بکند. اما از آنجا که نماز خواندن پیغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعنی تأیید کردن آن و به ضرر اسلام بود با آنکه نماز پیامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولی باز هم خداوند ایشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع کرد. و همین است حکم مسلمان مخلصی که می خواهد در مکانی که مشرکین حیوانات خود را در آنجا ذبح می کنند، ذبح بکند. زیرا با این عملش سبب تعظیم آن مکان می شود.

در حدیث ثابت بن ضحاك آمده که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– از شخصی که نذر کرده بود، شترش را در مکان«بوانه» ذبح بکند پرسید: آیا در آن مکان هیچگاه بتی مورد پرستش قرار گرفته است؟ این سوال بیانگر آنست است که اگر در آنجا روزگاری بتی مورد پرستش بوده است. ذبح کردن در چنین مکانی بخاطر مشابهت با بت پرستان جایز نخواهد بود. همچنین پرسید که این مکان، محل تجمع و عید مشرکان نبوده است؟ چون جشنها و اعیاد یا مکانی اند و یا زمانی. و در اینجا هر دو نوع مراد می باشند. بنابر این روشن شد که ذبح کردن و قربانی به نام الله، نباید در جائی که محل تجمع و جشن مشرکین بوده و یا هست انجام بگیرد.

پس از این پرسش و پاسخ، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– به آن شخص فرمود: به نذرت و فا کن و آنرا انجام ده.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر قول خداوند: ﴿لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾.

2ـ معصیت و نافرمانی الله، زمین را نیز ملوث می کند همانطور که طاعت و بندگی آنرا مبارك می گرداند.

3ـ مسائل پیچیده و مشکل را باید با مسائل واضح و روشن، مشخص کرد.

4ـ مفتی در صورت ضرورت، می تواند از مستفتی جزئیات را جویا بشود.

5ـ جواز تخصیص مکان مشخص، برای نذر کردن بشرطیکه مانعی برای این کار نباشد.

6ـ یکی از موانع اینست که در آنجا قبلاً یا فعلاً بت و زیارتی وجود داشته باشد.

7ـ یکی دیگر از موانع اینست که در آنجا، قبلاً یا فعلاً جشن و محل عید مشرکین بوده باشد.

8ـ ایفای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد جایز نیست, برای اینکه نذر معصیت می باشد.

9ـ پرهیز از مشابهت با مشرکین گر چه بدون نیت تشابه باشد.

10ـ نذر بر معصیت و نافرمانی الله جایز نیست.

11ـ عدم جواز نذر چیزی که در ملکیت انسان نباشد.

باب دوازدهم
نذر کردن به نام غیر الله شرک است

خداوند می فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [دهر: 7]

ترجمه: به نذر خود را به جا می آورند و از روزی که شرش گسترده است می ترسند.

همچنین فرموده است: ﴿وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [بقره: 270]

ترجمه: آنچه خرج و انفاق یا نذر بکنید، خداوند آنرا می داند.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلايَعْصِهِ». (بخاري)

ترجمه: کسیکه نذر به طاعت خدا نمود، نذرش را بجا بیاورد و اگر نذر به معصیت کرد، بر آن عمل نکند.

خداوند از کسانی که به نذر هایشان، وفا می نمایند ستایش کرده است ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ و این عبادتی است پسندیده نزد خداوند بنابراین، انتقال آن به غیر الله، شرک اکبر محسوب می شود.

حدیث عایشه بیانگر اینست که وفا به نذر، واجب و ضروری است. و هر چیز واجب، عبادت پسندیده ایست نزد خداوند. و نذر عبادتی است که خود بنده آنرا بر خود واجب کرده است.

و کسیکه نذر به معصیت نموده، نباید به آن عمل بکند. زیرا واجب کردن معصیت بر خود بمعنی معارضه با نهی خداوند است. زیرا خداوند از معصیت و نافرمانی خود، نهی کرده است. البته بر کسیکه چنین نذری می کند، کفارهٔ یمین(قَسَم) لازم می آید.

بهر حال نذر چه برای الله باشد چه برای غیر الله، عبادت است. اگر بـرای الله باشد عبادت مشروع و متناسب با توحید است و اگر برای غیر الله باشـد، عبـادت نا مشروع و شرک اکبر می شود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ وجوب وفا به نذر.

2ـ چون نذر عبادتی است و عبادت مخصوص الله می باشـد پـس انتقـال آن به غیر الله شرک است.

3ـ وفا کردن، به نذر معصیت جایز نیست.

باب سیزدهم
کمک خواستن از غیر الله شرک است

خداونـد مـی فرمایـد: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [جن: 6]

ترجمه:مردانی از انسانها به مردانی از جنها پناه می جستند و این کار به ترس و اضطراب آنان افزود.

وعن خولة بنت حكيم قالت: سمعت رسول الله –صلى الله عليه وسلم– يقول: ‹‹مَنْ نَزَلَ مَنْزِلا فقَالَ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرحَلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ ››. (مسلم)

ترجمه: رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: هر کس در منزلی یا جـایی فرود آید و بگوید:«من به کلمات و سخنان کامـل الله، از گزنـد مخلوقـاتش پنـاه می برم». تا وقتی در آن مکان باشد هیچ چیـز و هـیچ کـس بـه او ضـرر نخواهـد رساند.

کمک خواستن از غیر الله و پناه جستن به غیر الله، شرک اکبر است.

استعاذه از عیاذه است یعنی پناه گرفتن و طلب چیزی که انسان را از خطر محفوظ بدارد. در استعاذه یکی طالب است و دیگری مطلوب منه، که مطلوب منه باید از طالب قوی تر باشد.

طلب کردن یعنی خواستن و خواستن همان دعا است و دعا عین عبادت است. و عبادت به اتفاق علما و نصوص قرآن و سنت، مخصوص خداوند می باشد. چنانکه می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [جن:18]

ترجمه: مساجد از آن خدایند پس با خدا کسی دیگر را صدا نکنید.

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ﴾ ترجمه: پروردگارت دستور داده که جز او را نپرستید.

و حقیقت، پناه جستنی که از هیچ کس جز الله جایز نیست، همان است که ظاهرا و باطناً باشد. یعنی هم از نظر کردار و رفتار و اقوال ظاهری و هم از نظر درونی و قلبی و روانی به آنچیزی که معتقد است متمسک بشود.

و اما کمک گرفتن و پناه جستن ظاهری به بعضی از انسانها و در چیزهائی که در تصرف آنهاست، در روشنی دیگر دلایل واضح، جایز است ولی باید فقط گفتاری باشد و باز هم از نظر درونی و قلبی باید به سوی الله متوجه بود و بنده را فقط سببی از اسباب تصور کرد.

از اینرو ما به بطلان سخن کسانی که می گویند: اولیا و جنها و مردگان نیز ما را بر حسب قدرت و اختیاراتی که دارند کمک می کنند، پی می بریم.

خداوند می فرماید: مردانی از انسانها به مردانی از جنها پناه جستند و از آنها کمک خواستند ولی بجای اینکه فایده ای عایدشان بشود، ترس و اضطرابشان افزایش یافت.

و این ترس و اضطراب و ناتوانی جسمی و روحی سزای عمل آنان بـود کـه بجای کمک گرفتن از الله، به غیر الله مراجعه کردند. و عبادتی را که شایستـۀ الله بود به مخلوقی از مخلوقاتش منتقل کردند.

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در این حدیث، فضیلت استعاذه و کمک و پناه جستن به کمات الله را بیان فرمودند. و هدف از شر مخلوقات یعنی از گزنـد مخلوقاتی که دارای شرّ هستند. زیرا بعضی از مخلوقات خدا موذی انـد و بعضـی مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان نیک، جزو اهل خیر می باشند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیۀ سورۀ جن.

2ـ پناه جستن به غیر الله، شرک است.

3ـ کلمات الله، چون صفات الله می باشـند. داخـل در مخلـوق نیسـتند بـرای همین هم پناه جستن به آن، شرک نیست و از مفهوم مخالف آن بر مـی آیـد کـه پناه جستن به مخلوق شرک است.

4ـ فضیلت این دعای مختصر:‹‹أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ››.

5ـ ممکن است گاهی برخی از اعمال شرک آمیز در دنیا مفید واقع بشـوند. مثلا دفع شری یا جلب نفعی بکند ولی این دلیل بر جواز آنها نمی باشد.

باب چهاردهم

کمک خواستن و به دعا طلبیدن غیر الله شرک است

خداوند می فرماید: ﴿وَلاَ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنْفَعُكَ وَلاَ يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ * وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاَ رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [يونس: 106و107]

ترجمه: و غیر از الله کسی را که نه نفعی به تو می رساند و نه آسیبی، مخوان. اگر چنین کردی آنگاه از ستمگران خواهی بود. و اگر الله به تو آسیبی برساند، جز خودش کسی آنرا بر طرف نمی کند و اگر در حق تو اراده خیری بنماید کسی جلوی فضل او را نخواهد گرفت. فضل و عطایش را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بخشنده و مهربان است.

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ [عنکبوت: 17]

ترجمه: پس روزی را از پروردگارتان بخواهید و او را عبادت کنید.

همچنین فرموده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لاَ يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ [احقاف: 5]

ترجمه: چه کسی گمراهتر است از کسیکه غیر از الله کسانی را می پرستد و به دعا می خواند که تا قیامت به او پاسخی نخواهند داد و آنها از کمک خواستن اینها بی خبراند.

و در آیهٔ 62 سورهٔ نمل می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾

ترجمه:کیست که به فریاد نیازمند وقتیکه او را بخواند می رسد و رنج و زحمت را بر طرف می سازد؟

طبرانی با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول الله –صلی الله علیه وسلم– منافقی بود که مسلمانان را اذیت می کرد. بعضی ها گفتند: برویم از

رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– کمک بگیریم تا ما را از شرّ این شخص نجات بدهد. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:‹‹**إنّه لايُستغاث بي و إنّما يستغاثُ بالله**››. ترجمه: از من کمک گرفته نمی شود بلکه از الله کمک گرفته می شود.

استغاثه یعنی کمک خواستن کسیکه در بلای سختی واقع شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است. و یکی از انواع دعاها می باشد, زیرا یک نوع طلب است و طلب هم دعا می باشد.

و «إغاثه» یعنی کمکش کرد. کمک خواستن از دیگران در چیزی که فقط در توان خدا است، شرک اکبر است اما کمک خواستن از انسانهای زنده در چیزی که برای آنان مقدور باشد جایز است.

چنانکه در داستان موسی –علیه السلام– می خوانیم ﴿**فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ**﴾ [قصص:15]

ترجمه: آن شخص که از پیروان موسی بود از موسی –علیه السلام– علیه دشمنش کمک خواست.

دعا و به فریاد خواستن، عبادت است.

دعا بر دو نوع است: 1ـ دعای بمعنی سؤال کردن و خواستن. بدينصورت که دستها را بلند بکند و چیزی بطلبد و اینرا دعای مسألت می نمامند. و این چیزی است که عموماً با شنیدن کلمۀ دعا ذهن ما بسوی آن میرود.

2ـ دعای عبادت: چنانکه خداوند می فرماید: ﴿**وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**﴾ [جن:18]

ترجمه: مساجد از آن خدایند پس در آنها کسی دیگر را با خدا عبادت نکنید.

و رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:«دعا یعنی عبادت». و این نوع دعا سایر عبادتها مانند نماز و زکات و غیره را شامل می شود.

بیان این مسأله لازم بود تا بدانیم که هر دو نوع دعا، عبادت اند و آنچه که بعضی از اهل بدعت می کوشند تا آیه را تأویل کنند و بگویند دعای مسألت بمعنی عبادت نیست، سخنی است دور از حقیقت.

﴿**لاتدع**﴾ نهی است و شامل انواع دعاها می باشد. هم دعای مسألت و خواستن و هم سایر عبادتها را در بر می گیرد. و هدف شیخ از آوردن این آیه نیز همین است. و همانطور که می دانیم مخاطب این فعل (لاتدع) رسول الله – صلی الله علیه وسلم– می باشد؛ کسیکه امام و پیشوای متقین و پرهیزکاران بود.

﴿**من دون الله**﴾ فرق نمی کند چه غیر الله مستقلاً مورد پرستش و استغاثه قرار بگیرد یا در کنار خدا، غیر خدا را نیز به فریاد بخوانند.

﴿**مَا لاَ يَنْفَعُكَ وَلاَ يَضُرُّكَ**﴾ کلمۀ ما «عام» است و هر کس یا چیزی را که مشرکین صدا می کنند و از او کمك می خواهند، شامل می شود چه فرشته ای یا پیغمبری یا ولی ای یا بتی و چوب و سنگی باشد. هیچکدام مالك نفع و ضرر نیستند.

﴿**فَإِنْ فَعَلْتَ**﴾ خداوند به پیامبرش می گوید: احیاناً اگر تو یکی از اینهائی را که هیچ گونه نفع و ضرری نمی رسانند، به فریاد بخوانی، در صف مشرکین ظالم قرار خواهی گرفت. و مراد از ظلم در اینجا شرك است. پس وقتی پیامبری که همواره در عصمت خداوند بسر می برد و هیچگاه مرتکب شرك نمی شود، اینگونه و با این لحن تند نسبت به شرك برحذر داشته می شود پس باید کسانی که جایگاه کمتری دارند، بیشتر در این مورد حساسیت داشته باشند و از شریک

گرفتن با خدا، گریزان باشند. بعد از آن، خداوند قاعده ای کلی بیان فرمود و برای همیشه شرك را قطع نمود و فرمود: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ ...﴾

وقتی خداوند ضرری را متوجه تو ساخت چه کسی خواهد توانست آنرا بر طرف نماید؟ یقیناً فقط همان کسیکه آنرا آورده و در تقدیرت نوشته است، خواهد توانست بر طرفش بکند. بدینصورت خداوند، متوجه شدن به غیر الله را در مصائب و مشکلات منتفی گردانید. البته شارع، کمك گرفتن از انسان زنده و حاضر را در محدودۀ قدرتش جایز قرار داده زیرا او بعنوان سببی برای جلب منفعت و یا دفع ضرر، قرار داده شده است و آنهم به اجازه و خواست الله. زیرا نافع و کاشف حقیقی، خدا است.

﴿**بضرٍّ**﴾ نکره در سیاق شرط آمده تا معنی عام تری بدهد و هر نوع ضرر را شامل بشود؛ چه ضرر دینی چه ضرر دنیوی و ضرر مالی و جانی یا ضرر جانبی.

﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ ...﴾ از نظر قوانین لغت باید کلمۀ ﴿**الرزق**﴾ قبل از کلمۀ عند الله می آمد ولی کلمۀ «عند الله» را مقدم کرد تا معنی انحصار را بدهد یعنی فقط از الله روزی بخواهید و در طلب روزی به غیر الله مراجعه نکنید. در اینجا کلمۀ «**رزق**» اسم عام است و شامل تمامی نعمتها از قبیل صحت و عافیت و مال و غیره می باشد.

﴿**واعبدوه**﴾ و ضمن اینکه روزی را از او می طلبید، همواره او را پرستش کنید و هنگام دعا به او متوجه بشوید.

و در آیه ای دیگر می فرماید:﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو ...﴾ چه کسی گمراهتر است از کسیکه جز خدا، دیگران را می پرستد و به فریاد می خوانند؛ دیگرانی که تا قیامت فریاد او را نمی شنوند و پاسخ او را نمی دهند.

در این آیه خداوند، گمراهترین فرد، کسی را معرفی می کند که مخلوقات مرده را به فریاد می طلبد و از خدای بزرگ و فریادرس غافل است.

﴿إلى يوم القيامة﴾ چون مردگان تا قیامت نمی شنوند و سخن نمی گویند. گر چه بعد از آن دوباره زنده می شوند و سخن می گویند و سخن را می شنوند.

در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضطَرَّ ...﴾ در این آیه تصریح شده است که پاسخ دادن به خواست انسان نیازمند و در مانده فقط کار الله می باشد.

﴿وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ رفع بلا و مصیبت نیز فقط بدست الله صورت می گیرد.

﴿أإله مع الله﴾ استفهام انکاری است یعنی نباید غیر از الله کسی دیگر را معبود قرار داد و بوقت مصیبت غیر الله را خواند و چیزی را که خارج از حیطهٔ قدرت اوست از او طلبید.

و در آخر آیه فرمود: ﴿قليلاً ماتذكرون﴾ ولی شما کم پند پذیرید.

در حدیثی که بیان شد آمده است که در زمان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- منافقی بود که مسلمانان را آزار می داد ابوبکر -رضی الله عنه- گفت: نزد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- برویم و از شر این منافق به او پناه ببریم ... این درخواست ابوبکر -رضی الله عنه- در خواستی بیجا نبود.

زیرا او از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در مشکلی که حل آن در حیطهٔ توان ایشان بود کمک خواست. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نیز می توانست به داد آنان برسد و آن منافق را زندانی کند یا از آنجا براند اما این کار را نکرد و آنها را اینگونه راهنمائی فرمود:«إنه لايستغاث بي ... » از من کمک خواسته نمی شود بلکه از الله کمک خواسته می شود.

گر چه در اینجا کمک رساندن در توان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بود اما فرصت را غنیمت شمرد و از آنجا که حساسیت بیش از اندازه ای نسبت

به مسائل توحید داشت، آنان را اینگونه توجیه کرد تا مبادا روزی از وی در اموری که مختص خدا می باشند، استمداد بکنند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ دعا خاص است و استغاثه عام است و در عنوان این بحث عام بر خاص عطف شده است.

2ـ تفسیر آیه: ﴿وَلاَ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنْفَعُكَ وَلاَ يَضُرُّكَ﴾.

3ـ دعا و استمداد از غیر الله شرک اکبر است.

4ـ اگر نیکوکار ترین انسان روی زمین این کار را انجام دهد از ظالمین مشرک قرار می گیرد.

5ـ تفسر آیۀ: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾.

6ـ استمداد از غیر الله و به دعا خواستن آنان علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز برای صاحب خود سودی در بر ندارد.

7ـ تفسیر آیۀ: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾.

8ـ روزی را نیز نباید از غیر الله خواست همانطور که بهشت را نمی توان از کسی دیگر طلب کرد.

9ـ تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ ...﴾.

10ـ گمراهتر از کسیکه غیر الله را به فریاد می خواند وجود ندارد.

11ـ غیر الله از فریاد و دعاهای کسانی که او را می خوانند بی خبر است.

12ـ آنهائی که جز الله خوانده می شوند با کسانی را که آنها را می خوانند دشمن خود می دادند.

13ـ خواندن غیر الله بمعنی عبادت اوست.

14ـ غیر الله هر که باشد روز قیامت انکار می کند که او را پرستیده باشند.

15ـ و علت اینکه آنها گمراهترین افراد، معرفی شدند نیز همین است که شرکشان نه در دنیا به آنها فایده ای داد و نه در آخرت.

16ـ تفسیر آیه: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضطَرَّ ...﴾.

17ـ باعث شگفتی است که خود مشرکین اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به داد مضطر و نیازمند رسیدگی نمی کند از اینرو در وقت مصیبت فقط الله را فریاد می کردند.

18ـ حساسیت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– در مسایل توحید و فرهنگ و ادب ایشان در بر خورد با الله.

باب پانزدهم

در مورد این ارشاد باریتعالی که می فرماید:

[أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلاَ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ﴾ [اعراف: 191و 192]

ترجمه: آیا با خداوند کسانی را شریک می سازی که چیزی نیافریده اند بلکه خود مخلوق اند و نمی توانند به آنان کمکی بکنند حتی نمی توانند به خویشتن کمکی بنمایند.

همچنین خداوند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لاَ يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلاَ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ [فاطر: 13و14]

ترجمه: و آنهائی را که جز الله می پرستید و می خوانید، مالك پوستۀ هستۀ خرما نیز نیستند. اگر آنها را به فریاد طلبید، فریاد شما را نمی شنوند و اگر هم بشنوند، پاسخ نمی دهند و روز قیامت از شرک شما ابراز بیزاری می کنند. و اینرا بدانید که مثل خدای دانا کسی دیگر اینگونه شما را مطلع نمی سازد.

و از انس -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در احد زخمی شد و دندانهای پیشینش شهید گردید، فرمود:«كيف يفلح قوم شجوا نبيهم؟» (چگونه، ملتی که پیامبر خود را زخمی بکند، رستگار خواهد شد؟)آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (تو مالك هیچ یک از امور نیستی) . (بخاری)

و در روایتی از ابن عمر که بخاری نقل کرده آمده است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم- بعد از اینکه سر از رکوع دوم در نماز فجر بر می داشت و «سمع الله لمن حمده» می گفت، اسم افرادی را می گرفت و می گفت:«اللهم العن فلانا وفلانا» آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾. [آل عمران:128]

و در روایتی دیگر آمده که نام صفوان بن امیه و سهیل بن عمر و حارث بن هشام را می گرفت و نفرین می کرد.

از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که وقتی آیۀ ﴿وأنذر عَشيرَتك الأقرَبين﴾نازل گردید رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به پا خاست. و فرمود:«يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لاأُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ! لاأُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! لاأُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! سَلِينِي مِنْ مَالِي مَاشِئْتِ لاأُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاري)

ترجمه: ای جمع قریشیان، خویشتن را از عذاب خدا برهانید، زیرا من نمی توانم شما را از مؤاخذۀ خدا، نجات بدهم. ای عباس بن عبد المطلب، من نمی توانم تو را از عذاب خدا نجات دهم. ای صفیه؛ عمۀ رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- من نمی توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم. ای فاطمه دختر محمد، هر چه از مال من بطلبی به تو خواهم داد ولی نمی توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم.

مطرح کردن این بحث در اینجا پس از بحثهای سابق، بیانگر دانش و علم وسیع مؤلف است. زیرا بزرگترین برهان و دلیل توحید و یگانگی خداوند در استحقاق عبادت، فطری و عقلی است. فقط او خالق است نه کسی دیگر پس فقط او شایستۀ عبادت است نه کسی دیگر. فقط الله خالق است و هم او رازق است و فقط او مالك است و بس. و غیر از او احدی در خلقت و روزی دادن و امر و نهی و ملکیت (حقیقی) بهره ای ندارد. حتی سرور مخلوقات خدا که محمد -صلی الله علیه وسلم- باشد اینگونه مورد خطاب قرار می گیرد: ﴿**لیس لك من الأمر شيءٌ**﴾ یعنی تو در هیچ یک از امور، مالکیت نداری. پس چه کسی مالکیت تام دارد؟! یقیناً پاسخ این سؤال جز خود الله کسی نمی تواند باشد.

وقتی این مسأله از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- منتفی می شود پس از کسانی که مقامشان بمراتب از ایشان کمتر است بطریق اولی منتفی خواهد شد. با این حال عده ای را می بینی که به سوی مردگان و انسانهای صالح و انبیاء و اولیاء متوجه می شوند. و گمان می کنند آنان اختیاراتی دارند و می توانند روزی بدهند یا شفا بخشند و یا بدون اجازۀ خدا، سفارشی بکنند. در حالی که آنها خود مخلوق و پروردۀ الله می باشند، چیزی را نیافریده اند بلکه خود آفریده شده اند.

و هرگز قادر نیستند به فریاد، فریادکنندگان رسیدگی بکنند و هیچ تصرّفی در ملک خدا ندارد.

قرآن مملو از دلایل و بیاناتی است که فقط الله را شایستهٔ عبادت می داند و نه کسی دیگر را.

از جملهٔ، آیاتی است که در آنها اعتراف مشرکین به ربوبیت الله بیان شده است. و این آیات اشاره به این دارد که معبود واقعی همان کسی است که شما به ربوبیت وی اعتراف دارید. از جمله دلایل دیگر اینکه در قرآن آمده که خداوند پیامبران و دوستانش را بر دشمنانش پیروز گردانیده است.

و دیگر اینکه مخلوق هر که باشد بی نهایت ضعیف و ناتوان است. او خود به دنیا نیامده بلکه خدا او را آورده است و هر گاه بخواهد باز هم بدون اختیارش او را از دنیا می برد. پس فقط خداوند است که مرگ و زندگی بدست اوست و این همان اعتراف فطری و درونی است که همه به آن اعتراف می کنند.

و دیگر اینکه خداوند دارای نامها نیك و صفات بر جسته است. و در صفات خود نه تنها کامل است بلکه دارای کمال مطلق است به این معنی که هیچ گاه در هیچ یك از نامها و صفتها دچار نقص نمی گردد.

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ...﴾ کسانی را که جز خدا، می پرستیدید، مالك قطمیر نیستند. «قطمیر» پردهٔ نازکی که روی هستهٔ خرما قرار دارد یا نخ باریکی که بر آن کشیده شده است. وقتی مالك چنین چیز حقیری نیستند پس چگونه مالك چیزهای بزرگتر خواهند بود؟!

﴿الَّذِين﴾ اسم موصول و عام است شامل همهٔ کسانی می شود که جز الله خوانده و پرستیده می شوند. خواه فرشته باشند یا پیامبر و انسانهای صالح و جن و غیره.

این احادیث وامثال آن(حدیث أنس و ابن عمر)، بیانگر این مطلب اند که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، هر گونه تصرف و اختیار خود را در امور، منتفی می داند.

وقتی پیامبر بزرگ اسلام چنین چیزی را نسبت به خود منتفی اعلام می کند، پس این امر از باب اولی از ملائکه نیز نفی می شود و أنبیاء و صالحین هر قوم نیز چنین هستند.

از اینرو سایر توجهاتی که بشر در انواع عبادات و دعا و استغاثه و قربانی و نذر به سوی غیر الله دارد، باطل می باشد و باید در همهٔ این موارد فقط بسوی خدا متوجه گردید نه کسی دیگر.

در حدیث ابوهریره -رضی الله عنه- آشکارا بیان گردید که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- به خویشاوندان خود بیش از این که آنها را به پذیرش توحید و رسالتش فرا خوانده است سودی نمی رساند و اما اینکه عذاب خدا را از آنان بر طرف سازد این چیزی است که نه ایشان، توانائی آنرا دارند و نه کسی دیگر از بندگان خدا.

بلکه در قدرت ملکوتی و جبروتی خود و همچنین در کمال و جمال و جلالش نیز یگانه است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیه 191، 192 سوره اعراف.

2ـ داستان جنگ احد.

3ـ قنوت خواندن رسول الله -صلی الله علیه وسلم- و آمین گفتن سادات مؤمنین پشت سر ایشان در نماز.

4ـ رسول الله -صلی الله علیه وسلم- علیه کفار دعا می کردند.

5ـ آنها در جنگ احد، رسول الله –صلی الله علیه وسلم- را زخمی و تلاش نمودند ایشان را به قتل برسانند و علاوه بر آن، شهدا را در حالی که آنها خویشاوندانشان بودند، مثله کردند.

6ـ آیه ﴿لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ در همین مورد نازل گردید.

7ـ فرمود: ﴿أويتوب عليهم أويعذّبَهم﴾. یعنی: الله چه بخواهد به آنها بر گردد و توفیق توبه دهد و چه عذابشان دهد. و ایمان آوردند چنانکه خداوند بعداً به آنها توفیق توبه داد.

8ـ خواندن قنوت نازله.

9ـ نام گرفتن دشمن در نماز.

10ـ جواز نفرین افراد خاص در قنوت.

11ـ عملکرد رسول الله –صلی الله علیه وسلم- پس از اینکه آیهٔ ﴿وأنذر عَشيرَتَك الأقرَبين﴾ نازل شد.

12ـ جدیّت و تلاش ایشان در این باره، تا جائی که به دیوانگی منسوب شد. و اگر امروز هم، مسلمانی بخواهد با جدیت، کار دعوت را انجام بدهد، نیز او را دیوانه می نامند.

13ـ به خویشاوندان درجه یک و همچنین خویشاوندان دورتر فرمود:«من نمی توانم در مقابل عذاب خدا برای شما کاری انجام بدهم».

پس وقتی سید و سالارپیامبران به سرور زنان عالم؛ فاطمه، می گوید: من نمی توانم برای تو کاری انجام بدهم.

و ما می دانیم که رسول الله –صلی الله علیه وسلم- سخن حق را گفته است و سپس نظری به زمان خود و مشایخ و خواص عصر حاضر بیفکنیم، به حقیقت توحید وهمچنین به انحرافی که دامنگیر دین شده است پی می بریم.

باب شانزدهم

در مورد این ارشاد الله تعالی:

﴿حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: 23]

ترجمه: تا اینکه ترس و اضطراب از دلهای آنان (فرشتگان) دور می شود، می گویند: پروردگارتان چه دستوری صادر کرد؟ می گویند: (سخن) حق را، و او بلندمرتبه و بزرگ است.

از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنفِذُهم ذلك, ﴿حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: 23] فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَه سُفْيَانُ بن عيينه بِكَفِّهِ فَحَرَّفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَه الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا كَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَت مِنَ السَّمَاءِ». (بخاري)

ترجمه: چون خدا در آسمان امری را فیصله می کند پرهای فرشتگان در مقابل سخن خداوند، از ترس به لرزه در می آیند. و وقوع سخن پروردگار، چنان محکم است که گویی زنجیری بر سنگ سختی کوبیده می شود. و پس از اینکه ترس و دلهره از دلهایشان بر طرف می گردد. به همدیگر می گویند: پروردگاران چه گفت: می گویند: (فلان سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. شیاطین برای استراق سمع (پشت درهای آسمان) یکی بعد از دیگری در کمین نشسته اند. (در اینجا فاصلۀ انگشتانش را نشان داد و گفت:

اینطور زنجیر وار ردیف هستند). و سخنی را که می شنوند به دیگری منتقل می کنند تا به ساحر و کاهن برسد.

البته قبل از اینکه سخن به زمین منتقل بشود، شهابی او را دنبال می کند که گاهی به او اصابت می کند و گاهی هم اصابت نمی کند و بهر حال وقتی سخن بدست ساحر می رسد, او آنرا با صد دروغ آمیخته کرده و بخورد مردم می دهد. بعد از اینکه آن رویداد اتفاق می افتد، مردم می گویند: مگر فلانی در فلان روز چنین نگفته بود. بخاطر همان یک سخن راست مردم او را تصدیق می کنند.(و توجهی به آن همه که دروغ گفته نمی کنند).

و عن النوّاس بن سمعان –رضي الله عنه– قال: قال رسول الله –صلى الله عليه وسلم– :«إذا أراد الله تعالى أن يُوحِيَ بالأمر تكلّم بالوَحي أخَذَتِ السَّماوات منه رجفة، (أوقال: رعدةٌ شديدة) خوفاً مِن الله, فإذا سَمِعَ ذلك أهلُ السَّماوات صَعِقوا، و خَرّوا لله سُجَّداً فيكون أوَّل من يرفع رأسه جبريلُ, فيكلّمه الله مِن وَحيه بِما أراد, ثُمَّ يَمُرُّ جبريلُ على الملائكة: كلّما مرَّ بسماءٍ سأله ملائكتها: ماذا قال رَبُّنا يا جبريلُ؟ فيَقول: قال الحقَّ و هُو العليّ الكبير، فيَقولون كلّهم مثل ما قال جبريل, فيَنتهي جبريل بالوَحي إلى حيثُ أمره الله عزوجل». (تفسيرابن كثير وتفسيرطبري).

ترجمه: وقتی خدا بخواهد امری صادر بکند و وحی بفرستد، آسمانها از ترس به لرزه در می آیند و ساکنان آسمانها (فرشتگان) به سجده می افتند، اولین کسیکه سرش را بر می دارد، جبرئیل است. خداوند آنچه را می خواهد به او دستور می دهد. آنگاه جبرئیل از کنار فرشتگان می گذرد. فرشتگان آسمانهای مختلف، از او می پرسند: پروردگارمان چه گفت: می گوید (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه وبزرگ است. فرشتگان نیز همین گفته را تکرار می کنند. تا اینکه جبرئیل فرمان خدا را اجرا می کند.

از آنجا که فرشتگان واقعاً آنگونه که حق معرفت الله می باشد او را می شناسد و از صفات جلال و جبروت و ملکوتش اطلاع دارند، با به صدا در آمدن زنگ وحی، ترسی فوق العاده آنها را فرا می گیرد.

خداوند دارای صفات جلال وهم دارای صفات جمال می باشد. از صفات جلالش ترس و اضطراب دلها را فرا می گیرد و حقا که جلال و هیبت واقعی به الله اختصاص دارد و شایستهٔ کسی دیگر نیست. زیرا او کمال مطلق است و نه کسی دیگر. اما صفاتی که مخلوقاتش به آن متصف می باشند صفات کمال نیستند. مثلاً حیات مخلوق، حیات کاملی نیست از اینرو مرگ به سراغش می آید و به حیاتش خاتمه می دهد. بیماری، فقر و ناتوانی از صفات آنهاست. پس لازم است که مخلوق ناتوان و ناقص متوجه ذاتی بشود که کامل است و دارای صفات برجستهٔ جلال و جمال می باشد و آنهم کسی جز الله نیست.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ ﴿حتى إذا فزّع ...﴾.

2ـ در مورد این آیه گفته شده است که ریشه های شرک را در درون قلب، می خشکاند. قطع می نماید. زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجود دارد خصوصاً علیه عقیده کسانی که بندگان نیک را صدا می کنند و به آنها ترس و امید دارند.

3ـ تفسیر قول خداوند: ﴿قالوا الحق وهو العلي الكبير﴾.

4ـ علت سؤال فرشتگان.

5ـ پاسخ آنها توسط جبریل.

6ـ اولین کسیکه سر از سجده بر می دارد جبریل است.

7ـ تمامی ساکنان آسمان از او می پرسند و او پاسخ همهٔ آنها را می دهد.

8ـ سجده کردن و بیهوش شدن عام است و همۀ ساکنان آسمان را در بر می گیرد.

9ـ لرزش آسمانها در مقابل فرمان الله.

10ـ دستور الله، توسط جبریل به اجرا در می آید.

11ـ استراق سمع توسط شیاطین.

12ـ یکی بعد از دیگری قرار گرفتن آنها.

13ـ تعقیب آنها توسط شهابها.

14ـ گاهی شهاب به شیطان اصابت می کند و سخن به ساحر نمی رسد، گاهی هم قبل از اینکه شهاب به او اصابت بکند سخن را منتقل می کند.

15ـ ساحر و کاهن گاهی راست نیز می گویند.

16ـ آنها با یک راست، صد دروغ می آمیزند.

17ـ آنها دروغهایشان را با همان خبر آسمانی، تأیید می نمایند.

18ـ مردم چقدر برای پذیرفتن باطل آمادگی دارند که به دروغهای او توجهی ندارند فقط به همان یک سخن راست استناد می ورزند.

19ـ یکی به دیگری آن سخن را منتقل می کنند و آنرا به خاطر می سپارند.

20ـ اثبات صفات باریتعالی بر خلاف عقیدۀ اشعریهای معطله.

21ـ اثبات این امر که لرزش آسمانها و فرشته ها و بیهوش افتادن از ترس الله است.

22ـ آنها به هنگام صدور امر الله، به سجده می افتند.

باب هفدهم

در مورد شفاعت

و این قول خداوند که می فرماید: ﴿وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَي رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ﴾ [انعام: 51]

ترجمه: و با این قرآن کسانی را بیم ده که از حشر و احضار نزد پروردگارشان بیمناک اند، آنجا که جز وی کار ساز و سفارش کننده ای برای آنان، وجود ندارد.

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ [زمر: 44]

ترجمه: بگو تمام شفاعتها، از آن الله است.

همچنین می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَ بِإِذْنِهِ﴾ [بقره: 255]

ترجمه: چه کسی در پیشگاه او بغیر اجازه اش شفاعت خواهد کرد؟

و در جائی چنین می فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لاَ تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَي﴾ [نجم: 26]

ترجمه: چه بسا فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعت آنان هیچ سودی ندارد مگر بعد از اینکه الله اجازه دهد، برای کسیکه بخواهد و (از او) راضی باشد.

در جایی دیگر چنین ارشاد می فرماید: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لاَ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِي الأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ * وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبا: 22و 23]

ترجمه: بگو: (ای پیامبر به مشرکین) به کمک بطلبید کسانی را که جز الله آنها را چیزی گمان می کردید. آنها ذره ای مالکیت نه در آسمان دارند و نه در زمین. و نه در آنها سهمی دارند. و هیچ یک از آنان پشتیبان و معاون الله نیز نمی باشند. و شفاعت هم برای هیچ کس سود آور نیست مگر برای کسیکه الله بخواهد.

ابوالعباس, احمد بن تیمیه (رحمه الله) می گوید:«خداوند در اینجا بجز خود سایر چیزها و کسانی را که مشرکین به آنها دل بسته بودند، نفی فرمود. مالکیت دیگران و شریک بودن آنها و یا اینکه کسی از آنان معاون او باشد همه را منتفی اعلام کرد».

باقی می ماند مسالۀ شفاعت که، در آخر آیه تصریح نمود که شفاعت هم شامل هر کس نمی شود بلکه ﴿ولا يشفَعون إلا لمن ارتضى﴾ ترجمه: (شفاعت کنندگان) شفاعت نخواهند کرد مگر برای کسیکه خدا از او راضی باشد.

پس شفاعتی که مشرکین منتظر آن هستند و فکر می کنند روز قیامت در حق آنها، اتفاق خواهد افتاد، توسط قرآن به این صراحت مردود اعلام شد.

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرموده است که ایشان روز قیامت در محضر الله، نخست به سجده می افتند و به ستایش او می پردازند، آنگاه به ایشان گفته می شود سرتان را بردارید، بگوید: تا بشنویم و بخواهید تا بدهیم و شفاعت کنید تا بپذیریم.

چنانکه ابوهریره -رضی الله عنه- از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، پرسید: خوشبخت ترین انسانی که شفاعت تو در حقش پذیرفته می شود، چه کسی است؟ فرمود: کسیکه **«لا إله إلا الله»** را مخلصانه و از ته دل گفته باشد.

پس روشن شد که شفاعت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فقط شامل مخلصین در دین و توحید و آنهم به اجازۀ الله، می شود نه شامل مشرکین. و این فضل و بخشش خداوند است که شامل اهل اخلاص می گردد.

طوری که گناهان آنها را توسط دعا و شفاعت کسیکه اجازۀ آنرا داشته باشد، مغفرت می کند و از شفاعت کننده نیز بدینصورت تجلیل بعمل می آورد و او را به مقام شامخ «محمود» می رساند. پس شفاعتی که قرآن آنرا منتفی می داند، شفاعتی است که شرک آمیز باشد. و اما شفاعت بر حق، همان است که

به اجازۀ خدا صورت می گیرد و شفاعتی است ثابت و غیر قابل انکار و آنهم طبق فرموده رسول گرامی اسلام، شامل موحدین مخلص می شود».پایان سخن ابو العباس.

مناسبت این باب با دو باب سابق کاملاً آشکار است. زیرا وقتی برای کسانی که پیامبر و یا اولیاء الله را صدا می کنند، اقامه حجت کنی و از توحید ربوبیت استدلال بنمائی می گویند: ما اینرا قبول داریم ولی اینها بزرگان دین و دوستان خدا می باشند و نزدخدا جایگاه بخصوصی دارند، ما به دامان آنها چنگ می زنیم تا شفاعت ما را پیش الله بکنند.

شیخ انگشت روی آخرین دست آویز مشرکین بلاد اسلامی گذاشته که عبارت است از شفاعت. وقتی با آنان از شرك سخن بگویی، فوراً عمل خود را توجیه می کنند و می گویند: این از باب شفاعت است.

شفاعت در واقع نوعی دعا است. وقتی کسی می گوید:«**استشفع برسول الله**» یعنی از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– می خواهم که برایم دعا و طلب بکند در نزد خدا. برای اینکه خداوند است که به پیامبر الهام می کند که برای چه کسانی شفاعت کند, پس ما فقط از خدا می خواهیم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که پیامبر برای ایشان شفاعت می کند.

و در بحثهای سابق و در روشنی آیات و روایات زیاد، متوجه شدیم که نباید در عبادت خداوند، کسی دیگر را با وی شریك کرد و صدا نمود، که یکی از این موارد طلب شفاعت از مردگان و از کسانی است که بیرون از دارتکلیف بسر می برند. بنابراین باید، دانست که طلب شفاعت از مردگان و

خطاب قرار دادن آنها شرك اكبر می باشد. البته درخواست شفاعت از زندگان امری است مشروع و اشكالی ندارد.

چنانكه برخی از اصحاب نزد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می آمدند و از او دعا می خواستند. البته هر شفاعت و دعا صد در صد قابل قبول نیست، بلكه پاره ای قبول و پاره ای رد می شود.

در آیهٔ ﴿وأنذر به الذين يخافون... ﴾كه بیان گردید خداوند شفاعت را منتفی می سازد مگر در حق اهل توحید و آنهم بشرط اینكه خداوند اجازه بدهد و از دو طرف شفاعت، راضی باشد.

پس شفاعت حق خدا و در محدودهٔ اختیارات اوست. و مؤمنان و سایر انسانها در واقع بجز خدا، كار ساز و شفیعی دیگر ندارند. از اینرو باید شفاعت، به اذن و اجازه و رضای خداوند انجام گیرد. چنانكه در این آیات تصریح شده است:﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَ بِإِذْنِهِ﴾ و ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لاَ تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ در آیهٔ اول خاطر نشان شده است كه هیچ كس نمی تواند بدون اجازهٔ خدا برای كسی شفاعت و سفارشی بكند نه فرشته ای و نه ولی و پیغمبری. بلكه این خداوند است كه مالك شفاعت است و او به هر كس بخواهد توفیق این كار را می دهد و تا او اجازه ندهد كسی لب به شفاعت نخواهد گشود.

و در آیهٔ بعدی می فرماید: ﴿لِمَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی برای كسیكه خدا بخواهد ﴿وَيَرْضَى﴾ یعنی از شفاعت كننده و همچنین كسی كه در حق وی شفاعت صورت می گیرد، راضی و خشنود باشد.

این شرایط بخاطر آنستكه بشر قلباً وابسته به هیچ یك از مخلوقات نباشد، و گمان نكند كه فلانی دارای مقام شفاعت مطلق است و سفارش او را خداوند، رد نخواهد كرد؛ مانند اعتقادی كه مشركین نسبت به معبودان باطل خود داشتند.

از اینرو معلوم شد که شفاعت فقط بدست خدا است وفقط او به هر که بخواهد و برای هر کس که بخواهد اجازۀ شفاعت خواهد داد، پس نباید انسان متوجه بندگان بشود بلکه متوجه همان ذاتی بشود که شفاعت از آن او و در مِلک اوست. یقیناً رسول الله -صلی الله علیه وسلم- روز قیامت شفاعت خواهد کرد اما با اجازۀ الله و برای کسیکه الله بخواهد. پس ما باید از خدا اینطور مسألت بکنیم: ‹‹**اللّهم شقّع فینا نبیك**››. بار الها! پیامبرت را در حق ما، شفیع بگردان.

در آیۀ ﴿**قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ...**﴾ چند چیز بیان شده است که عبارت اند از:

1ـ نفی مالکیت مطلق برای کسانی که مشرکین آنها را شریک الله می دانند، ﴿**لاَ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِي الأَرْضِ**﴾.

2ـ نفی شراکت آنها با الله در هیچ قسمتی از زمین و آسمان و یا در چرخاندن نظام آنها ﴿**وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ**﴾.

3ـ نفی اینکه کسی از آنها معاون یا منشی الله باشد: ﴿**وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ**﴾.

4ـ نفی شفاعت کسی بدون اجازۀ الله ﴿**وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ**﴾.

پس شفاعت را منتفی داشت مگر به اجازۀ الله و در مورد کسیکه او بخواهد.

خلاصۀ این بحث چنین است که شفاعت بمعنی دل بستن به فلان بزرگ و ولی و کمك خواستن از او، باطل و مردود می باشد.

و این سخن مشرکان که می گفتند ﴿**هَؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ**﴾ (اینها سفارش ما را نزد الله می کنند) سخنی است مردود. و شفاعت فقط به موحدان مخلص اختصاص خواهد داشت. و هر گونه شفاعت خواستن از غیر الله، شرك اکبر می باشد و هیچ سودی جز ضرر برای صاحب خود، نخواهد داشت.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیاتی که بیان شد.

2ـ شفاعتی که شرعاً مردود است.

3ـ شفاعتی که شرعاً مقبول است.

4ـ شفاعت کبرای همان مقام محمود است.

5ـ رسول الله –صلی الله علیه وسلم– چگونه شفاعت خواهند کرد؟(رسول الله –صلی الله علیه وسلم– اول سجده می کنند و هنگامی که به او اجازه داده شد شفاعت می کند).

6ـ خوشبخت ترین و شایسته ترین انسان به شفاعت کیست؟.

7ـ شفاعت در حق مشرك انجام نمی پذیرد.

8ـ بیان شفاعت واقعی.

باب هجدهم

در مورد این سخن پروردگار که می فرماید:

﴿إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾[قصص: 56]

ترجمه: (ای پیغمبر) تو نمی توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد، هدایت می کند و او به هدایت یافتگان داناتر است.

از ابن مسیب و او از پدرش روایت می کند که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– نزد وی آمد. در آن لحظه، عبد الله بن امیه و ابوجهل نیز حضور داشتند. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– به ابوطالب گفت:‹‹یا عمّ قل: لا إله إلا الله کلمة أحاج لك بها عند الله››. یعنی: **لا إله إلا الله** بگو. من با این کلمه برایت نزد خدا، اقامهٔ حجت خواهم کرد.

آندو به ابوطالب گفتند: مگر مـی خـواهی آئین عبـدالمطلب را رهـا کنـی؟ رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دوباره دعوتش را تکـرار کـرد آنهـا نیزسـخن خود تکرار کردند. تا اینکه آخرین سخن ابوطالب این بود که من کـیش و دیـن عبدالمطلب را ترجیح می دهم. و از گفتن کلمهٔ توحید انکار ورزید. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«**لأستغفرنَّ لك مالم أنه عنك**» یعنی: مادام کـه ممنـوع نشده ام برایت طلب استغفار می کنم. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...**﴾ [توبه: 113]

ترجمه: بـرای پیـامبر و مؤمنـان روا نخواهـد بـود کـه بـرای مشـرکین طلـب آمرزش بکنند هر چند که آنها از نزدیکانشان باشند.

همچنین این آیـه نیـز در مـورد ابوطالـب نـازل گردیـد: ﴿**إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ**﴾ [قصص: 56]

در ﴿**لاَ تَهْدِي**﴾ نفی هدایت واقعـی از رسـول خـدا -صـلی الله علیـه وسـلم- شده است. گرچه هدایت بمعنی نشان دادن راه کار و مشغلهٔ رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بوده است اما هـدایت بمعنـی پـذیرفتن حـق چیـزی اسـت کـه فقـط بدست الله می باشد زیرا فقط او بر قلبها تسلط دارد نه کسی دیگر. حتـی کسـانی را که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- دوسـت داشـته حـق را بپذیرنـد، نتوانسـته است که حق و حقیقت را وارد قلبهای آنان بکند.

بنابر این هر جا که هدایت به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نسبت داده شده اسـت ماننـد: ﴿**وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ**﴾ و غیـره، همـان هدایت نوع دوم یعنی نشان دادن راه که کار هر پیامبر و هر دعوت کننده بسوی الله می باشد.

پس وقتی که دادن هدایت واقعی از دایرۀ اختیار، محمد رسـول الله –صـلی الله علیه وسلم- بیرون اسـت قطعاً از دایـرۀ اختیـار دیگـران بطریـق اولـی بیـرون خواهد بود.

در حدیث ابن مسیب، عرضه کردن اسلام توسط رسول الله –صـلی الله علیـه وسلم- به ابو طالب بیان گردید و اینکه پیامبر به ایشان قول داد که برایش از خدا طلب آمرزش بنماید و این کار را نیز انجام داد ولی آیا استغفار رسول الله –صـلی الله علیه وسلم- به حال وی تأثیری گذاشت؟ خیر. زیرا اسـتغفار و شـفاعت بـرای انسان مشرک، سودمند واقع، نمی شود. از اینرو خداوند، پیامبرش را از ایـن کـار منع ساخت پس وقتی رسول الله –صلی الله علیه وسلم- در حال حیات از اسـتغفار برای مشرکین ممنوع گردید، چگونه اجازه خواهـد داشـت کـه در بـرزخ بـرای مشرکینی که او را صدا می کنند و از او طلب شفاعت می نمایند، و به نام او نـذر می کنند یا ذبح می نمایند، طلب آمرزش بکند؟!

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾.

2ـ تفسیر آیهٔ ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾.

3ـ اینکه رسول الله –صلی الله علیه وسـلم- فرمـود: بگـو:«**لا إلـه إلا الله**» هدف فقط گفتن با زبان نبود بلکه هدف اقرار کردن و ایمان آوردن بـه یگـانگی الله بود. بر خلاف تفسیری که اهل کلام از «**لا إله إلا الله**» دارند.

4ـ ابوجهل و همراهش می دانستند که هـدف از گـفتن «**لا إلـه إلا الله**» چیست؟ پس خدا زشت بگرداند چهرۀ آن مسلمان نمـائی را کـه ابوجهـل از وی نسبت به معنی اسلام عالم تر است.

5- سعی و تلاش رسول الله -صلی الله علیه وسلم- برای مسلمان کردن عموی خود.

6- این حدیث، سخن کسانی را که عبد المطلب را مسلمان قلمداد می کنند، مردود می داند.

7- استغفار رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، در حق ابوطالب و عدم مغفرت او و ممنوع شدن رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از این کار.

8- ضرر یار و دوست بد.

9- ضرر پیروی کورکورانه از گذشتگان و تعظیم آنان.

10- شبهه ای که بیانگر اعتقاد اهل باطل است همین استدلالی است که ابوجهل کرد.

11- اعمال به خاتمه بستگی دارد. اگر ابوطالب قبول می کرد به نفعش بود.

12- استدلال پیروی از گذشتگان چه مغالطه ای بزرگ است که همین سخن، آنها را قانع می کرد و از پذیرفتن حق باز می داشت.

باب نوزدهم

در مورد اینکه انگیزۀ کفر ورزیدن بنی آدم و ترک نمودن دین الله، افراط در گرامی داشت بزرگان است.

ارشاد باریتعالی است: ﴿يَاأَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [نساء: 171]

ترجمه: ای اهل کتاب در دین خود دچار افراط نشوید.

و از ابن عباس در مورد این آیۀ سورۀ نوح: ﴿وَقَالُوا لاَ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلاَ تَذَرُنَّ وَدًّا وَلاَ سُوَاعًا وَلاَ يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾. منقول است که «ود» و«سواع» و«یغوث» و «یعوق» و «نسر» نام انسانهای صالحی از قوم نوح بودند که بعد از فوت آنها

شیطان به ملتشان چنین القا کرد که از آنها مجسمه هائی بسازند و آنها را با نامهایشان نامگذاری کنند قومشان این کار را کردند ولی آنها را عبادت نمی کردند تا اینکه نسلهای نخست از بین رفت و جهل فراگیر شد, نسلهای بعدی به عبادت آن مجسمه ها، روی آوردند. (بخاری)

ابن قیم رحمه الله در این مورد می گوید: «بسیاری از علمای سلف گفته اند که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می یافتند آنها در کنار قبرهایشان می ایستادند و بعداً مجسمه هائی از آنان می ساختند و پس از مدت طولانی به عبادت آنان روی می آوردند.

از عمر –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:‹‹**لاتطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عيسى بن مَرْيَمَ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ, فَقُولُوا: عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**››. **(بخاري و مسلم)**

ترجمه: در حق من آنگونه که نصارا در حق عیسی پسر مریم، افراط کردند شما افراط نکنید. جز این نیست که من بندهٔ الله هستم. پس بگوئید: بنده و رسول الله.

همچنین رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرموده است:‹‹**إيّاكم والغلُوّ فإنّما أهلك مَن كان قبلكم الغُلُوّ**››.

ترجمه: از زیاده روی و افراط پرهیز نمائید. زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، زیاده روی آنها را نابود ساخت.

همچنین در صحیح مسلم از ابن مسعود: این ارشاد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– نقل است که فرمود:‹‹**هلك المتنطعون قالها ثلاثا**››. یعنی متجاوزین از حد، نابود شوند. و این جمله را سه بار تکرار کرد.

شیخ در این بحث می خواهد بگوید که سبب اصلی شرک در این امت و امتهای پیشین، احترام و بزرگداشت بیش از حد شخصیتهای مذهبی بوده و هست. چیزی که خدا و پیامبرش ما را از آن بر حذر داشته اند.

زیاده روی و از حد گذشتن را «غلو» می نامند. یعنی سبب اصلی کفر و شرک مردم، زیاده روی در تعریف و تمجید و بزرگداشت بعضی از انسانهای دینی و مذهبی است.

مراد از صالحین، پیامبران، اولیاء و تمام کسانی می باشند که بندگان مقرّب و نیکی شناخته می شده اند.

در مورد بندگان نیک به ما اجازه داده شده است که آنها را بخاطر الله دوست داشته و گرامی بداریم و در علم و درستکاری از آنان پیروی کنیم و از سنتها و دستورات پیامبران اطاعت کنیم و در صورت نیاز، به نصرت و یاری آنان بشتابیم و ... اما اینکه در محبت آنها تا جائی برسیم که به آنها بعضی از خصوصیات الوهیت را نسبت بدهیم و بگوئیم علم غیب می دانسته یا وجود او باعث بقای دنیا است و ... اینها ناجایز و حرام، می باشند.

چنانکه بوصیری در قصیدهٔ مشهورش، در مورد رسول الله –صلی الله علیه وسلم- می گوید:

لو ناسبت قدره آیاته عظما   أحیا اسمه حین ید عي دارس الرمم

یعنی هیچ یک از آیات خدا (و حتی قرآن) با پیامبر، برابری نمی کند. اگر اسم او را بر مرده ای که استخوانهایش پوسیده و از بین رفته است ببری زنده خواهد شد.

این سخن، انواع کفر و شرک و زیاده روی را در بر دارد و کسانی که به مخلوق متوجه اند و خالق را ارج نمی نهند به گفتن اینگونه اباطیل عادت کرده اند.

همچنین ترک محبت صالحین و عدم اطاعت از سلف و گذشتگان و بی مهری نسبت به آنان، جفا و ستم کاری است.

خداوند در آیۀ 171 سورۀ نساء، اهل کتاب را از زیاده روی در امور دین منع می کند و این شامل هر نوع زیاده روی در مسایل مختلف دینی می باشد، زیاده روی از حدی که الله تعیین کرده است.

وقتی به سر گذشت اهل کتاب که در قرآن بیان شده است نگاه بکنیم، می بینیم که آنها در تجلیل از بزرگانشان راه افراط در پیش گرفتند. مثلاً نصارا در مورد عیسی و مادرش و حواریون آنحضرت، دچار افراط شدند. و یهود در مورد عزیر و موسی و علمای خود، افراط کردند و بعضی از خصائص الوهیت از قبیل تدبیر امور، و تصرف در ملکوت الله را به آنها نسبت دادند.

«ود» ، «سواع» ، «یغوث» ، «یعوق» و «نسر» نامهای برخی از نیکان امت نوح –علیه السلام- بودند که بعد از وفاتشان شیطان بعنوان روح آنان حاضر می شد و آنها را وادار به تعظیم آن روح می کرد که بتدریج از تعظیم به تصویر و مجسمه سازی و بت تراشی روی آورردند و نهایتاً مرتکب شرک گردیدند.

یعنی نخست تصویر ها و مجسمه هائی از بزرگان خود ساختند، ولی می دانستند که اینها قابل پرستش نیستند. ولی رفته رفته همین تصویر و مجسمه ها مشکل ساز شد و برای نسلهای بعدی که علم و توحید از میان آنان رفت، وسیلۀ شرک به خدا گردیدند.

و چه بسا شیطان داخل مجسمه ها قرار می گرفت و سخن می گفت و بدینصورت شیفتگی و اعتقاد آنان نسبت به مجسمه ها افزایش می یافت. کاری که چه بسا برای قبر پرستان اتفاق می افتد و آنها را به شرک ورزیدن به خدا وادار می سازد.

اما نهی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از «غلو» و تجاوز بیش از حد، شامل همهٔ چیزها می شود. زیرا افراط و زیاده روی در هر کار، مذموم و میانه روی در همهٔ امور قابل تحسین است.

«متنطعون» یعنی اهل تکلف و کسانی که در گفتار و کردار از آنچه که خداوند گفته است تجاوز می نمایند. خلاصه اینکه شیخ در این بحث، احترام و بزرگداشت بیش از حد بزرگان دینی و مذهبی را یکی از انگیزه های اصلی کفر و شرک مردم معرفی کرده است. چنانکه قوم نوح -علیه السلام-، صا لحین خود را با وقوف بر قبرهایشان و ساختن مجسمه هایشان و سرانجام عبادت نمودن شان، به الوهیت رسانیدند. و نصارا، عیسی و حواریون او را بجائی رسانیدند که آنها را قابل پرستش قرار دادند. و برخی از این افراد امت نیز برای رسول خدا، بعضی ویژگیهای خدائی دادند، چیزی که خود رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از آن شدیداً نهی کرده است.

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

1ـ با مطالعهٔ این باب و باب بعدی به غربت و بی کسی اسلام و به قدرت الله که چگونه قلبها را وارونه می کند، پی می بریم.

2ـ شناخت اینکه اولین شرک بر روی زمین افراط در حق بندگان نیک شروع شد.

3ـ شناختن اولین چیزی که در دین انبیا تغییر ایجاد کرد و اسباب آن همراه با شناخت اینکه الله آنها را ارسال کرده است.

4ـ شناخت این مطلب که چرا با وجود اینکه شرائع آسمانی و فطرتهای پاک آنرا رد می کند، مردم به بدعتها روی می آورند.

5ـ سبب آمیخته کردن حق با باطل از اینجا آغاز شد:

الف ـ با بندگان نیک محبت داشتند.

ب ـ و برخی از دانشمندان و اهل خیر برای این منظور تصویر های آنان را ساختند، و بعدیها که هدف این کار را نمی دانستند، گمان کردند که نسل گذشته چیزی دیگر(عبادت آنان) مقصودشان بوده است,(در صورتی که اینچنین نبود و آنها فقط احترام به بزرگان مقصودشان بود). پس از آن گمراه شدند و به عبادت آنان روی آوردند.

6ـ تفسیر آیهٔ سوره نوح.

7 ـ خوی آدمی چنین است که بتدریج از حق فاصله می گیرد و به باطل نزدیک می شود.

8ـ تحقق این مقوله از سلف صالح که گفتند: بدعت سبب کفر می شود. و اینکه بدعت نزد شیطان از گناه محبوبتر است, چونکه گناه, شخص می داند که گنهکار است و توبه می کند, ولی مبتدع توبه نمی کند چون فکر می کند کار خوبی می کند.

9 ـ سوء استفادهٔ شیطان از بدعتها، زیرا شیطان می داند که چه چیزی سبب بدعت می شود, گر چه کسی که بدعت را ایجاد می کند, ارادهٔ خیر داشته باشد.

10ـ شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از عدم افـراط در تجلیل و بزرگداشت نیکان.

11ـ ضرر توقف بر قبر، برای انجام عبادت و یا عمل نیکی.

12ـ شناخت علت نهی از مجسمه سازی و فلسفۀ دستور به نابودی آن.

13ـ با اهمیت دانستن این عملکرد قوم نوح.(که باعث گمراهی آنان شد)

14ـ جالب اینکه، اهل بدعت این داستان قوم نـوح را در کتـاب حـدیث و تفاسیر، می خوانند ولی خداوند بر دلهایشان مهر زده است، طوری کـه ایـن نـوع اعمال را تأیید می کنند و خون و مال کسـی را بـا اینگونـه اعمـال مبـارزه بکنـد، مباح می دانند.

15ـ تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

16ـ کسانی که بعد آمدند, گمان کردند که کسانی که صورتها و مجسـمه ها را درست کرده اند, عبادت آنها را می خواستند.

17ـ این سخن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- کـه فرمـود: در حـق مـن، آنطور که نصارا در حق عیسی راه افراط را در پیش گرفتند، افراط مکنید. سلام و درود الله بر رسول الله -صلى الله عليه وسلم- که بصورت آشـکار همـه چیـز را تبیین فرمود.

18ـ این فرمودۀ پیامبر -صلى الله عليه وسلم- که فرمود: « **هلك المتنطعون**» یعنی اهل تکلف و افراط، هلاک بشوند.

19ـ تصریح این مطلب کـه بتهـا بعـد از اینکـه علـم، از بـین رفـت، مـورد پرستش واقع شدند، بیانگر اهمیت علم و خطر از بین رفتن آنست.

20ـ علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

باب بیستم

سرزنش شدید کسیکه الله را نزد قبری، پرستش بکند تا چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید؟!

از عایشه روایت است که ام سلمه, همسر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- برای آنحضرت -صلی الله علیه وسلم- از کلیسائی که در حبشه دیده بود و درآن تصاویر وجود داشت، تعریف می کرد. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مات فيهم الرَّجُلُ الصَّالِحُ أو العبد الصالح بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا, وَصَوَّرُوا فيه تِلكِ الصُّوَرَ, أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَاللَّهِ». فهؤلاء جَمَعُوا بين الفتنتين: فتنة القبور و فتنة التّماثيل. (بخاري)

ترجمه: اینان وقتی از میانشان انسانی صالح فوت می کرد، بر قبرش مسجدی می ساختند ودر آن تصویرهائی نقاشی می کردند. اینها بدترین خلق نزد خدایند. اینها دو نوع فتنه و گناه را با هم مرتکب می شدند، یکی قبر پرستی دیگری تمثال و تصاویر.

همچنین از عایشه روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در بیماری وفات، چادری بر روی چهره خود کشیده بود، وقتی بیماریش شدت یافت آنرا بر داشت و فرمود:«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي الْيَهُودِ وَالنَّصَارَي اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

ترجمه: نفرین خدا بر یهود و نصارا که قبرهای انبیاء خود را مسجد قرار دادند.

بخاطر همین بود که قبر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را در میدان نساختند تا مبادا مردم آنرا سجده گاه قرار دهند. (بخاری و مسلم).

از جندب بن عبد الله روایت است کـه پـنج روز قبـل از وفـات رسـول الله - صلی الله علیه وسلم- ازایشان شنید که فرمودند: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا أَلا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلا فَلا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ».(مسلم)

ترجمه: من به خدا پناه می برم از اینکـه یکـی از شـماها را دوسـت خـویش قرار دهم. زیرا که خداوند، مـرا دوسـت خـویش قـرار داده اسـت همـانطور کـه ابراهیم را دوست (خلیل) قرار داده بود. و اگر مـن کسـی را از افـراد امـتم خلیـل (دوست) قرار می دادم، ابوبکر را بر می گزیدم. آگاه باشید! امتهای قبـل از شـما قبور انبیاء خویش را مسـاجد قـرار مـی دادنـد، مواظـب باشـید کـه شـما قبـور را مساجد نگیرید, من شما را از این کار باز می دارم.

بدینصورت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در آخرین روزهای زندگیش، این کار را ممنوع اعلام کرد و کسانی را که چنین کرده اند لعن و نفرین نمود. و اگر کسی روی به قبری فقط نماز بخواند بدون اینکـه مسـجدی بسـازد، بـاز هـم مشمول همین حکم و همین لعن و نفرینها می شود. زیرا معنی ایـن سـخن راوی: «خشي أن يُتَّخذ مسجداً» همین است.

البته ظاهر است که اصحاب -رضی الله عنهم- قصد ساخت مسجد روی قبر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را نداشـتند. و هـر جـائی کـه در آن قصـد نمـاز بکننـد، مسـجد نامیـده مـی شـود. چنانکـه رسـول خـدا -صـلی الله علیـه وسـلم- فرمود:«جُعلتِ لي الأرض مَسجداً و طهوراً».

ترجمه: در زمین برای من مسجد و وسیلهٔ پاکیزگی است.

از ابن مسعود -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ». (احمد با سند جید و ابو حاتم در صحیح خود)

ترجمه: از بدترین انسانها هستند کسانی که هنگام بر پائی قیامت زنده باشند و همچنین کسانی که قبرها را مسجد قرار می دهند.

این بحث و بحثهای آینده بیانگر آنست که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- حریصانه می کوشید تا امتش را از تمام راه ها و وسایلی که به شرک با خدا می انجامند، بر حذر بدارد..

یکی از راه های بارز شرک با خدا، عبادت در کنار قبور است. بخاطر اینکه شما اگر در کنار قبر فلان انسان صالح, خدا را پرستش می کنید، یقیناً برای این کارتان انگیزه ای دارید و انگیزه اش اینست که چون این شخص، اهل تقوا و صلاح بوده است، بی تردید عبادت مجاورت قبر او برای شما حامل برکت خواهد بود. این اعتقاد بتدرج در میان سایرین شیوع پیدا می کند و آنها زمینهای مجاور قبور صالحین را زمینهائی مبارك و مقدس تصور می کنند و بدینصورت وارد مراحل شرك اکبر می گردند.

پس وقتی عبادت خدا در مجاورت قبور جایز نیست، چگونه عبادت خود قبر جایز خواد بود؟!

قبر پرستان حتی دیوارها و بقول آنان حرم قبر و بناهای اطراف آنرا مقدس و مبارك می پندارند و از آنها طلب حاجت می کنند و ...

مسجد یعنی محل عبادت و مراد عبادتگاهائی است که آنها بالای قبر یا در کنار قبر بزرگانشان ساخته بودند. البته ناگفته پیدا است که این اماکن ابتدا برای عبادت خدا ساخته شده بود. و آن تصویر ها نیز بخاطر این بود که مردم بیاد آنان بیفتند و در عبادتشان، خشوع بیشتری نصیبشان بشود.

رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در مورد آنها فرمود: «شرار الخلق عند الله» یعنی بدترین مخلوق خدا. زیرا آنها زمینهٔ شرک به خدا را برای بعدیها فراهم نمودند و دو نوع فتنه ایجاد کردند یکی فتنهٔ ساختن مسجد بر قبر، و دیگری فتنهٔ تصویر و مجسمه سازی. این حدیث درس بزرگی است برای این امت تا در کنار و روی قبر ها مسجد نسازند...

این حدیث از مهمترین احادیثی است که در آن از راه های منتهی به شرک، و از بنای مسجد بر قبرها و پرستش قبور انبیاء و صالحین شدیداً نکوهش شده است. زیرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در آخرین روزهای زندگی و در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد و پس از عمری که نهال توحید را در دل اصحاب خود غرس نموده بود، باز هم بخاطر اهمیت والای این مسأله از آن غفلت نورزید و امتش و بویژه اصحابش را از آن بر حذر داشت و یهود و نصارا را بخاطر ساختن مسجد روی قبور انبیاء خود نفرین کرد و خاطر نشان ساخت که این کار، از گناهان کبیره است تا مبدا امتش به آن مبتلاء بشود.

مسجد قرار دادن قبر سه صورت دارد:

1ـ اینکه قبر را سجده بکند و این زشترین صورت آن است.

2ـ اینکه به سوی قبر نماز بخواند و هدفش سجدهٔ قبر نباشد بلکه قبر را وسیلهٔ قبول شدن نماز بداند.

3ـ اینکه قبر را داخل مسجد قرار بدهند.

در ادامهٔ حدیث، عایشه رضی الله عنها می گوید: بخـاطر همـین، قبـر رسـول الله -صلی الله علیه وسلم- را در انظار و در میان سایر مردم و مردگان بقیـع، قـرار نداند تا مبادا نسلهای بعدی آنرا سجده گاه قرار بدهند.

علت دیگری نیز برای این کار وجود داشت و آن حدیثی بود کـه ابـوبکر -رضی الله عنه- از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرد که پیـامبران در هـر قطعه زمینی وفات بکنند، در همانجا باید دفن کرده بشوند.

برخی می پندارند که قبر رسول خدا -صلی الله علیـه وسـلم- داخـل مسـجد ایشان قرار داده شده است در حالی که چنین نیست بلکه قبر ایشان داخـل حجـره است که در آنزمان بیرون محوطهٔ مسجد بوده است و صحابه -رضـی الله عـنهم- نیز بخاطر همان وصیت رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- کـه فرمـود:«قبـر مـرا مسجد قرار ندهید» سه دیوار؛ یکی بعد از دیگری میان قبر و مسجد رسـول الله -صلی الله علیه وسلم- ساختند. و اکنـون کـه مسـجد گسـترش پیـدا کـرده ظـاهراً اینطور به نظر می رسد که قبر آنحضرت -صـلی الله علیـه وسـلم- داخـل مسـجد قرار دارد، در حالی که چنین نیست.

حتی اصحاب پیامبر، چند متری از مسجد را با دیوارهائی کـه بـین مسـجد و قبر، قرار دادند اشغال کردند و ایـن دلالـت بـه فقـه بسـیار والای اصـحاب پیـامبر دارد.

این آخرین وصیت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بود. ولی متأسفانه این کار در میان امت، انجام گرفت. که ساخت مساجد در کنار قبـر و ایجـاد قبـر در کنار مسجد از راه های شرک به خدا می باشد. و یقیناً وسیلهٔ چیزی منجر به خود آن چیز می گردد.

بنابر این علما اتفاق دارند که سد راه چیزی که به شرك و به محرمات می انجامد فرض است. ذاز اینرو خواندن نماز در مسجدی که روی قبر ساخته شده است جایز نیست.

چنانکه در تعلیقات بخاری روایتی از عمر -رضی الله عنه- منقول است که ایشان، انس را دید که کنار قبری نماز می گزارد، گفت:«القبر, القبر» یعنی مواظب باش آنجا قبری وجود دارد. و این بیانگر آنست که نماز نزد قبرها، جایز نخواهد بود. زیرا این عمل از وسایل و راه هائی است که به شرك می انجامد.

در این حدیث کسانی که روی قبرها مسجد می سازند یا به سوی قبرها نماز

می خوانند، از بدترین انسانهای روی زمین بشمار رفته اند.

با توجه به این حدیث، اندکی به حال مسلمانان کنونی بیندیش و ببین که چگونه در شهرهای اسلامی گنبدهای بزرگ و شامخ روی قبر ها می سازند و گرد آنها طواف می نمایند و نیازهای خود را عرضه می دارند. و چه داستانهائی در مورد اینکه قبر فلان بزرگ، مستجاب الدعوات و باب الحوائج و... می باشد، بیان می کنند، آنگاه غربت و بیکسی اسلام برایت آشکار می گردد.

بویژه وقتی ببینی که آنها این کار ها را به نام اسلام و به نام توحید انجام می دهند. واقعاً غربتی که در زمان حاضر دامنگیر اسلام شده در هیچ زمانی دامنگیر آن نشده است. و اگر کسی آنان را از این کار باز دارد، او را متهم به افراط و نادانی و عدم درك اسلام می کنند. او آنها را به سوی الله می خواند و آنها او را به سوی آتش دوزخ دعوت می کنند. از خدا عفو و عافیت می طلبیم.

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

1ـ ارشاد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، در مورد کسیکه مسجدی نزد قبر انسان صالحی می سازد و لو اینکه نیتش درست باشد.

2ـ ممنوع قرار دادن تصویر و مجسمه سازی و نکوهش شدید این کار.

3ـ حساسیت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– نسبت به این امور چنانکه در این مورد سخن گفته بود، سپس تا پنج روز قبل از وفات و همچنین در لحظات پایانی عمر خود، در مورد پرهیز از آن توصیه نمود.

4ـ حتی در مورد قبر خویش فرمود که آنرا مسجد قرار ندهید.

5ـ این عمل از اعمال یهود و نصارا در مورد قبور انبیائشان بوده است.

6ـ نفرین کردن آنها بخاطر این کار.

7ـ هدف رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، برحذر داشتن امت خویش از این کارها.

8ـ علت اینکه چرا رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، در مقبره عام دفن نگردید.

9ـ معنی مسجد قرار دادن قبر.

10ـ یکی قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها بر پا می شود با کسانی که قبور را مساجد قرار می دهند. بدینصورت عوامل ایجاد شرک و عواقب آنرا قبل از اینکه شرک بوقوع بپیوندد، بیان فرمود.

11ـ رسول الله –صلی الله علیه وسلم– پنج روز قبل از وفات خویش، در واقع اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارت اند از: جهمیه و رافضی، مردود اعلام کرد. این دو گروه را علما، از همان هفتاد و دو گروه باطله دانسته اند. رافضیان (که امروزه خود را شیعه می نامند و در حقیقت اینها رافضی

هستند.مترجم) ترویج دهندگان شرك و قبرپرستی می باشند و اولین کسانی هستند که بر روی قبر ها مسجد ساختند.

12ـ شدت بیماری رسول الله –صلی الله علیه وسلم– هنگام وفات.

13ـ مقام خلّت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– (خلیل بودن).

14ـ مقام خلّت از مقام محبت بالاتر است.

15ـ تصریح به اینکه ابوبکر صدیق –رضی الله عنه– از سایر اصحاب، افضل می باشد.

16ـ در این سخن اشاره به خلافت ایشان نیز هست.

باب بیست و یکم

در مورد اینکه احترام و بزرگداشت بیش از حد قبور صالحین، آنها را به بت هایی که به غیر از الله پرستش می شوند، تبدیل می سازد

در موطای مالك (رحمه الله) آمده است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:‹‹اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنَاً يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ››.

ترجمه:بار الها، پس از من قبرم را بتی که مورد پرستش واقع بشود، قرار مده. و افزود، که خداوند بر ملتی که قبور انبیاء خود را مسجد قرار می دهند، شدیداً خشم می گیرد.

و ابن جریر طبری بسندش از سفیان از منصور از مجاهد نقل کرده است که در مورد «لات» که در آیهٔ ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللاتَ وَالْعُزَّي﴾ [نجم:19] از آن ذکری بمیان آمده و گفته است: شخصی بود که برای حجاج آرد گندم و شیر تهیه میکرد

وقتی مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی ایستادند. ابوالجوزاء از ابن عباس نیز نقل کرده که «لات» برای حجاج آرد گندم و شیر فراهم می کرد.

همچنین از ابن عباس روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ -صلي الله عليه وسلم- زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ» (بروایت سنن أربعه)

ترجمه: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- زنانی را که قبرها را زیارت می کنند و همچنین کسانی را که روی قبرها مسجد می سازند و آنهارا چراغانی می کنند، نفرین کرده است.

در شریعت اسلام فرقی برای ساختار قبرها وجود ندارد. یعنی دلیلی در دست نیست که نشان دهد باید قبر انسان صالح از غیر آن مشخص باشد. بلکه قبرها باید ظاهری یک گونه داشته ابشند یا به شکل کوهان شتر و یا چهار گوش باشند. اما اینکه برخی قبور صالحین را بر جسته تر می کنند یا روی آنها چیزهائی می نویسند یا آنها را مسجد قرار می دهند، همهٔ این امور، تجاوز از حدود شریعت قلمداد می شوند.

دعای رسول الله -صلی الله علیه وسلم- که فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي...» یعنی خدایا! این اتفاق برای قبرم نیفتد که به بتی و بتکده ای تبدیل بشود و مورد پرستش قرار بگیرد. این فرمودهٔ رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، بیانگر آنست که قبر نیز ممکن است به بتی تبدیل گردد.

و این یکی از اهداف مشرکین است که زمینه ساز آن، همان تجاوز از حد در بزرگداشت و احترام انبیاء می باشد.

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ» یعنی خداوند بر قومی که قبور پیامران خود را مسجد قرار می دهند، بشدت خشمگین می شود.

مجاهد در مورد این آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ اللاَتَ وَالْعُزَّى﴾ می گوید: لات، اسم شخصی بود که برای آنان آرد گندم و شیر تهیه می کرد و چون در میان قوم، بعنوان شخص خیِّر جا افتاده بود، پس از وفاتش در احترام و بزرگداشت او، راه افراط را در پیش گرفتند. در کنار قبر می ایستادند. و معتقد بودند که قبرش باعث خیر و برکت است و در رفع ضرر و جلب منفعت تأثیر دارد و ... تا اینکه قبرش به بتی تبدیل گشت.

اما در مورد حدیث ابن عباس در مورد نفرین کسیکه قبرها را چراغانی می کند، باید گفت: چراغ گذاشتن و یا چراغانی کردن قبر، برای تعظیم و جلب توجه به آن است. و این هم بخاطر افراط در احترام و بزرگداشت صاحب قبر، انجام می گیرد. وکسانی که چنین می کنند به نص حدیث، مورد لعن و نفرین رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قرار می گیرند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر «اوثان».

2ـ تفسیر عبادت.

3ـ رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از چیزهائی پناه می خواست که خطر وقوع آنرا احساس می کرد.

4ـ عمل امتهای سابق را که قبر پیامبران خود را مسجد قرار می دادند در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خود بیان داشت.

5ـ شدت خشم و غضب الله بر این کار.

6ـ مسألهٔ مهم اینکه در مورد «لات» که از بزرگترین بتان عرب بود اطلاعات بدست آوردیم..

7ـ شناخت اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.

8ـ اسم آن شخص لات بوده و آشنائی با وجه تسمیه آن

9ـ نفرین بر زنانی که بکثرت از قبرستانها دیدن می کنند.

10ـ نفرین بر کسیکه روی قبر، چراغ روشن می کنند یا آنها را چراغانی می نمایند.

باب بیست و دوم

در مورد پاسداری رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه های منجر به شرک

ارشاد باریتعالی است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [توبه: 128، 129]

ترجمه: همانا نزد شما پیامبری از خودتان آمده است. رنج و مشقت شما بر وی دشوار می آید. شیفتهٔ(سعادت) شماست. با مؤمنان نرم دل و مهربان است (ای رسول من باز هم) اگر آنها روی گردانیدند، بگو: الله مرا کفایت می کند. نیست معبودی جز وی. بر او توکل نموده ام و او پروردگار عرش عظیم است.

از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». (ابوداود با سند حسن)

ترجمه: خانه هایتان را قبرستان مسازید. و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار مدهید و برای من، درود بفرستید. زیرا از هر کجا درود بفرستید به من می رسد.

و از علی بن الحسین –رضی الله عنه– روایت است که مردی را دید که سعی داشت خود را به جای خالی ای نزد قبر رسول الله –صلی الله علیه وسلم– برساند و در آنجا دعا بکند. علی بن حسین او را از این کار بازداشت و گفت: برایت حدیثی را که از پدرم شنیده ام و او از جدم شنیده است روایت می کنم: رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرموده است:«لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صلّوا فإن تسليمكم يبلغني حَيْثُمَا كُنْتُمْ». (رواه في المختارة)

ترجمه: قبر مرا محل جشن و تجمع قرار مدهید و خانه هایتان را قبر ستان مسازید. و برای من درود بفرستید زیرا سلامها (و درود های) شما هر کجا باشید به من می رسد.

﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ یعنی این پیامبر، خیر خواه شماست و نمی خواهد که شما دچار رنج و مشقت بشوید.

﴿حريص عليكم﴾شیفتۀ شما و شیفته پیروزی شماست. ویکی از مواردی که ثابت می کند ایشان رنج و مشقت ما را نمی خواهد و شیفتۀ سعادت ماست، اینکه از توحید پاسداری کرده و راه شرك را مسدود نموده است نیز بیانگر همین حرص و دلسوزی وی نسبت به ما است.

در حدیث ابوهریره –رضی الله عنه– آمده است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:«لاتَجْعَلُوا بيوتكم قبوراً وَلاتَجعَلوا قَبري عيداً ...» عید بر دو نوع است: عید از نظر مکان و عید از نظر زمان.

در اینجا رسول الله –صلی الله علیه وسلم– امتش را از اینکه محل دفن وی را عید بگیرند و همیشه پروانه وار آنجا حضور پیدا کنند، و همچنین از اینکه

زمانی را برای این کار در آن محل تعیین بکنند و جشن بگیرند، منع می فرماید. زیرا این کار بتدریج باعث تعظیم رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می گردد؛ تعظیمی که مختص پروردگار عالم است.

و چنین تعظیمی و چنین جشنی نهایتاً به شرک با الله می انجامد. بخاطر همین فرمود: که شما اگر سلام و درودی برای من داشته باشید، از هر کجا بفرستید،. خداوند، آنرا به من خواهد رساند.

واین حسین بن علی است، که مردی را که قصد داشت نزد قبر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بایستد و دعا بکند مانع شد و این عمل را نکوهش کرد.

پس رسول الله -صلی الله علیه وسلم- پاسدار واقعی توحید بود و حتی راه هائی را که احتمال می رفت روزی وسیله ای برای شرک ورزیدن به الله باشند نیز مسدود کرد. که از جمله سفارشات ویژه ای در مورد قبر خویش نموده است. پس وقتی که قبر رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را نباید محل تجمع و عید قرار داد، چگونه چنین رفتاری با قبر افراد دیگر، جایز خواهد بود؟!

ولی متأسفانه برخی از افراد امت، این پاسداری رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را از توحید و این سفارشات ویژۀ او را نادیده گرفته اند. و قبر های بسیاری از بزرگان دین را محل سجده و محل جشن و تجمع قرار دادند و بر آنها بناهای بلند و گنبد های شامخ ساختند و چراغانی کردند. و از راه های دور بقصد زیارت آنها رخت سفر بسته و با خود حیوان جهت قربانی نمودن و نذر و ... بردند.

و آنها را همچون کعبه مقدس پنداشته و طواف نمودند. و حتی از کعبه نیز مقدستر! این قبر پرستان، قبر فلان بزرگ و فلان ولی و پیامبر را آنچنان، مخلصانه و خاشعانه طواف می کنند که خانۀ خدا را آنگونه طواف نمی کنند و

در مقابل الله آنگونه سر تسلیم فرود نمی آوردند و این جز مقابله با الله و رسولش چیزی دیگری نیست.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ ...﴾

2ـ رسول الله –صلی الله علیه وسلم– امتش را از مرزهای شرك كاملاً دور ساختند.

3ـ شیفتگی رسول الله –صلی الله علیه وسلم– و مهربانی و دلسوزی اش نسبت به ما.

4ـ با وجودی كه دیدن قبر رسول الله –صلی الله علیه وسلم– از اعمال نیك بشمار می رود ولی ایشان از زیارت آن بصورت ویژه، منع ساختند.

5ـ زیارت مكرر قبر را منع فرمودند.

6ـ اینكه فرمود:«خانه هایتان را گورستان قرار مدهید» به خواندن نوافل در خانه ها تشویق فرمود.

7ـ اصحاب اتفاق داشتند كه نباید، در گورستان نماز خواند.

8ـ علت اینكه فرمود: «درود وسلام شما، هر كجا باشید به من می رسد»، این بود كه سعی نكنید حتماً برای این منظور نزد قبر من حاضر بشوید.

9ـ در عالم برزخ اعمال امتش، ازجمله درود و سلام آنها، بر او عرضه می شود.

باب بیست و سوم

عده ای از این امت، بتها را خواهند پرستید

خداوند می فرمایـد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً﴾ [نساء: 51]

ترجمه: مگر ندیدی کسانی را که به آنها بهره ای از کتـاب (آسـمانی) داده شده است (چگونه) به بتان و شیطان ایمان می آوردند و درباره کـافران (قـریش) می گویند اینها بر حق تر و راه یافته تر از مؤمنان هستند.

همچنین ارشاد باریتعالی اسـت: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ [مائده: 60]

ترجمـه: بگـو: آیـا شـما را بـا خبـر کـنم از چیـزی کـه پـاداش بـدتر از آن (چیزهای بدی که قبلاً گفتیم) در پیشگاه الله دارد؟ کسیکه خدا او را لعنت کرده و بر او خشم گرفته است و آنها را میمون و خنزیر سـاخت و کسـیکه شـیطان را پرستید.

همچنین فرموده است: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾ [کهف: 21]

ترجمه:کسانی که اکثریت داشتند، گفتند: بـر، ایشـان مسـجد و عبادتگـاهی می سازیم.

از ابو سعید خدری -رضی الله عنه- روایت اسـت کـه رسـول الله -صـلی الله علیه وسلم- فرمود:«لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حذو القذّة, حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فجُحْرِ ضَبٍّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ, قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ:«فَمَنْ». (بخاري و مسلم)

ترجمه: یقیناً شما، مو به مو از آداب و سنن سنتهای امتهای پیشین پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند شما نیز وارد آن می شوید. اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصارا است؟ فرمود: پس هدفم کیست؟.

همچنین از ثوبان –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:«إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الأَرْضَ, فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا, وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا, وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ, وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لأُمَّتِي أَنْ لا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ, وَأَنْ لا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ, فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ, وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ, وَأَنْ لا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ, فَيَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَواجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (مسلم)

و رواه البرقاني في صحيح و زاد:«وإنّما أخاف على أمّتي الائمة المضلّين و إذا وَقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولاتقُومُ السّاعة حتى يلحق حيٌّ من أمّتي بالمشركين, وحتّى تُعبد فئام من أمّتي الأوثان, وإنّه سيكون في أُمتي كذّابون ثلاثون، كلُّهم يزعم أنّه نبيّ, وأنا خاتم النّبيين لا نبيَّ بعدي، ولاتزالُ طائفة من أُمّتي على الحقِ منصورة، لايضُرُّ هم مَن خذَلَهم ولامَن خالَفَهم حتّى يأتي أمر الله تبارك وتعالى».

ترجمه: زمین را در جلوی چشمانم، هموار ساخت و من شرق و غرب آنرا دیدم، و تا جائی که من دیدم، امتم حکومت خواهد کرد. و به من دو خزانه سرخ و سفید داده شد. و از پروردگارم خواستم که امتم را بوسیلۀ خشکسالی فراگیر، نابود نکند. و دشمن بیگانه ای که نسلشان را بر چینند، بر آنها مسلط نگرداند.

شیخ در اینجا بعد از بیان توحید و فضایل آن و تحذیر از شرک و انواع آن، پاسخ سؤالی که ممکن است در اذهان بعضی ها خطور بکند و آن اینست که گوینده ای بگوید: خداوند اسلام را از افتادن در لجنزار شرک محفوظ نگه داشته است زیرا رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می فرماید:‹‹**يئس الشيطان أن يعبده المصلّون في جزيرة العرب**›› یعنی شیطان از اینکه در جزیرۀ العرب مورد پرستش نماز گزاران واقع بشود، مأیوس و ناامید شده است.

و می داند که کسی او را نخواهد پرستید. بنابراین، از راه های دیگر وارد می شود و میان آنان جنگ و جدل ایجاد می کند.

در پاسخ باید گفت: که این استدلال درست نیست. زیرا در حدیث نیامده که شیطان را کسی نخواهد پرستید، بلکه آمده است که نمازگزارن او را نخواهند پرستید. و هدف، نمازگزاران واقعی می باشند و این بدان معنی نیست که در این امت کسی از شیطان پیروی نخواهد کرد.

چنانکه دیدیم بسیاری از عربها بعد از وفات رسول الله -صلی الله علیه وسلم- مرتد شدند و به عبادت شیطان روی آوردند. و عبادت شیطان یعنی حرف شنوی از او و روی گردانی از دین خدا، چنانکه می فرماید: ﴿**أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَابَنِي آدَمَ أَنْ لاَتَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ**﴾ پیروی از شیطان و از دستوراتش و شرک ورزیدن به خدا و ترک ایمان و ... اینها همه جزو عبادت شیطان محسوب می شوند.

«**أوثان**» جمع وَثَن است یعنی هر چیزی که جز الله مورد پرستش واقع بشود و مردم ضرر و فایدۀ خود را وابسته به آن بدانند چه بتی باشد و چه قبری و چه دیوار و چه انسان صالحی. «**الجبت**» اسمی است عام و شامل هر چیزی که

مخالف با دستور الله و رسولش باشد. گاهی کلمۀ جبت به ساحر و غیبگو و دیگر کسانی که به دین و ایمان ضربه می زنند، اطلاق می گردد.

«طاغوت» اسمی است مشتق از طغیان یعنی تجاوز از حد و سرکش بودن.

پیروی از کسیکه به آنچه الله دستور داده، دستور دهد و آنچه را الله نهی کرده، نهی بکند، حد مشروع اتباع است و تجاوز از این حد شرعی، طغیان نامیده می شود و متبوع، طاغوت است.

چنانکه عده ای از یهود و نصارا که بهره ای از علم و کتاب آسمانی (تورات و انجیل) نصیبشان شده بود دچار این طغیان شدند. و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به ما اطلاع داده است که آنچه در امتهای سابق، اتفاق افتاده، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد چنانکه می بینیم افرادی از این امت، حسب فرمایش رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به سحر و عبادت غیر الله و پرستش طاغوت که شامل قبر پرستی، توسل به غیر الله و پرستش سنگ و درخت می باشد، روی آوردند.

پروردگارم به من گفت: ای محمد، من وقتی چیزی را فیصله کردم، برگشت ندارد. در مورد امتت وعده نموده ام که آنها را بوسیلۀ خشکسالی فراگیر، هلاک نکنم. همچنین بر آنها دشمنی بیگانه بگونه ای مسلط نکنم که ریشۀ آنها را بر کند و لو اینکه نیروهای کفر همه با هم از هر سو بر آنها حمله ور باشند. مگر اینکه در جنگهای داخلی همدیگر را به قتل برسانند و اسیر بکنند.

و در روایت برقانی، اضافه بر آن چنین آمده است: من بر امتم از رهبران گمراه کننده می ترسم. و بعد از اینکه شمشیر در میان آنان به کار رفت، دیگر تا قیامت برداشته نخواهد شد. و قیامت بر پا نمی شود تا آنکه گروهی از امتم مشرک نگردند. و تا آنکه گروه زیادی از امتیانم بتها را نپرستند. و در میان امتم

سی نفر کذاب و مدعی نبوت ظهور خواهد کرد در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبر و نبی ای نخواهد آمد. و گروهی از امتم همواره بر حق خواهند ماند و از جانب الله یاری خواهند شد که عدم همکاری بعضی و مخالفت بعضی، به آنان آسیبی نمی رساند. تا اینکه قیامت بر پا می شود.

در مورد داستان اصحاب کهف آمده است که گروهی که دارای اکثریت بودند و قصد تعظیم صالحین را داشتند، گفتند: ما در اینجا مسجد خواهیم ساخت. و.این از خصلتهای شرک آمیز بود که متأسفانه امت محمد -صلی الله علیه وسلم- نیز بدان مبتلا گشته است.

رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سوگند یاد کرد و فرمود: شما صد در صد و قدم به قدم و مو به مو از سنتهای پیشینیان، پیروی خواهید کرد. و این بیانگر آنست که هرگونه کفر و شرکی که در امتهای سابق رخ داده است در این امت نیز رخ خواهد داد.

«أئمة المضلين» شامل پیشوایان دینی و هم حاکمان وقت می شود که مسلمانها را به بدعت و کارهای شرک آمیز و احکام غیر شرعی، وادار می نمایند.

همچنین فرمود: وقتی شمشیر میان امتم افتاد، دیگر از میان آنان تا قیامت برداشته نخواهد شد.

و قیامت بر پا نخواهد شد تا گروهی از امتم به مشرکین ملحق نشوند. یا اینکه شهر و دیار خود را ترک می کنند و به مشرکین پناه می گیرند و با آنان دوست می شوند. یا اینکه همانند مشرکین مرتکب شرک می شوند.

«فئام» یعنی جمع کثیری.

«منصورة» یعنی گروهی که خدا، آنها را یاری کرده است. بدینصورت که حق با آنان است و آنها از نظر حجت و استدلال، قوی خواهند بود. و اگر نه از نظر ظاهری چه بسا که شکست خواهند خورد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ 51 سورهٔ نساء.

2ـ تفسیر آیهٔ 60 سورهٔ مائده.

3ـ تفسیر آیهٔ 21 سورهٔ کهف.

4ـ هدف از ایمان به جبت و طاغوت در اینجا چیست؟ آیا قلباً آنها چنین بودند یا فقط برای خشنود ساختن مشرکین چنین وانمود کردند در حالی که به بطلان آن ایمان داشتند؟

5ـ این گفتار آنان به کافران که شما از مؤمنان راه یافته ترید.

6ـ آنچه مهم است اینکه در این امت نیز چنین عناوینی به پیروی از یهود و نصارا پیدا می شوند چنانکه در حدیث ابو سعید این مطلب بیان شده است.

7ـ تصریح رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- مبنی بر اینکه در این امت نیز بت پرست، اتفاق خواهد افتاد.

8ـ واقعاً شگفت انگیز است که افرادی از این امت، با وجود اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد -صلی الله علیه وسلم- و قرآن ادعای نبوت بکنند مانند مختار که در اواخر عهد صحابه چنین ادعائی کرد و گروه زیادی از او پیروی کردند.

9ـ مژده به اینکه حق به کلی نابود نخواهد شد آنگونه که قبلاً نابود می شد بلکه، هموار گروهی بر آن استوار خواهند ماند.

10ـ نشانی حقانیت آنها اینست که با وجود عدم همکاری دیگران و همچنین با وجود مخالفت دیگران، همچنان ثابت قدم می مانند.

11ـ و این تا قیامت باقی خواهد ماند.

12ـ معجزاتی که در حدیث ثوبان بیان شد از جمله: دیدن مشرق و مغرب و اینکه امتش بر آنها حکومت خواهد کرد، چنانکه این اتفاق افتاد و مشرق و مغرب بجز شمال و جنوب بدست امت اسلام افتاد. و خبر دست یابی به دوخزانه و همچنین پذیرفته شدن دو دعا و عدم پذیرش دعای سوم، و خبر دادن از بکار گیری شمشیر در میان مسلمانان و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن اینگونه جنگهای داخلی تا قیامت. و احساس خطر از پیشوایان گمراه کن و خبر دادن از انبیای دروغین و بقای گروه منصوره که همهٔ اینها همانطور که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرموده بود، اتفاق افتاد.

13ـ ذکر بیشترین ترس ایشان بر امت بخاطر رهبران گمراه کننده.

14ـ توضیح معنی بت پرستی.

باب بیست و چهارم
آنچه در مورد سحر و جادو آمده است

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ﴾ [بقره: 102]

ترجمه: و مسلماً می دانستند هر که خریدار اینگونه متاع باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت.

همچنین فرموده است: ﴿ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوت﴾

عمر –رضی الله عنه– «**جبت**» را سحر و «**طاغوت**» را شیطان معنی کرده است.

جابر می گوید: «**طواغیت**» به غیبگویانی گفته شود که شیطان نـزد آنـان می رفت و در هر منطقه یکی وجود داشت.

از ابوهریره -رضی الله عنـه- روایـت اسـت کـه رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- فرمـود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هُنَّ؟ قَالَ:الشِّرْكُ بِاللَّهِ, وَالسِّحْرُ, وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ, وَأَكْلُ الرِّبَا, وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ, وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ, وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». (بخاري)

ترجمـه: از هفـت چیـز هـلاك كننـده بپرهیزیـد. اصـحاب پرسـیدند: آنهـا کدامند؟ فرمود: شرك ورزیدن به الله، جادوگری، قتل ناحق، خـوردن مـال ربـا، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ و جهاد و اتهام به زنان پاکدامن و بی خبر مؤمن.

جابر از رسول الله -صلی الله علیه وسـلم- نقـل مـی کنـد:«حدّ السّاحر ضربه بالسّيف» یعنی: حد (تنبیه) ساحر اینست که گـردنش بـا شمشیر زده شـود. اینـرا ترمذی نقل کرده و گفته است، از اینرو با سند صحیح بر جابر موقوف است.

و از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب -رضی الله عنه- نامه ای نوشت و در آن دستور داد که هم مردان و زنان جادوگر را به قتل برسانید، بجاله می گوید: مـا پـس از دستورایشـان، سـه جـادوگر، را بـه قتـل رسـاندیم. صـحیح بخاری

و از حفصه روایت است که دستور به قتل کنیزی داد کـه او را سـحر کـرده بود.

امام احمد می گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر روایت است که چنین فتـوا داده اند.

یعنی آنها به سحر و جادوگری و به شیطان، ایمان آورده اند.

طاغوت، در تفسیری یعنی هر چیزی که به ناحق مورد پرستش و اطاعت قرار بگیرد.

«موبقات» یعنی نابود کننده. و هر چیزی که دارای این صفت باشد، از گناهان کبیره به شمار می رود. و عطف سحر بر شرك از قبیل عطف خاص بر عام است، زیرا خود سحر، نوعی شرك می باشد.

اینکه فرمود: حد ساحر، زدن گردن وی با شمشیر است، بخاطر اینکه او با این عمل، مرتد شده است, زیرا حقیقت سحر این است که ساحر اول باید به خداوند شرك بیاورد و شیاطین را بپرستد تا کمکش کنند, که با این کار مرتد شده است, و طبیعی است که جزای مرتد در اسلام، قتل است و سحر از انواع شرك است و خون و مال مشرك مباح می گردد.

چنانکه عمر –رضی الله عنه– نیز به قتل ساحران، دستور داد. و حفصه دختر عمر، نیز چنین دستوری در مورد کنیز جادوگرش، صادر کرد.

و از سه تن از اصحاب پیامبر، این فتوا ثابت است که گفته اند ساحر باید کشته بشود.

از اینرو بر مسلمانان لازم است که از سحر و جادوگری وانواع آن جداً بپرهیزند.

و سعی به ریشه کنی جادو و جادوگران از جوامع خود، داشته باشند زیرا جادوگران جامعه را دچار فساد و ظلم و تجاوز و طغیان می نمایند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیۀ 102 سورۀ بقره.

2ـ تفسیر آیۀ 51 سورۀ نساء

3ـ تفسیر «**جبت و طاغوت**» و بیان فرق آنها.

4ـ طاغوت، گاهی از جنها و گاهی از انسانها می باشند.

5ـ شناخت، هفت مورد هلاك كننده كه رسول الله –صلی الله علیه وسلم– از آنها بر حذر داشته است.

6ـ كسكیه جادوگری می كند، كافر می شود.

7ـ به جادو گر بدون اینكه فرصت توبه داده شود، باید كشته شود.

8ـ در زمان عمر –رضی الله عنه– جادوگران وجود داشته اند، پس چه رسد به زمانهای بعدی.

باب بیست و پنجم
در مورد برخی از انواع سحر و جادو

قال أحمد: حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا عوف. عن حيان بن العلاء، حدثنا قطن بن قبيصه عن أبيه، أنه سمع النبي –صلى الله عليه وسلم– قال :‹‹إن العيافة والطَّرق والطية من الجبت››.

رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: فال از پرواز درآمدن پرندگان و فال ترسیم خطوط بر روی زمین و بدفالی، سحر و جادو به شمار می‌آیند.

عوف می گوید: عیافه یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می‌آورد تا ببیند به كدام سو می‌رود. و الطرق یعنی كشیدن خطوط بر روی زمین.

و حسن بصری در مورد «جبت» می‌گوید: جبت همان شیطان است (سند این روایت، جید است و در ابوداوود و نسائی و ابن حبان نیز آمده).

از ابن عباس روایت است كه رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: **‹‹مَنِ اقْتَبَسَ شعبة مِنَ النُّجُوم، فقدِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ مَا زَادَ››. (ابوداود با سند صحیح)**

ترجمه: هر کس بخشی از علم نجوم، را فراگیرد در واقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هر چند اضافه فرا بگیرد به همان مقدار سحر و جادو را فرا گرفته است.

همچنین ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که هر کس در گِرهی بدمد، سحر کرده است و کسیکه سحر بکند، شرك ورزیده است و هر کس چیزی (در گردن) بیاویزد، به همان چیز سپرده می‌شود. (نسائی).

وعن ابن مسعود -رضي الله عنه- أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قال:
‹‹الاهل انبِّئكم ماالعضه؟ هي النّميمه, القاله بين النّاس››. (مسلم).

ترجمه: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ عضه عبارت است از سخن چینی و گفتاری که دهن به دهن بگردد.

همچنین از ابن عمر روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:‹‹إنَّ من البيان لسحرا›› (متفق عليه).

ترجمه: بی تردید بعضی از بیانها، سحر آمیز است.

سحر کلمه ایست که شامل سحر حقیقی می‌باشد، سحری که در آن از جنها و شیاطین کمک گرفته می‌شود و عبادت می شوند، و همچنین شامل انواعی دیگر از سحر می‌شود که مرتبه‌ی آنها از نوع اول پایین تر است. و این بحث بخاطر متوجه ساختن خواننده به این قضیه است که سحر، دارای اقسام درجه‌ی یک و درجه‌ی دو می‌باشد.

و حدیثی که مطرح گردید، بیانگر اقسام سحر درجه‌ی دو می‌باشد. «عیافه» یعنی به حرکت در آوردن پرنده و این بدان خاطر است تا آن شخص، به گمان

خود، از حالات آینده اطلاع بشود. و این کار، نوعی سحر به شمار می‌رود. زیرا جبت و سحر، انسان را از حق باز می‌دارند و «عیافه» نیز چنین تاثیری بجا می گذارد. بخاطر اینکه شخصی که پرنده را به پرواز در می‌آورد، پس از آن، یا به کارش و راهش، ادامه می‌دهد و یا اینکه پشیمان می گردد.

«الطیره» از «عیافه» عام تر است، زیرا «طیره» هر نوع فال را در بر می گیرد که در بحثهای آینده به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت.

«الطرق» بدینصورت بود که خطوطی روی زمین می کشیدند و سپس آنها را پاک می کردند تا اینکه یکی از آن خطها باقی می‌ماند، آنگاه کاهن می گفت: این دلالت به فلان و فلان دارد و ... و کهانت نیز نوعی جادو است.

در مورد حدیث فوق، که فرمود: «مَن اقتَبَسَ شعبةً من النُّجوم ....» بحثی مستقل، پس از چند باب مطرح می شود که در آن، انواع علوم نجوم و اینکه چرا خداوند ستارگان را آفریده است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مراد از دمیدن در گره که در حدیث ابوهریره، آمده دَمی است که در آن از جن و شیاطین کمک خواسته شود و یا اینکه بر آن گره، جنی گماشته بشود. و تا گره هست، سحر، همچنان تأثیر خود را حفظ می کند و گرنه هر گرهی را که دم کرده باشند، نمی‌توان سحر نامید.

و هرگاه کسی به چیزی اعتماد بکند یا بر خود بیاویزد، خداوند او را به همان چیز می‌سپارد. اگر کسی به خدا، توکل و اعتماد بکند، خدا او را کافی خواهد بود و اگر به غیر الله توکل نماید، آنگاه خدا، او را نیز به همان چیز می‌سپارد. البته طبیعی است که همه فقیر و نیازمند درگه بی نیاز الله می‌باشند و فقط او ولی نعمت همگان و دارای فضل و بخشش است. چنانکه می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾

ترجمه: ای مردم! شما نیازمند به الله هستید، و الله بی نیاز و ستودنی است.

«**عضه**» در لغت معانی مختلفی دارد، از جمله بمعنی سحر، نیز بکار می رود. و وجه مشترک بین سحر و سخن چینی اینست که تاثیر آنها شبیه هم می باشد. بدینصورت که سحر نیز باعث جدایی میان دوستان و گاهی باعث جمع شدن دشمنان می گردد. و تاثیر مستقیمی بر دلها دارد و همین تاثیر مخفی را سخن چینی نیز دارد، زیرا سخن چین با نقل سخن از شخصی به شخصی دیگر باعث جدایی و اختلاف میان دوستان می‌شود.

و حدیثی که در آن آمده بعضی بیانها سحراند، شامل سخنانی می‌باشد که با کلمات چرب و شیرین القا می‌شوند و جلب توجه می‌نمایند و در آنها حق پایمال می گردد و باطل در صورت حق بیان می‌شود. اکثر علما برآنند که در این حدیث، سخنان سحرآمیز مذمت شده اند نه اینکه از آنها تحسین شده است. و بخاطر همین است که شیخ، این حدیث را در اینجا بیان فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ عیافه، طرق و طیره از اقسام سحر به شمار می‌آیند.

2ـ بیان معنی عیافه و طرق و طیره.

3ـ علم نجوم نیز نوعی جادو است.

4ـ دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می‌رود.

5ـ سخن چینی و بدگویی نیز اثر جادویی دارد.

6ـ فصاحت و شیرین زبانی نیز گاهی اثر جادویی دارد.

باب بیست و ششم

در مورد کهانت و استخدام جن و غیره

به نقل بعضی از زنان رسول الله-صلی الله علیه وسلم- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:‹‹**مَن أتى عرّافاً فسأله عن شيءٍ فصدَّقه؛ لم تُقبَل له صلاة أربعين يوماً**››. (مسلم)

ترجمه: اگر کسی نزد کاهنی برود و از او در مورد چیزی سوال بکند, سپس او را تصدیق بنماید، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نخواهد شد.

همچنین أبو هریره -رضی الله عنه- از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند که فرمود: ‹‹**ومن أتىكاهناً فصدَّقه بما يقول، فقد كفر بما أُنزل على محمَّد**››. **[أبو داود]**

ترجمه: و هر کس نزد کاهنی برود، و او را در گفته‌هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.

وهمچنین أبو هریره -رضی الله عنه- از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند که فرمود: ‹‹**ومن أتى عرافاً أو كاهناً فصدَّقه بما يقول، فقد كفر بما أُنزل على محمَّد**››. **[أبوداود, ترمذي, نسائي, ابن ماجه, ومستدرك حاكم]**

ترجمه: و هر کس نزد عرافی یا کاهنی برود، و او را در گفته هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.

همچنین عمران بن حصین از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند که فرمود:‹‹**ليس منا من تَطير أو تُطير له، أو تَكهن أو تلحفن له أو سحر، أو سحر لهُ، ومن أتىكاهناً فصدَّقه بما يقول، فقد كفر بما أُنزل على محمَّد**››. **(بزار با سند جيد)**

ترجمه: از من نیست کسیکه فال بگیرد و یا برای او فال گرفته شود یا کهانت بکند و یا برای او کهانت بشود یا جادو بکند و یا بخاطر او جادو بشود.

و هر کس نزد کاهنی برود، و او را در گفته‌هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.

البته این روایت طبرانی با سند حسن از ابن عباس بدون جمله‌ی «و من أتی کاهناً) إلی آخره. آمده است.

بغوی می‌گوید: عراف کسی است که مدعی شناخت امور پوشیده است. مثلاً دزد را شناسایی می‌کند و گمشده را پیدا می‌کند و مانند اینها.

بعضی گفته‌اند: عراف همان کاهن است و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آنست که به گمان خود، اسرار قلب را می‌داند.

ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می‌گویند، گفته می‌شود.

ابن عباس در مورد کسانی که از روی حروف ابجد و نگاه به ستارگان سخنانی می‌گویند گفته است: اینان نزد الله، هیچ بهره‌ای ندارند.

کاهن: یعنی غیبگو و منجم. کهانت متضاد با توحید است و کاهن, مشرك محسوب می‌شود. زیرا او با اختصاص دادن پاره‌ای از عبادات، به جنها، موفق می شود، جنی را به خدمت گمارد که آن جن بعضی از اخبار پوشیده را به اطلاع وی می‌رساند.

کهان در اصل لقب مردانی بود در زمان جاهلیت که مردم آنها را انسانهای نیك و متدین می‌دانستند و خیال می‌کردند که آنها غیب می‌دانند، بدین خاطر از آنان می‌ترسیدند و آنها را مقدس پنداشته و تعظیم می کردند.

راه دست یابی جنها به مسائل غیبی، عبارت است از استراق سمع، که قبل از بعثت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– به کثرت اتفاق می‌افتاد و در زمان بعثت

ایشان به هیچ وجه، استراق سمعی صورت نگرفت تا کتاب خدا، که در حال نزول تدریجی بود از هر گونه دستبرد و گزند، محفوظ بماند.

اما پس از درگذشت رسول الله مجدداً زمینه‌ی استراق سمع برای جنها فراهم گردید. با این تفاوت که در آسمان نگهبانان زیادی گماشته شد و شهابها برای پرتاب بسوی کسانی که قصد استراق سمع دارند، مهیا شدند، بنابراین اکنون آن استراق سمعی که قبل از بعثت رخ می داد، اتفاق نمی افتد بلکه خیلی کمتر شده است.

پس کاهن و عراف دو کلمه‌ی مترادف می‌باشند همچنین منجم و کسیکه با ترسیم خطوط، روی زمین مدعی تشخیص امور است، نیز یکی هستند. در حدیثی که به نقل از بعضی از زنان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نقل گردید، آمده است که هر کس نزد کاهن و عرافی برود و او را تصدیق نماید البته این جمله «فصدقه» در روایت مسلم نیامده بلکه در مسند احمد، ذکر شده است که مؤلف بنابر اصلی که نزد محدثین مقرر است آنرا به مسلم نسبت داده و آن عبارت است از اینکه حدیثی را که توسط یکی از همنشینان صحیحین روایت شده باشد، به آنها نسبت می دهند. البته بشرطی که اصل حدیث در آنها وجود داشته باشد.

«لم تقبل صلاته...» یعنی نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. البته این بدان معنی نیست که باید قضای این نمازها را بجای آورد. بلکه هدف اینست که در مقابل گناه سنگینی که مرتکب شده است، ثواب نمازهای چهل روزش باطل می‌شود. و این بیانگر خطر این گناه بزرگ است. پس نباید نزد کاهنان و غیبگویان رفت، حتی برای اطلاع نیز نباید در مجلس آنان حضور پیدا کرد.

«بما أنزل علی محمَّد» یعنی قرآن. زیرا در قرآن و احادیث پیغمبر، تصریح شده است که کاهن و ساحر و انسان غیبگو، موفق نمی شوند و همواره دروغ

می‌گویند. پس کسیکه نزد اینها می‌رود و تصدیقشان می‌کند در واقع بـه قـرآن و سنت کفر ورزیده است.

جمله‌ی «**لیس منا**» بیانگر حرمت و کبیره بودن، موردی است که پس از آن ذکر می‌شود.

«**من تطير أو تطير له**» در بحثهـای آینـده ، بـه تفصـیل از آن سـخن خـواهیم گفت. «**أو تكهن**» یعنی مدعی علم غیب بشود و از غیب سخن بگوید. «**أو تكهن له**» یعنی کسیکه نزد کاهن بـرود و از او در مـورد مسـائلی کـه جز عـالم الغیـب کسی نمی‌داند، بپرسد. هر کس مرتکب یکی از ایـن مـوارد بشـود، بـه محمـد - صلی الله علیه وسلم- و آنچه او آورده کفر ورزیده اسـت. زیـرا تصـدیق نمـودن کاهن، او را در شـرک بـه الله، کمـک و تشـویق می‌کنـد و بـدون تردیـد کـاهن مرتکب شرک اکبر شود و مشرک است.

ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و رمال گفته می‌شـود. «**منجم**» در آینده از آن، سخن خواهیم گفت. «**رمال**» یعنی کسـیکه بـا ترسـیم خطـوط روی زمین و ریگستان و یا بوسیله شمردن سنگریزه‌ها از غیب سخن می‌گوید. و سایر کسانی که از این روشها استفاده می‌کنند و با مشاهده کـف دسـت و فنجان از آینده سخن می‌گویند، مشمول حکمی هستند که در مورد عـراف بیـان گردید.

ابن عباس می‌گویـد: کسـانی کـه بـا حـروف ابجـد سـر و کـار دارنـد و بـه ستارگان می‌نگرند و از غیب سخن می‌گویند، نزد خدا بهره‌ای ندارند. زیـرا آنهـا

با این کار معتقد به نوعی تاثیر این اشیاء در روند کارها هستند و این خود نـوعی از کهانت است.

باید دانست که کهانت بر چند نوع است که در واقع همه‌ی آنها به یک نوع ختم می‌شوند و آن استفاده از جن در اطلاع رسانی می‌باشد.

البته کاهنان برای فریب دادن مردم، به برخی وسایل ظـاهری ماننـد نگـاه بـه ستارگان و به نگریستن در کف دسـت و غیـره، روی می‌آورنـد. تـا مـردم خیـال بکنند اینها اولیاء الله بوده و با علـم وسـیعی کـه در اختیـار دارنـد، ایـن مسـایل را کشف می کنند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ ایمان به قرآن، و تصدیق نمودن کـاهن، نمی‌تواننـد در یـک قلـب جمـع بشوند.

2ـ تصریح به این که این عمل کفر است.

3ـ حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.

4ـ حکم کسی که برای او فال بزنند.

5ـ حکم کسی که برای او سحر بکنند (یعنی به نفع او سحر بکنند).

6 ـ حکم کسیکه حروف ابجد را فرا بگیرد.

7ـ فرق میان کاهن و عراف.

باب بیست و هفتم

در مورد احکام ابطال (باطل کردن) سحر

از جـابر -رضـی الله عنـه- روایـت اسـت کـه از رسـول الله -صـلی الله علیـه وسلم- در مورد ابطال سحر با سحر، پرسـیدند: فرمـود:‹‹هِي مِن عَمَلِ الشّيطان››.

(احمد با سند جید و ابوداوود).

ترجمه: یعنی این کار از اعمال شیطان است.

و از امام احمد، در این مورد پرسیدند: گفت: ابن مسعود اینگونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست.

و در بخاری از قتاده نقل است که از ابن مسیب پرسید: مردی جادو شده و از همبستری با همسرش بازداشته شده است، آیا جایز خواهد بود که سحرش باطل کرده شود، گفت: اشکالی ندارد زیرا هدف از ممنوعیت اینست که جامعه اصلاح بشود و چیزی که برای نفع رساندن باشد، ممنوع نیست.

و از حسن بصری روایت است که فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحران است. ابن قیم (رحمه الله) می‌گوید: «نشره» یعنی ابطال سحر و آن بر دو نوع می‌باشد:

1ـ ابطال بوسیله‌ی سحر و این نوع از عمل شیطان است و سخن حسن بصری، به همین نوع حمل می‌شود. زیرا در اینصورت، باطل کننده و بیمار، به جنها و شیاطین روی می‌آورند و آنها را خشنود می‌سازند تا سحر را باطل بکنند.

2ـ اما ابطال سحر بوسیله‌ی خواندن و دم کردن و استفاده از داروها و دعاهای مباح، اشکالی ندارد و جایز می‌باشد.

در مورد ابطال سحر و اینکه آیا سایر راه‌های ابطال سحر ممنوع می‌باشند یا اینکه برخی از آنها مشروع است؟

«النشره» یعنی بهبود یافتن مسحور. و آن بر دو نوع است:

1ـ ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله ρ. و یا اگر عضوی دچار آسیب شده بود، معالجه با ادویه جات طبی صورت بگیرد، این موارد جایز و مشروع می‌باشند.

2ـ ابطال سحر بوسیله‌ی سحر: و این حرام و ناجایز است. بخاطر اینکه ساحر دوم نیز مرتکب همان گناهان کبیره از قبیل شرک به خدا و استخدام جن و استمداد از آن می‌شود. بخاطر همین است که حسن بصری فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحر است.

البته باید بخاطر داشت که کاربرد کلمه‌ی «نشره» در میان اعراب، فقط برای ابطال سحر بوسیله‌ی سحر بود. از اینرو وقتی از رسول الله –صلی الله علیه وسلم- در مورد آن پرسیدند: فرمود:«هی من عمل الشیطان» یعنی این کار از اعمال شیطان بحساب می‌آید.

ابن مسعود –رضی الله عنه- ابطال سحر را بوسیله‌ی تعویذی که با الفاظ قرآن بود نیز نمی‌پسندید. البته خواندن و دمیدن به این منظور را نه امام احمد مکروه می‌پنداشت و نه ابن مسعود، زیرا از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم- ثابت است که چنین می‌کرده و به آن اجازه داده است.

اما اینکه در بخاری به نقل از قتاده آمده که از ابن مسیب در این مورد، پرسیدند، گفت:«اشکالی ندارد» این سخن نباید به جواز ابطال سحر بوسیله‌ی سحر حمل شود، زیرا ابن مسیب بالاتر از آن است که سحر را جایز بداند. بلکه هدف ایشان ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای مسنونه و دواهای طبی است.

خلاصه‌ی مطلب اینکه ابطال سحر بوسیله‌ی سحر نیز شرک به خدا است و نباید به بهانه‌ی اینکه ضرورت ایجاب می‌کند، مرتکب آن شد و فقط ابطال سحر با قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله –صلی الله علیه وسلم- جایز خواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از ابطال سحر، بوسیله‌ی سحر.

2ـ فرق میان ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.

باب بیست و هشتم

در مورد فال بد زدن

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [اعراف: 131]

ترجمه: هان! که بد بیاری آنان تنها از جانب الله بوده است. و لیکن اکثر آنان نمی‌دانند.

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾ [یس: 19]

ترجمه: گفتند: شومی خودتان با خودتان همراه است. آیا اگر یادآور گردید ـ به سوی الله و سعادت واقعی باید اینگونه رفتار کنید؟ ـ اصلاً شما گروهی هستید که اسرافکار و متجاوزید.

و از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لاعَدوى، ولاطِيره ولاهامة ولاصفر» (بخاري و مسلم) وزاد مسلم: «ولا نوء ولا غول».

ترجمه: واگیر دار بودن بیماری، و فال بدن زدن بوسیله‌ی پرندگان و منحوس و شوم پنداشتن برخی حشرات و ماه صفر را هیچکدام حقیقت ندارد. و در روایت مسلم اضافه بر موارد فوق آمده است که ستاره‌ی اقبال و وجود غول نیز واقعیت ندارد.

از انس روایت شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ‹‹لاعَدوى ولاطيرة ويعجبني الفأل» قالوا: ومالفأل؟ قال:«الكلمة الطّيبه››. (بخاري و مسلم).

ترجمه: واگیردار بودن بیماری و فال بد، حقیقت ندارد. البته فال نیک را می‌پسندم. گفتند: فال نیک چیست؟ فرمود: سخن نیک.

و ابوداوود بسند صحیح از عقبه بن عامر، روایت کرده است که از رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، در مورد فال پرسیدند: فرمود: بهترین نوع آن، فال نیک است. و افزود که فال نباید مسلمان را از کاری که اراده کرده باز بدارد. اگر شما با چیزی مواجه شدید که برایتان ناپسند بود. این دعا را بخوانید: ‹‹اللَّهم لا يأتي بالحسنات إلا أنتَ ولا يَدفَعُ السِّيئات إلا أنتَ ولاحول ولا قُوَّه إلا بك››.

ترجمه: بار الها! حسنات را فقط تو می‌آوری و از بدیها فقط تو نجات می‌دهی و هیچ حول و قوه‌ای جز از جانب تو وجود ندارد.

همچنین ابوداوود، این حدیث مرفوع ابن مسعود -رضی الله عنه- را نقل کرده است. که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:‹‹الطِّيرة شِركٌ، الطِّيرة شركٌ و ما مِنّا إلا ... و لكنَّ الله يُذهبُه بالتّوكّل››. (صححه الترمذي و جعل آخره من قول ابن مسعود).

یعنی فال بد زدن شرک است. و اینرا دوبار تکرار کرد. سپس افزود هیچ کس از ما چنین نیست که گاهی در دلش گمانی نگذرد ولی خداوند، اینطور چیزها را با توکل بر او، از بین می‌برد.

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:‹‹مَن رَدَّته الطِّيرة عن حاجته فقد أشرك» قالوا: فما كفَّارة ذلك؟ قال: أن تقول: اللَّهم لا خير إلا خيرك و لا طير إلا طيرُك و لا إله غيرُك››.

ترجمه:هر کسی که فال بد او را از ادامه‌ی کارش باز بدارد، او شرک ورزیده است. گفتند: کفاره‌ی این گناه چیست؟ فرمود: بگو: بارالها! خیری بجز خیر تو، و فالی بجز فال تو، و خدائی جز تو وجود ندارد.

و همچنین احمد از حدیث فضل بن عباس روایت کرده است:«**إنما الطيرة ما أمضاك, أو ردّك**».

«**تطیر**» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده‌ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود. و معنی این فرموده‌ی الله که می‌فرماید: ﴿**ألا إنما طائرهم ...**﴾ اینست که سبب نحوست و شری که دامنگیر آنان شده یا سبب خیری که بدست آورده‌اند همان تقدیر و قضای الله بوده، نه چیزی دیگر.

تَطَیُّر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود می‌دانند. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿**ألا إنما طائرهم عندالله**﴾ و ﴿**قالوا طائركم معكم**﴾ یعنی در حقیقت علت وقوع حوادث تلخ و یا اتفاقات خوب برای شما، رفتارخودتان است. و با اعمال بد و دشمنی با پیامبران و تکذیب آنان زمینه‌ی حوادث تلخ را برای خود مهیا می‌سازید.

اما اینکه رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«**لا عدوی...**» یعنی بیماری بنفسه و بدون اراده‌ی الله، واگیردار نمی‌شود. زیرا اهل جاهلیت معتقد

بودند که بیماری بذاته واگیردار است و به دیگران منتقل می‌شود. رسـول خـدا - صلی الله علیه وسلم- با این فرمایش خود، ابطال چنین عقیده‌ای را اعلام فرمود.

«ولاطيرة» همچنین فال و بدشگونی، اعتباری نـدارد. و وهـم و خیـالی بـیش نیست.

«ويعجبني الفأل» یعنی فال نیک، که برگرفته از سخن نیک باشد، مورد پسند من است. زیرا فال نیک زدن بیانگر گمان نیک بر خدا، و فال بـد، بیـانگر گمـان بد، بر خدا می باشد.(بعنوان مثال، در غزوه‌ی حدیبیه، وقتـی سـفیر مشـرکین نـزد رسول خدا -صلی الله علیه وسـلم- می‌آمـد، رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- پرسید چه کسی می‌آید؟ گفتند: سهیل. فرمود: پس خداوند کار را سهل و آسان خواهد کرد.«مترجم»)

«الطيرة» عام است شامل هر نوع فال می‌شود. از اینـرو رسـول الله -صـلی الله علیه وسلم- فال نیک بوسیله‌ی کلام نیک را از آن مستثنی کرد.

«لاترد مسلماً» خبر است ولی متضمن نهی می‌باشد. یعنـی نبایـد مسـلمان بـا تأثر از فال، از ادامه‌ی کار و یا راهش صرف نظر کند.

سپس دعائی را راهنمایی فرمـود تـا اگـر کسـی در دل احسـاس وسوسـه و تردید نمود، آنرا بخواند تا از قلبش اثر فال بد دور شود.

«الطيرة شرك» یعنی شرک اصغر است. **«وما منا إلا ...»** یعنی این چیزها در قلب همه بوجود می‌آید، ولی وقتی به پروردگارش توکـل نمایـد. اینهـا برطـرف می‌شود.

«من ردته...» بیانگر یک قـانون کلـی اسـت. یعنـی فـال بـد، وقتـی شـرک محسوب می‌شود که انسان را از ادامه‌ی مسیرش باز بدارد.

«اللهم لا خیر...» درس توکل است یعنی بارالها هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر آنچه شما فیصله نموده‌اید و در تقدیر من نوشته‌اید. و علم غیب را فقط الله می داند نه کسی دیگر.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ توضیح آیات : ﴿ألا إنّما طائرهم عندالله﴾ و ﴿طائركم مَعكم﴾.

2ـ نفی واگیردار بودن بیماری بدون اذن الله.

3ـ نفی فال بد.

4ـ نفی نحوست حشرات.

5ـ نفی نحوست و شومی ماه صفر.

6ـ استحباب فال نیک از سخن نیک.

7ـ توضیح فال نیک.

8ـ وقوع و احساس فال بد در دل اشکالی ندارد و توکل بر خدا آنرا از بین خواهد برد.

9ـ چه دعائی بخواند کسیکه از فال بد متاثر شده است.

10ـ تصریح این مطلب که فال بد شرک است.

11ـ تفسیر فال ممنوعه.

باب بیست و نهم
پیرامون احکام ستاره شناسی

بخاری در کتاب صحیح خود، به نقل از قتاده می گوید: خداوند، ستاره‌ها را برای سه هدف خلق نموده است: 1ـ زینت آسمان باشند. 2ـ برای رجم شیاطین و جنها 3ـ و علایمی باشند جهت راهنمایی به مردم. و اگر کسی بخواهد از آنها

استفادهٔ دیگری برد، دچار اشتباه بوده و تلاشش بیهوده خواهد بود. و به خود زحمت چیزی را می‌دهد که علم آنرا ندارد.

همچنین قتاده فراگیری علم شناسائی بروج ماه **(منازل القمر)** را مکروه دانسته است. و ابن عیینه آنرا جایز می‌داند. اینرا حرب از آنها نقل کرده است.

البته، احمد و اسحاق، نیز آنرا جایز دانسته‌اند.

و از ابوموسی روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: **«ثلاثة لایَدخلون الجنَّة: مُدمن الخَمر، وقاطع الرّحم و مُصَدّق بالسِّحر»** (احمد و ابن حبان).

ترجمه: سه نفر به هیچ وجه وارد بهشت نمی‌شوند: 1ـ کسیکه معتاد به نوشیدن شراب باشد 2ـ کسیکه رابطه خویشاوندی را قطع نماید 3ـ کسیکه جادوگر را تصدیق نماید.

ستاره شناسی بر سه قسم است که عبارت اند از:

1ـ اعتقاد به اینکه ستاره‌ها بذاته دارای چنین و چنان تاثیری می‌باشند و سایر حوادثی که بر روی زمین اتفاق می‌افتد در نتیجه‌ی ارادهٔ ستارگان است. در این طرز تفکر، ستارگان معبود قرار داده می‌شوند و این کفر بزرگی است نسبت، به پروردگار عالم و شرکی است مانند شرک ورزیدن قوم ابراهیم -علیه السلام-.

2ـ نوع دوم که آنرا علم تاثیر می نامند عبارت است از استدلال منجم و کاهن از حرکتهای مختلف ستارگان و طلوع و غروب آنها بر حوادثی که در زمین اتفاق می‌افتد. نزد این کاهنان شیاطین و اجنه می‌آیند و با آنها در مورد برخی از حوادثی که اتفاق خواهد افتاد گفتگو می کنند، این نوع نیز حرام و یکی از گناهان کبیره می باشد و کفر به خدا می باشد.

3ـ نوع سوم ستاره شناسی آنست کـه بوسـیلهٔ شناسـایی احـوال و حرکـات برخی ستارگان، تعیین جهت قبله و تغییر اوقـات و تشـخیص زمانهـای مناسـب‌تر برای کشاورزی میسر می‌شود. این مورد را علماء جـایز دانسـته‌آند. زیـرا در ایـن نوع، ستارگان را بذاته مؤثر نمی‌دانند بلکه آنها را وسیله ای جهت شناسایی وقت و زمان قرار می‌دهند و این امری است مباح.

اما اینکه قتاده فرمود: ستارگان برا ی این سه منظور آفریده شـده‌اند، سـخنی است بجا.

چنانکه قرآن نیز بدان اشاره دارد. آنجا کـه می‌فرمایـد: ﴿وزينَّا السماء الدُّنيا بمصابيحَ وحِفظاً﴾ یقیناً ستارگان مخلوقی از مخلوقات پروردگاراند و مـا در مـورد آنها بیش از آنچه که خالق آنها گفته است نمی دانیم.

احمد و اسحاق فراگیری منازل قمر را جایز دانسته‌اند و قول راجح نیز همین است. زیرا خداوند بوسیله‌ی آنها بر بندگان منت نهاده و فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾ [یونس: 5]

یعنی خداوند، خورشید را روشن و ماه را منور قـرار داد و بـرای آن منـازلی تعیین فرمود تا شما تاریخ و حساب را بدانید.

و از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که وقتی این منت الهی تحقق پیدا می کند که ما آنها را بدانیم و این بیانگر جواز فراگیری آنهاست.

یکی از مواردی که در حدیث فوق بیان گردیـد ایـن بـود کـه تأییـد کننـدهٔ ساحر، وارد بهشت نخواهد شد. و قبلاً خواندیم که «من اقتبس شعبة من النجوم اقتبس شعبة من السحر» و فراگیری نجـوم نـوعی سـحر تلقـی شـد. کـه متاسـفانه امـروزه رواج پیـدا کـرده و مـردم متوجـه آن نیسـتند و در مجلات و روزنامـه‌ها ستونهایی به آن اختصاص داده می‌شوند و از خواص و تاثیر ماه‌ها و برجها سـخن

بمیان می‌آید آنگاه خواننده با حساسیت فوق العاده مواظب است که بچه‌اش در کدام برج متولد می‌شود یا خود متولد کدام برج است و ... که عیناً همان تایید کاهن و کفر بما أُنْزل علی محمد –صلی الله علیه وسلم– می‌باشد. و با مشاهده این اوضاع بخوبی میتوان میزان غربت و بیگانگی توحید را در میان اهل آن و حتی عدم درک کتاب التوحید را نزد اهل فطرت، شناسایی کرد و فهمید.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ حکمت از آفریدن ستارگان.

2ـ سخن کسیکه غیر از این را بگوید، مردود است.

3ـ اختلاف در حکم فراگیری علم شناخت منازل قمر.

4ـ وعید شدید برای کسیکه سخن جادوگر را تصدیق نماید. گرچه پی برده باشد که او بر باطل است.

باب سی ام
در مورد تاثیر ستاره ها در بارندگی

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ [واقعه: 82]

ترجمه: و به جای شکر روزیهائی که به شما داده شده آن را تکذیب میکنید.

و از ابومالك اشعری روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لا يَتْرُكُونَهُنّ: الْفَخْرُ بالأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ وَالاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». (مسلم)

ترجمه: چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کرد: 1ـ فخر به حسب و نسب خود 2ـ طعنه زدن به نسب دیگران 3ـ اعتقاد به تاثیر

ستارگان در بارندگی 4ـ نوحه خوانی. و افزود که اگر نوحه خوان قبل از فرا رسیدن مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواهد خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و زرهی پوستین خواهد بود.

و از زید بن خالد روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نماز فجر را در حدیبیه با ما خواند در حالی که آثاری از بارندگی شب قبل وجود داشت. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- پس از اتمام نماز فرمود: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. گفت: پروردگارتان فرمود: بندگانم در حالی صبح کردند که عده‌ای به من مؤمن و برخی کافر شدند. کسیکه گفت: فضل و رحمت خدا شامل حال ما شد و باران بارید، به من، مؤمن گشت و به ستارگان کافر. و کسیکه گفت: باران بخاطر ظهور ستاره‌ی فلان و فلان بارید، به من کافر گشت و به ستارگان، مؤمن شد». (بخاری و مسلم).

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین از ابن عباس آمده و در آن, این مطلب افزوده شده که بعضی گفته بودند: «فلان ستاره کارش را کرد» آنگاه این آیات نازل گردید:﴿فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ [واقعه:75، 82]

«سوگند به جایگاه طلوع و غروب ستارگان... و آیا بهره‌تان از قرآن را همین میدانید که (نعمتهای خدا را) تکذیب بکنید (و به دیگران نسبت بدهید)».

بعضی‌ها بارندگی را به برخی از ستارگان نسبت می‌دهند و آنها را موثر در نزولات جوی می‌دانند و این اعتقاد با توحید مطلوب، سازگاری ندارد بلکه اقتضای توحید اینست که سایر نعمتها را فقط به خدایی که آنها را در اختیار

بندگانش قرار داده، نسبت دهند. در اینکه ستارگان را موثر در بارندگی می‌دانند دو نوع خطا وجود دارد:

1ـ آنها سبب بارندگی نیستند.

2ـ چرا ما آنچه را خدا، سبب چیزی نیافریده، سبب قرار دهیم، آنگاه نعمتهایی را که خدا به ما ارزانی داشته به آنها نسبت دهیم.

﴿وتجعلون رزقكم﴾... مفسرین گفته‌اند یعنی شما پس از اینکه خدا به شما نعمت می‌دهد بجای شکر، تکذیب می‌کنید و نعمتهای او را به دیگران نسبت می‌دهید.

و در حدیثی که بیان گردید رسول الله، افتخار به نسب و طعنه زدن نسب دیگران و طلب باران از ستارگان و نوحه خوانی را، از اعما ل نکوهیده و از جاهلیت قبل از اسلام برشمرد.

نوحه خوانی از گناهان کبیره به شمار می‌رود، و عبارت است از گریه با صدای بلند و چاک دادن سینه بوقت مصیبت که این منافی با صبر مطلوب و از اعمال جاهلی است.

اینکه اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند, مختص زمان حیات رسول الله –صلی الله علیه وسلم- بوده و اما پس از رحلت ایشان باید در مقابل سوالی که پاسخش را نمی‌دانیم بگوییم: والله اعلم.

کسانی که می‌گویند ستاره‌ی فلان ظاهر شد و باران باریدن گرفت، اگر ستاره را سبب می‌دانند، مرتکب شرك اصغر شده‌اند. اما اگر معتقداند که ستاره در پاسخ کسانی که او را می‌پرستند، دستور باران را صادر کرده است، چنین اعتقادی کفر به خدا و شرك اکبر است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیات سوره واقعه.

2ـ چهار عمل جاهلی.

3ـ کفر آمیز بودن بعضی از این چهار اعمال.

4ـ بعضی از اقسام کفر، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی کند.

5 ـ با نزول نعمت، برخی مؤمن و برخی کافر می‌شوند.

6 ـ مراد از ایمان در اینجا چیست؟

7ـ مراد از کفر در اینجا چیست؟

8 ـ معنی «لقد صدق نوء کذا» چیست؟

9ـ استاد برای تفهیم شاگرد خود از روش سوال و استفهام استفاده بکند. چنانکه رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود:«أتدرون ماذا قال ربکم؟».

10ـ وعید شدید در مورد کسیکه نوحه خوانی می کند.

باب سی و یکم
در مورد این سخن الله که می‌فرماید:

﴿وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [بقره: 165]

ترجمه: و برخی از مردم هستند که غیر از الله، معبودانی بر می گزینند و آنها را همچون الله، دوست می‌دارند.

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [توبه: 24]

ترجمه: بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران و همسران و خویشاوندانتان و مالهایی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و منازلی که

خوش کرده‌اید، نزد شما از الله و رسولش و جهاد در راه خدا، محبوب‌ترانـد، پس منتظر باشید تا دستور الله سر رسد. و خداوند، فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

و از انس -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمـود: «**لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ والنَّاس أجمَعِين**». (بخاري و مسلم)

یعنی مؤمن نمی‌شود هیچ یک از شما تا آنکه مـرا از فرزنـد و پـدر خـود و سایر مردم، دوست‌تر نداشته باشد.

همچنین در روایتی دیگر از انس -رضی الله عنه- کـه بخاری و مسلم آنـرا نقل کرده‌اند، رسول الله می‌فرمایـد:«**ثلاثٌ من كنّ فيه وَجَد بهنّ حلاوة الإيمان: أن يكونَ اللهُ ورسوله أحبّ إليه ممّا سواهما وأن يُحِبَّ المرءَ لايحبُّه إلاّ لله وأن يكره أن يَعود في الكفر بَعدَ إذ أنقذه الله منه كما يكرَه أن يُقذَف فِي النّار**» وفي رواية: «**لايجِدُ أحدٌ حلاوة الإيمان حتّى...**».

ترجمه: سه خصلت در هر که باشد، شیرینی ایمان را درک خواهد کرد: 1ـ الله و رسولش نزد وی از همه کس محبوبتر باشند، 2ـ محبت او بـا دیگـران فقـط بخاطر الله باشد، 3ـ و بازگشت دوباره به کفر را همچون افتادن در آتش، ناپسند بداند.

و از ابن عباس -رضی الله عنه- روایت اسـت کـه گفـت: هـر کـه محبـت و بغضش و نیز خصومت و صلحش، بخاطر الله باشد، با این کار به مقام ولایـت الله دست خواهد یافت. و انسان هر چند نماز و روزه بجا آورد، تا چنین نباشد، طعـم ایمان را نخواهد چشید. ولی امروز تمام برادریها و محبتها بـر اسـاس امـور دنیـا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها عاید نمی‌شود. (ابن جریر).

و ابـن عبـاس در تفسـیر ایـن سـخن پروردگـار:﴿**وتقطعت بهم الاسباب**﴾ [البقرة:166] گفت: یعنی اسباب مودت و دوستی منقطع می‌شود.

از اینجا بحث عبادات قلبی شروع می‌شود که از واجبات و مکملات توحید به شمار می‌آیند. و بحث را با بیان محبت آغاز نمود. تا در این مورد نیز باید توحید خدا، رعایت بشود. و نزد انسان مسلمان کسی جز الله محبوبتر نباشد. و مراد در اینجا، محبت در عبادت است. که باید خدا را آنقدر دوست داشته باشیم که به اختیار خویش و با شوق و رغبت از او حرف شنوی داشت، و او را بپرستیم و از آنچه نهی کرده باز بیائیم. و صرف کردن این محبت برای غیرالله، شرک اکبر است. پس عبادت توأم با محبت، ستون اعتقاد و صلاح قلب است.

﴿ومن النَّاس مَن یتَّخِذ...﴾ یعنی بعضی از مردم برای خدا همتایانی قرار می‌دهند و آنها را در محبت با خدا مساوی می‌کنند.

و در آیه‌ی بعدی به کسانی که محبت دیگران و حتی اشیاء را بر محبت خدا، ترجیح می‌دهند، اخطار داد و فرمود: **﴿فتربصوا﴾** پس منتظر باشید. البته محبت رسول الله، در واقع محبت با خدا است زیرا خود او، دستور به محبت رسول الله داده است.

«لایؤمن» یعنی مؤمن کامل نمی‌شود تا آنکه محبت و شأن و منزلت من در نزد او از محبت و شأن پسر و پدرش و سایرین بیشتر و بالاتر نباشد. البته این محبت با عمل به دستورات رسول الله و ارضای خدا، آشکار می‌گردد نه با ادعای خالی.

«حلاوة» شیرینی. باید دانست که وقتی ایمان کامل بشود، شیرینی غیرقابل وصفی در روح ایجاد می‌گردد.

«ولاية الله» یعنی بنده با این کارها، ولی خدا می‌گردد. ولی خدا کسی است

که محبت و نصرت خدا شامل حال او می گردد.

﴿وَتَقَطَّعَت بِهِمُ الأَسباب﴾ مشرکین معتقد بودند که معبودانشان روز قیامت برایشان کاری از پیش خواهند برد و محبت و دوستی با آنان، شفاعت آنان را در پی خواهد داشت. خداوند خاطرنشان ساخت که در آنجا اینگونه محبتها کار آمد نخواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیه‌ی سورۀ بقره.

2ـ تفسیر آیه‌ی سورۀ توبه.

3ـ وجوب ترجیح محبت رسول الله بر محبت خود و زن و فرزند و مال.

4ـ نفی ایمان، دلالت بر خروج از دایره‌ی اسلام نمی‌کند.

5ـ ایمان دارای حلاوت و شیرینی است که گاهی انسان آنرا درک می‌کند و گاهی درک نمی‌کند.

6ـ اعمال چهارگانه‌ی مربوط به قلب که ولایت الله و طعم ایمان بدون آنها حاصل نمی‌شود.

7ـ برداشت صحابی بزرگوار از قضایا، اکثر محبتهای امروزی پایه‌ی دنیوی دارد.

8ـ تفسیر آیه‌ی ﴿وتقطعت بهم الاسباب﴾.

9ـ بعضی از مشرکین الله را خیلی زیاد دوست داشتند.

10ـ وعید شدید برای کسیکه اصناف هشتگانه‌ی مذکور در آیه، از دین خدا برایش محبوبتر باشند.

11ـ کسیکه غیرالله را برابر با الله دوست داشته باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.

باب سی و دوم
ترس از الله -جل جلاله-

ارشاد باریتعالی است: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: 175]

ترجمه: جز این نیست که شیطان شما را از دوستان خود می ترساند. پس شما از آنان نترسید و فقط از من بترسید اگر مؤمنان واقعی هستید.

همچنین می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ﴾ [توبه: 18]

ترجمه: جز این نیست که مساجد الله را کسانی آباد می کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و جز الله از هیچ کس دیگر نمی ترسند.

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [عنكبوت: 10]

ترجمه: در میان مردم کسانی هستند که می گویند: به الله ایمان آورده ایم. اما هنگامی که بخاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، شکنجۀ مردمان را همسان عذاب الله می شمارند.

از ابو سعید خدری -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إنَّ مِن ضعفِ اليَقين أن تُرضِيَ النَّاس بسخط الله وأن تَحمَدهم

على رِزقِ الله و أن تَذمّهم على مالَم يُؤتِك الله, إنَّ رِزق الله لا يَجُرُّه حِرصُ حَريصٍ و لا يَرُدّه كراهية كارهٍ».

ترجمه: همانا از ضعف يقين است كه مردم را در ازاى ناخوشنودى الله، خشنود سازى. همچنين در مقابل روزى اى كه الله به تو عنايت فرموده از مردم تشكر بكنى و يا در مقابل آنچه كه به تونداده، مردم را نكوهش كنى. زيرا روزى الله با حرص و آزمندى بدست نمى آيد و با كراهيت مردم بر نمى گردد.

و از عايشه روايت است كه رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: «من التمس رِضا الله بسخطِ النَّاس رضي الله عَنه وأرضى عنه النَّاس ومن التمس رِضا الناس بسخطِ الله، سخط الله عليه وأسخط عليه الناس». (ابن حبان در صحيح خود).

ترجمه: هركس بخاطر خشنودى الله، مردم را برنجاند، خداوند از او راضى مى شود و مردم را نيز از او خشنود مى سازد. و هركسى كه در ازاى خشنودى مردم، الله را برنجاند، الله از او ناراضى مى شود و مردم را نيز از او ناراضى مى گرداند.

يكى ديگر از عبادات قلبى ترس از خدا است. كه كمال و نقصان آن در كمال و نقصان توحيد مؤثر است.

بايد دانست كه ترس از غير الله گاهى شرك و گاهى حرام و گاهى مباح مى باشد.

1ـ ترسى كه موجب شرك مى شود اينست كه شخص از فلان پير و پيغمبر يا جن، بترسد و بيم داشته باشد كه از او برنجد و باعث نابودى اش بگردد. يا در مورد امور اخروى از او بترسد كه مبادا فرداى قيامت براى وى شفاعت نكند و از

عذاب خدا نجاتش ندهد و ... این نوع ترس از مخلوق، در امور غیر طبیعی شرك است.

2ـ از ترس مخلوق، مرتکب کارهای حرام بشود و نتواند به واجبات دینی اش عمل بکند، اینگونه ترس، حرام و ناجایز است.

3ـ ترس مباح: مانند ترس از دشمن و حیوانات درنده و آتش و ... این نوع ترس، طبیعی و غیر قابل اجتناب می باشد.

﴿إنما ذلکم الشَّیطان ...﴾ یعنی شیطان، اهل توحید را از دشمنانشان که دوستان شیطان می باشند، می ترساند. در حالی خداوند می فرماید: ﴿فَلاَ تَخَافُوهُمْ﴾ از آنان نترسید و فقط از من بترسید اگر واقعاً مؤمن هستید. در اینجا ابتدا، از ترس غیر الله نهی شده ایم و این نهی دلالت بر حرمت ترس غیر الله دارد و سپس امر شده ایم که فقط از خدا بترسیم و این ترس، واجب و لازم است.

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللهَ﴾. [توبه : 18]

آیه دلالت بر این دارد که خشیت فقط باید از خداوند باشد, و خدوند آنها را مورد ستایش قرار داد بخاطر اینکه خشیت ایشان فقط برای خداوند بود و خشیت خاص است و خوف عام. زیرا خشیت به معنی ترس همراه با حب و تعظیم می باشد.

﴿جَعَلَ فتنةَ النَّاس ...﴾ یعنی: از ترس مردم، واجبات دینی را ترك نماید و رو به محرمات و نافرمانی خدا، بیاورد.

عوامل ضعف ایمان که در حدیث فوق، ذکر شد، جزو محرمات هستند، زیرا گناه و معصیت، ایمان را ضعیف می کنند همانطور که طاعت و بندگی، آنرا تقویت می نماید.

و این یک اصل کلی است که خشنود ساختن کسی بگونه ای که خدا ناراض بشود، حرام و ناجایز و معصیت است.

همچنین در حدیث عایشه، بیان گردید که پاداش کسیکه از مردم بترسد و کاری بکند که موجب خشنودی مردم و ناراضی خدا بشود، اینست که هم خدا از او ناراض می گردد و هم مردم را از او ناراض می گرداند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سوره آل عمران.

2ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ برائت.

3ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ عنکبوت.

4ـ یقین گاهی ضعیف و گاهی قوی می گردد.

5ـ سه مورد دیگر از عوامل ضعف ایمان.

6ـ فرض بودن اختصاص ترس به الله.

7ـ پاداش کسیکه فقط از الله بترسد.

8ـ مجازات کسیکه از الله، نترسد.

باب سی و سوم

پیرامون توکل بر الله –سبحانه وتعالی-

ارشاد باریتعالی است: ﴿عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [مائده: 23]

ترجمه: به الله توکل و اعتماد بکنید، اگر مؤمن هستید.

﴿إنَّمَا المُؤمنونَ الذَّينَ إذا ذكِرَ الله وجلت قلوبهم﴾ [أنفال:2]

ترجمه: مؤمنان کسانی هستند که چون نام الله برده شود ترس بر دلهایشان چیره گردد.

همچنین الله -جل جلاله- می فرماید:﴿يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [انفال:64]

ترجمه: ای پیامبر، الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند کافی و بسنده است.

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّل عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ﴾

ترجمه: هر که بر الله توکل کند، او را بسنده خواهد بود.

و از ابن عباس -رضی الله عنهما- روایت است که فرمود: ابراهیم -علیه السلام- وقتی در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسبُنَا اللهُ و نِعمَ الوَكِيل﴾ ترجمه: الله، مرا کافی و بهترین کار ساز است.

وقتی که به محمد -صلی الله علیه وسلم- گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران:173]

یعنی مردم علیه شما جمع شده اند از آنها بترسید، این سخن، ایمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب -رضی الله عنهم- را افزایش داد. آنگاه رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نیز فرمود: ﴿حَسبُنَا اللهُ ونِعمَ الوَكِيل﴾ (بخاري و نسائي).

توکل بر خدا، یکی از شرایط صحت اسلام و ایمان مسلمان است. توکل اساس سایر عبادتهای قلبی می باشد که عبارت است از بکارگیری اسباب و واگذاری امور به خدا. و متوکل کسی است که اسباب را بکار می اندازد و نتیجهٔ

کار را به خدا می سپارد. توفیق را از او می خواهد و به کمک او بر می خیزد و یقین دارد بدون حول و قوّه ی الهی کاری پیش نخواهد برد. پس توکل یک عبادت قلبی محض است.

توکل بر غیر الله شرک اکبر است. بدینصورت که بر یکی از مخلوقات در اموری که از دایرهٔ قدرت او بیرون است توکل نماید. مثلاً امیدوار باشد که فلان شخص گناهانش را می آمرزد یا فرزندی به او خواهد بخشید و... آنچه که قبر پرستان از قبور اولیا و مشایخ خود انتظار دارند واین شرک اکبر و منافی با توحید است.

و نوعی دیگر از توکل بر مخلوق، شرک خفی محسوب می شود و آن عبارت است از اینکه امید چیزی را از مخلوق داشته باشد که در دایرهٔ قدرت او باشد و بگوید من به امید خدا و تو چنین می کنم و... این سخنی است ناجایز و همچنین گفتن من به امید خدا سپس تو چنین می کنم. زیرا هیچ یک از مخلوقات شایستگی اینرا ندارد که بر او توکل شود. بلکه فقط به خدا اختصاص دارد. چنانکه در آیهٔ فوق به ما دستور داده شده که: ﴿وعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا﴾ و این دستور وجوب توکل بر خدا را می رساند. پس واجب است توکل را که نوعی عبادت است فقط به الله اختصاص بدهیم و کسی را با او در توکل شریک نسازیم چنانکه در آخر آیه فرموده است: ﴿إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ یعنی اگر واقعاً مؤمن هستید پس فقط بر خدا توکل نمائید.

در این آیه صفات مؤمنان واقعی بیان شده است که توکل نیز یکی از شاخص ترین آنهاست. این صفات برجسته ترین مقامات اهل ایمان بشمار می روند.

﴿إِنَّمَا المؤمِنونَ الذين إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم﴾ [أنفال : 2]

ظاهر آیه دلالت بر این می کند(بخاطر تقدیم جار و مجرور) که آنها فقط بر خداوند توکل می کنند, بخاطر همین مؤمنین را اینگونه وصف کرده است, که بزرگترین مقامات اهل ایمان می باشد.

﴿يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ﴾ یعنی: ای پیامبر، خدا برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، کفایت خواهد نمود. یقیناً کسانی که بر خدا توکل کنند، خدا نیز برای آنان کافی خواهد بود. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّل عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسبُه﴾. باید گفت که توکل بستگی به ایمان و درك انسان از توحید ربوبیت دارد. باید دید که توحید و عظمت الله تا چه میزان در قلب، جای گرفته است. هر چه بیشتر به ملکوت خدا در آسمانها، بیندیشیم، دانش ما در مورد اینکه الله، چرخانندهٔ نظام بزرگ و پیچیدهٔ هستی می باشد، افزایش خواهدیافت. آنگاه پی می بریم که برای چنین خالق توانائی، یاری رساندن به این بندهٔ ناچیز، کار دشواری نیست و بدینصورت در مقابل عظمت الله، زانو زده، و بر او توکل می نمائیم.

﴿حَسبُنَا الله ونِعمَ الوَكِيل﴾ سخنی عظیم و پر بار و شعار هر مسلمان و مؤمن است. حقا اگر بنده با امید واثق، بر خدا توکل نماید، خداوند نیز برای او از خلال مصایب و مشکلات عدیده، راه خروجی پیدا خواهد کرد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ توکل بر الله، از فرایض است.

2ـ توکل از شرایط ایمان است.

3ـ تفسیر دو آیهٔ سورهٔ انفال.

4ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ طلاق.

5ـ عظمت و اهمیت این سخن پروردگار ﴿حَسبُنَا الله و نِعمَ الوَکِیل﴾ که وِرد زبان ابراهیم –علیه السلام– و محمد –صلی الله علیه وسلم– بوقت مصیبت بود.

باب سی و چهارم

انذار برای ترسیدن از الله -جل جلاله- و ناامیدی از رحمتش

ارشاد باریتعالی است: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُون﴾ [اعراف: 99]

ترجمه: آیا آنان از مکر و مجازات ناگهانی الله ایمن و غافل شده اند. در حالی که از مکر و مؤاخذۀ الله جز زیانکاران، ایمن و غافل نمی گردند.

و در جایی دیگر فرموده است: ﴿وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّالُّونَ﴾ [حجر: 56]

ترجمه: کیست که از رحمت پروردگارش نا امید می شود، جز گمراهان.

و از ابن عباس –رضی الله عنه– روایت است که از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– در مورد گناهان کبیره، پرسیدند؛ فرمود: «الشِّرك بِا لِله واليَأسُ مِن رَوحِ الله والأمن مِن مَكرِ الله».

ترجمه:شرک ورزیدن به الله و نا امیدی از رحمتش و ایمن بودن از مکر و مؤاخذۀ الله.

و نیز از ابن مسعود –رضی الله عنه– روایت است که فرمود:بزرگترین گناهان کبیره عبارتند از :شرک ورزیدن به الله، ایمن بودن از مکر و مؤاخذۀ الله و ناامید شدن از رحمتهای الله.(عبد الرزاق).

در آیهٔ اول، یکی از صفات مشرکین بیان گردید که آنها کاملاً احساس امنیت می کنند و از مؤاخذهٔ الله نمی هراسند. و چون ترس از خدا، عبادتی است مربوط به قلب و مشرکین عاری از این عبادت هستند از اینرو از مکر و مؤاخذهٔ الله خود را مأمون می دانند.

مکر خدا یعنی فرصت دادن و فراهم نمودن امور برای بندگان نافرمان و در پایان، مؤاخذه و عذاب ناگهانی. چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: هر گاه دیدید که روزگار بر وفق مراد انسان معصیت کار پیش می رود، بدانید که این استدراجی است؛ زیرا خدا به او فرصت معصیت می دهد و هر وقت صلاح بداند، مجازاتش می نماید. و مکر خدا، دامنگیر کسی می شود که با اولیاء و انبیاء و داعیان خدا، مکر بکنند، و مکری که به خدا منسوب است یعنی اظهار عزت و قهر و قدرت الله و این صفات کمال پروردگار است.

﴿وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّالُّونَ﴾ یکی از صفات گمراهان اینست که از رحمت خدا نا امید هستند. در حالی که انسان هدایت یافته، هرگز از رحمت الله نا امید نمی شود.

شرعاً نیز، عبادت وقتی در پیشگاه خدا، صحیح و قابل قبول است که ترس و امید توأم باشند. کسی که گناهکار است باید ترسش بیشتر از امیدواریش باشد و کسی که مریض است و از مرگ و هلاکت می ترسد باید امیدواریش بیشتر از ترسش باشد. خداوند بندگان میانه رو را چنین می ستاید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾ [أنبياء : 90]

ترجمه: آنها با شتاب به سوی کارهای خیر می رفتند و ما را با رغبت و ترس، می خواندند و بندگان فروتن ما بودند.

باید دانست که امیدوار بودن به خدا، نوعی عبادت است همانطور که ترس از خدا نیز عبادت است. و ناامید بودن و احساس امنیت از مکر خدا، نتیجۀ ترک عبادت ترس می باشد.

و واجب است که ریشۀ این، دو عبادت(امیدواری و ترس) در قلب زنده گردانیده بشوند. و نقصان در آنها، نقصان در کمال توحید به شمار می رود.

‹‹رحمة الله›› یعنی جلب منفعت و دفع مضرت.

‹‹روح الله›› غالبا بر نجات یافتن از مصیبتها، اطلاق می گردد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیۀ سورۀ اعراف.

2ـ تفسیر آیۀ سورۀ حجر.

3ـ وعید شدید برای کسیکه از مکر الله ایمن باشد.

4ـ وعید شدید برای کسیکه از رحمت الله نا امید باشد.

باب سی و پنجم
صبر بر آنچه، خدا تقدیر نموده است نیز از ایمان است

خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [تغابن:11]

ترجمه: یعنی هر که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را رهنمود می گرداند. و خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.

علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی به او می رسد، او فوراً متوجه می شود که از جانب الله است و راضی و تسلیم می شود.

و از ابوهريره –رضی الله عنه– روايت است كـه رسـول الله –صـلی الله عليـه وسـلم– فرمـود:‹‹اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ››. (مسلم).

يعنی دو خصلت در ميان مردم از خصلتهای كفر، باقی مانده است: 1ـ طعن زدن به نسبها 2ـ نوحه خوانی بر اموات.

همچنين از ابن مسعود –رضی الله عنه– روايت است كه رسول الله –صلی الله عليـه وسـلم– فرمـود:‹‹لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُيُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ››.(متفق عليه).

ترجمه:كسيكه به سر و صورت خود بزنـد و گريبـان پـاره كنـد و سـخنان جاهلی بر زبان بياورد، از ما نيست.

و از انس –رضی الله عنه– روايت است كه رسول الله –صلی الله عليه وسلم– فرمـود:‹‹إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ››.

ترجمه: وقتی خدا به بنده ای ارادۀ خير بنمايد، در دنيـا سـزايش مـی دهـد و اگر به بنده ای ارادۀ بد بكند، او را در مقابل گناهـانش مؤاخـذه نمـی كنـد تـا در قيامت به حساب او رسيدگی بكند.

همچنين رسول خدا –صلی الله عليه وسلم– فرموده است:‹‹إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلاءِ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ››.(ترمذي با تحسين)

ترجمه: پاداش بزرگ با مصيبت بزرگ همراه است. و خداوند، قومی را كه دوست داشته باشد، به مصيبت مبتلا می كند. آنگاه هر كه راضی شود، الله نيـز از او راضی خواهد شد.

و هر که ناراضی بشود، الله، نیز از او ناراضی خواهد شد.

صبر بر آنچه خدا مقدَّر نموده است، از شعبه های مهم ایمان و از مقامات رفیع و عبادات بزرگ است. صبر در ادای واجبات و خود داری از محرمات و منهیات و صبر در مقابل مصیبتهای تقدیری، لازم و ضروی می باشد.

صبر یعنی زبان را از شکوه و گلایه و قلب را از بغض و ناراضگی و اعضا و جوارح را از عکس العملی که موجب نارضایتی پروردگار باشد، مانند چاک دادن سینه و زدن به سر و صورت، بازداشت.

﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ یعنی ایمان همراه با تعظیم و امتثال اوامر و اجتناب از منهیات می باشد.

﴿يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ دل او را برای هدایت و صبر و عدم ناراضگی بر مقدرات، رهنمود می گردد.

و این تفسیر علقمه –رضی الله عنه– است که حق مطلب را بیان داشته است. زیرا مصیبتها به تقدیر خدا می آیند و تقدیر خدا از حکمت والای ایشان که عبارت است از ترتیب امور بر وفق مصلحتها و اهداف خاص، سر چشمه می گیرد. بنده پس از اینکه مصیبت بر او وارد شد، اختیار دارد که صبر کند و از پاداش آن بهره مند گردد و یا بی صبری بکند و مجازات بشود.

«اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ» یعنی دو خصلت کفر آمیز در میان مردم دیده می شود. البته هدف از کفر آمیز بودن این نیست که مرتکب آنها مطلقاً کافر و از دایرهٔ اسلام خارج می گردد بلکه هدف اینست که هر کسی مرتکب این دو

خصلت بشود، مرتکب دو خصلت از خصلتهای کفار شده و بایـد مواظـب باشـد پیش روی نکند.

«لَيْسَ مِنَّا» بیانگر کبیره بودن گناه است. پس معلوم شد که بـی صـبری و اظهار ناراضگی یکی از گناهان کبیره محسوب می شود.

بی تردید، گناه و معصیت باعث ایجاد نقص در ایمان شخص، مـی گـردد و نقص در ایمان باعث ایجاد نقص در توحید می شود. پس بی صبری نه تنها گناه می باشد بلکه گناه کبیره است و نهایتاً به توحید انسان ضربه وارد می کند.

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

این حدیث بیانگر حکمت الهی در مصیبتهائی است که بندگان خوب با آن مواجه می شوند. وقتی انسان بوقت مصیبت، این فضایل را استحضار نماید، یقینـاً صبر را سرمایه ای هنگفت شمرده، از آن استفاده می کند و نهایتاً به قضا و قـدر الهی راضی می شود. از برخی گذشتگان نیک منقول است که وقتی بـه مصـیبتی گرفتار نمی شدند، خود را سرزنش می کردند.

وهمانطور که در حدیث بعدی بیان گردید: هر چند مصیبت بزرگتـر باشـد، اجر و پاداش صبر آن، بیشتر و بزرگتر خواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ تغابن.

2ـ صبر از ایمان است.

3ـ طعنه زدن به نسب از عوامل کفر است.

4ـ وعید شدید در مورد کسیکه بوقت مصیبت، بـه سر و صـورت بزنـد و گریبان پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد.

5ـ علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادۀ خیر بنماید.

6ـ علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادۀ شر بنماید.

7ـ علامت محبت الله با بنده.

8ـ حرمت بی صبری.

9- پاداش رضا به قضا.

باب سی و ششم

بحث ریا و تظاهر

ارشاد باریتعـالی اسـت: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ **[کهف:11]**

ترجمه: (ای پیغمبر) بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم، و به من وحـی می شود. که معبود شما یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است بایـد کـه کـار شایسته کنـد و در پرسـتش پروردگـارش کسـی را شریک نسازد.

و از ابوهریره -رضی الله عنه- در حدیث قدسی روایت است کـه رسـول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: خداوند می فرماید:«من نیـازی بـه شـریک داشـتن ندارم، هر کس که عملی انجام بدهد و در آن، کس دیگـری را بـا مـن شـریک سازد، من آنرا با شرکش رها می کنم».**(مسلم)**.

و از ابو سعید -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ؟ قَالَوا: قُلْنَا بَلَى, قَالَ: الشِّرْكُ الْخَفِيُّ, يَقُوم الرَّجُلُ فيُصَلِّي فيُزَيِّنُ صَلاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ». (احمد).

ترجمه: آیا به شما اطلاع بدهم از چیزی که من برای شما از آن بقدری هراس دارم که از دجال برایتان آنقدر هراس ندارم. و آن شرک خفی است. مردی برای نماز می ایستد، وقتی متوجه می شود که کسی او را می بیند، نمازش را می آراید و بهتر می گزارد.

ریا از رؤیت گرفته شده یعنی، نشان دادن. و بدینصورت ریا اینست که عبادتی را بگونه ای بجا آوردن که مردم او را ببینند و تحسین بکنند. ریا و تظاهر بر دو قسم است:

1ـ ریائی که منافقان مرتکب آن می شدند و عبارت بود از تظاهر به اسلام در حالی که هنوز قلباً کافر بودند. این نوع ریا کفر اکبر و منافی با ایمان و توحید است.

2ـ نوع دوم ریا آنست که انسان مسلمان در برخی از اعمال و عباداتش از آن کار می گیرد. و این نوع ریا، شرک خفی و منافی با کمال توحید می باشد.

در آیهٔ 110 سورهٔ کهف آمده است که ﴿فَمَن كَانَ يَرجُوا لِقَاءَ رَبِّه فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ یعنی کسیکه انتظار ملاقات با پروردگار را دارد، عمل نیک انجام دهد و در اعمال نیک و عبادات خود، کسی را با پرودگارش شریک نسازد.

این نهی از شرک، شامل تمامی انواع شرک از جمله شامل ریا نیز می باشد چنانکه بسیاری از علمای سلف، از این آیه در رد ریا، استدلال کرده اند. و شیخ نیز بخاطر همین آنرا در اینجا ذکر نمود.

حدیث ابوهریره -رضی الله عنه- بیانگر آنست که هر عملی که توأم با ریا و تظاهر باشد، مردود است. با این تفصیل که اگر عمل از ریشه و اساس برای ریا بوده، پس عملش باطل و بی فایده و عمل کننده، گناهکار و مرتکب شرک خفی شده است. و اما اگر عمل را بخاطر خدا شروع نموده ولی در اثنای آن، مرتکب ریا و تظاهر شده بدینصورت که مثلاً رکوع نماز یا قرائت را طولانی تر کرده است، پس عبادتش باطل نیست و فقط پاداش همان مقدار اضافی، کم می شود و به همان اندازه گنهکار می گردد.

یقینا خدا بی نیاز ترین فرد از شراکت است و عملی را می پذیرد که خالصاً برای او انجام گرفته باشد و هر عملی را که در آن شائبه ای از شرک و ریا و تظاهر باشد، مردود می داند و نمی پذیرد.

در حدیث ابو سعید آمده که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: من برای شما آنقدر از دجال، هراس ندارم که از شرک خفی هراس دارم.

حقا که چنین است زیرا که مسالهٔ دجال مسأله ایست واضح و روشن.

اما ریا همانطور که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- آنرا شرک خفی نامیده، بگونه ای در اعمال و قلوب نفوذ می کند که انسان متوجه نمی شود و به تدریج، جای مراقبت الله را مراقبت مخلوق می گیرد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ کهف.

2ـ مردود بودن عمل نیک وقتی که در آن خشنودی غیر الله نیز اراده بشود.

3ـ بی نیازی مطلق الله از اینگونه شراکتها.

4 ـ ترس و هراس رسول الله –صلی الله علیه وسلم- برای امتش از ریا.

5 ـ تفسیر ریا به اینکه: شخص، نمازش در بخاطر الله می خواند, ولی نماز خود را بخاطر کسانی که او را می بینند طولانی و یا منظم می خواند.

باب سی و هفتم

انجام اعمال اخروی برای دست یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است

ارشاد باریتعالی است: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود: 16،15]

ترجمه: کسانی که فقط خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این دنیا بدون هیچگونه کم و کاستی به تمام وکمال به آنان می دهیم. آنان کسانی اند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و نصیبی ندارند و آنچه در دنیا انجام می دهند، ضایع می رود و کارهایشان پوچ و بیهوده می گردد.

و از ابوهریره –رضی الله عنه- روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم- فرمود: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ تعس عَبْدُ الْخَمِيصَةِ، تَعِسَ عبد الخميلة، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ. تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ، مُغْبَرَّةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ». (بخاري).

ترجمه: بندۀ طلا و نقره و پول و بندۀ لباس و پوشاك، نابود شود. اگر به وی چیزی داده شود، خرسند می شود و اگر داده نشود، رنجیده خاطر و خشمگین. سرنگون و نابود می‌گردد. بگونه ای که قادر نباشد خاری را که به پایش رفته، بیرون بیاورد.

و خوشا به حال آن بندۀ (مؤمن) که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را گرفته و در راه خدا قدم برمی‌دارد، چه به نگهبانی در خط مقدم گماشته شود، چه در پشت جبهه منسوب بشود، ایفای وظیفه می نماید. (در نظام مردم بگونه ای است که) اگر اجازه بخواهد به او اجازه نمی دهند و اگر سفارش بکند، سفارشش پذیرفته نمی شود.

انجام دادن اعمال اخروی برای کسب دنیا، نوعی شرك اصغر است. و آیۀ سورۀ هود که بیان گردید گر چه در مورد کافرانی نازل شده است که تمام هم و غمّشان فقط دنیا است. اما حکم کلی آن، شامل افرادی نیز می شود که بخواهند بوسیلۀ اعمال نیك به متاع دنیا برسند.

اعمال نیك، دو نوع اند:

یکی اعمالی که صرفاً مربوط به آخرت می باشند و برای آنان پاداش دنیوی مقرر نشده است، مانند: نماز، روزه و دیگر عبادات. اگر کسی بخواهد با انجام اینگونه اعمال، به مال و منال دنیوی دست یابد، مشرك محسوب می شود.

دیگری، اعمالی، که برای آنها پاداشهائی در این جهان، نیز مقرر شده است مانند: رعایت حق خویشاوندی، نیکی با پدر و مادر و... اگر در این نوع مسایل فقط پاداش دنیوی آن در نظر باشد و نه پاداش اخروی باز هم، مشمول همان

وعیدی که در آیه، ذکر گردید می شود. اما اگر هم پاداش دنیوی و هم پاداش اخروی مد نظر باشد، اشکالی ندارد.

مثلاً اگر کسی قرآن و علوم دینی را فقط بخاطر دریافت حقوق و امرار معاش تدریس می کند و هدفش ادای وظیفهٔ شرعی و کسب رضایت پروردگار و نجات از دوزخ نباشد، مصداق و عیدهای بیان شده در آیه، قرار می گیرد.

همچنین کسانی بخاطر ریا، عمل می کنند و یا توأم با اعمال صالحه، مرتکب شرک و دیگر نواقص اسلام می شوند، مشمول همین حکم می باشند.

و در حدیث، از کسانی که اعمال نیک را بخاطر حصول درهم و دینار و رسیدن به متاع دنیوی انجام می دهند، به بندهٔ درهم و دینار، تعبیر شده است.که بی تردید بندگی برای غیر خدا، شرک محسوب می گردد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ انجام عمل نیک که هدف از آن، رسیدن به متاع دنیا باشد.

2ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ هود.

3ـ نام گذاری چنین مسلمانی به عبدالدرهم و عبدالدینار و ... یعنی بندهٔ درهم و دینار...

4ـ معنی این جملهٔ حدیث: (إن أعطي رضي وإن لم يعط سخط).

5ـ معنی:تعس و انتکس.

6ـ معنی:«وإذا شيك فلا انتقش».

7ـ تجلیل از مجاهدی که دارای صفات بیان شده در حدیث باشد.

باب سی و هشتم

پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرامها و حرام دانستن حلالهای الهی، بمعنی ربوبیت آنان است

ابن عباس -رضی الله عنهما- گفت: می ترسم از آسمان بر شما، سنگ ببارد. می گویم: رسول الله -صلی الله علیه وسلم- چنین گفته است. آنگاه شما می گویید: ابوبکر و عمر، چنین گفته اند.

احمد بن حنبل (رحمه الله) می گوید: من از ملتی که حدیث صحیح را می دانند و به سخن سفیان، استناد می ورزند. تعجب می کنم. مگر نشنیده اند که الله، می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرْ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نور:63]

ترجمه:کسانی که با دستور رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، مخالفت می کنند، باید پرهیز بکنند که دچار فتنه و یا عذاب دردناکی نشوند.

امام احمد (رحمه الله) می گوید: آیا می دانید که فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک می باشد. زیرا کسی که سخن رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را رد بکند، ممکن است در دلش انحراف بوجود بیاید و هلاک بشود.

و از عدی بن حاتم، روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، آیهٔ: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة:31] را خواند. یعنی اهل کتاب، پیشوایان دینی خود را، به ربوبیت گرفته اند. عدی گفت: ما آنها را پرستش نمی کردیم. رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: مگر آنها حلالهای الله را حرام، و حرامهای الله را، حلال نمی کردند و شما از آنها می پذیرفتید؟

گفتم: چنین می کردند. فرمود: همین است پرستش آنان. (احمد و ترمذی با تحسین).

در این بحث و بحثهای آینده، از مقتضیات توحید و لوازم «**لا إلـه إلا الله**» سخن به میان آمده است.

چون بوسیلۀ علما باید نصوص قرآن و سنت را شناخت، پیروی از آنان، بمعنی پیروی از خدا و پیامبرش می باشد. البته پیروی مطلق و مستقل فقط از آن خداوند است. اما پیروی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- لازم و ضروری است بخاطر اینکه خداوند ما را به آن امر کرده است چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾[نساء:64]

ترجمه: ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر بخاطر اینکه از او به اذن خدا، پیروی شود.

و در مسایل اجتهادی که پیرامون آنها حکمی در قرآن و سنت به چشم نمی خورد، از علما پیروی می شود بخاطر این حکم خدا که فرمود: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ یعنی از آگاهان بپرسید اگر خود نمی دانید.

و اما سخن ابن عباس -رضی الله عنهما-، بیانگر دید وسیع و فقاهت ایشان است که مقابله با سخن رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را به هیچ وجه، جایز نیز نمی داند گر چه، گوینده ابوبکر یا عمر باشد تا چه رسد به بعدیها؟!

همچنین امام احمد، پذیرفتن سخن کسی از مجتهدین در مقابل سخن صحیح و ثابت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را نوعی شرك می داند که به شرك اکبر می انجامد.

و از عدی بن حاتم روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- آیه: ﴿إتَّخَذوا أحبارَهُم﴾ را تلاوت کرد و ... باید دانست که این نوع اطاعت بر دو قسم است:

1ـ پیروی از پیشوایان دینی در تحلیل حرام و یا تحریم حلال، با این اعتقاد که هر چه را آنان حلال بدانند، حلال است و هر چه را حرام بدانند، حرام است و معتقد بودن به تعظیم آنان، شرك اكبر و كفر می باشد.

2ـ اما اگر چنین اعتقادی نسبت به آنان نداشته باشد، بلکه ضمن اعتراف به گناه و بخاطر شوق گناه و یا دوستی با آنان، مرتکب چنین چیزی بشود، حکمش مانند حکم سایر گناهان است.

شیخ، با بیان این مطلب، می خواهد به اهل تصوف و کسانی که در مورد مشایخ و پیران خود با افراط و زیاده روی در اطاعت از آنان مواجه هستند، تذکر داده باشد. که این اطاعت محض هم نوعی از شرك است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نور.

2ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ برائت.

3ـ تذکر در مورد معنی عبادت، چیزی که عدی آنرا انکار می کرد.

4ـ ابن عباس -رضی الله عنهما-, ابوبکر -رضی الله عنه- و عمر -رضی الله عنه- را, و احمد (رحمه الله) سفیان (رحمه الله) را به عنوان مثال ذکر کردند.

5ـ مطلب قابل توجه اینست که متأسفانه امروز، اوضاع بقدری دگرگون شده که بهترین عمل عبارت است از پرستش پیشوایان دینی به نام ولایت و

پرستش علما، به نام فقه و دانش. حتی وضعیت، بجائی رسیده که بسیاری از جاهلان و انسانهای غیر صالح، مورد پرستش واقع می شوند.

باب سی و نهم

پیرامون ارشاد باریتعالی که می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيدًا﴾ [نساء: 60]

ترجمه: (ای پیغمبر!) آیا نمی بینی و تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند: که آنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند. ولی می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند. و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت کفر بورزند. وشیطان می خواهد آنان را بسی گمراه کند.

در سورۀ بقره می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ [بقره: 11]

ترجمه: وقتی به آنان گفته می شود: در زمین فساد نکنید، می گویند: جز این نیست که ما درست کاریم.

و در جائی می فرماید: ﴿وَلاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا﴾ [اعراف: 56]

ترجمه:و در زمین بعد از اینکه اصلاح شده است فساد روا مدارید.

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [مائده:50]

ترجمه:آیا حکم و قانون جاهلیت را می طلبند. قانون و حکـم چـه کسـی از حکم الله، بهتر است. برای ملتی که یقین بکنند.

و از عبد الله بن عمـر روایـت اسـت کـه رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- فرمود:‹‹لايؤمِن أحَدُكم حَتَّى يَكون هَواه تَبعاً لِما جِئت به›› (نـووی مـی گویـد: ایـن حدیث صحیح می باشد و آنرا در کتاب الحجه بـا اسـناد صـحیح روایـت کـرده ایم).

ترجمه: هیچ یک از شما، مؤمن نمی شود اگر خواسته هایتـان تـابع شـریعت من نباشد.

شعبی می گوید: در میان دو نفر که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله ای رخ داد. یهودی برای اینکـه مـی دانسـت رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- رشوه نمی گیرد, گفت: نزد محمد -صلی الله علیه وسلم- برویم تا بین مـن و تـو داوری بکند، اما منافق قبول نکرد و چون می دانست که علمای یهود، رشوه می گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم و هر دو اتفاق کردنـد نـزد کـاهنی که در منطقۀ جوینه زندگی می کـرد، برونـد آنگـاه خداونـد، آیـه فـوق را نـازل فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعَمُونَ ...﴾ [نساء:60]

و بر اساس روایت دیگری، گفته اند: این آیه در مورد دو نفـری کـه بـا هـم درگیر بودند، نازل گردید. یکی از آنـان گفـت: نـزد رسـول الله -صـلی الله علیـه وسلم- برویم. دیگری گفت: نزد کعب اشرف یهودی برویم. سـپس نـزد عمـر -رضی الله عنه- رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم کـه چنین بکنیم. عمر -رضی الله عنه- از کسیکه به فیصلۀ رسـول الله -صـلی الله علیـه وسلم-، راضی نشده بود، پرسید: رفیقت، راست می گوید. گفـت: بلـی. عمـر -رضی الله عنه- شمشیر را در آورد و سرش را قطع نمود.

اینکه ما ایمان داریم که ربوبیت و الوهیت، مختص الله می باشند، مستلزم اینست که الله را درحکم و قانونگذاری نیز یگانه بدانیم.

از اینرو توحید و تحقق «**لا إله إلا الله**» وقتی صدق پیدا می کند که بندگان، در تحکیم نیز، به آنچه خدا نازل کرده و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گفته است، روی بیاورند وتسلیم بشوند. زیرا ترک کردن حکم خدا و روی آوردن به قانون بشری و عرف بدوی، کفر به خدا و معارض با توحید، محسوب می شود. شیخ محمد بن ابراهیم در کتاب «تحکیم القوانین» می نویسد: کفر بزرگ و آشکار، این است که قانون بشری جای وحی الهی را که بر قلب سید المرسلین نازل شده تا بعنوان قانون الهی برای بندگان بماند، بگیرد. و این مقابله با وحی و منافی با اسلام است.

و در آیهٔ 60 سورهٔ نساء، می فرماید: ﴿**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ**﴾ یعنی بزعم خودشان، مؤمن اند، در حالی که دروغ می گویند زیرا ﴿**يُرِيدُونَ أن يَتَحاكَموا ...**﴾ می خواهند (و هیچ اجباری بر آنان نیست) که برای فیصله و حکمیت، نزد طاغوت بروند. ﴿**وقَد أُمِرُوا**﴾ در حالی که به آنان امر شده و بر آنان واجب است که به طاغوت کفر بورزند و این از مقتضیات ایمان و توحید است.

﴿**لاتُفسِدوا في الأرض**﴾ بزرگترین فساد زمین عبارت است از شرک و نفاذ قانون غیر خدا بر روی آن. و اصلاح آن نیز عبارت است از توحید و نفاذ شریعت الله بر آن. و این آیه بیانگر خصلتهای منافقین است که خود را مصلح می دانستند.

[حُكم الجاهلية] قانون جاهلی، عبارت است از آنچه اهل جاهلیت بر یکدیگر حکم می کردند. قانون جاهلی، ساختهٔ دست بشر. و نفاذ آن بمعنی اطاعت از بشر و شرک محسوب می شود. و در عبادت اطاعت و حرف و شنوی دچار شرک شده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نساء و تفسیر کلمهٔ طاغوت در آیه.

2ـ تفسیر آیهٔ 11 سورهٔ بقره.

3ـ تفسیر آیهٔ 56 سورهٔ اعراف.

4ـ تفسیر این ارشاد باریتعالی که فرمود: ﴿أفحُكم الجاهِلية يَبغُون﴾ [مائده:50]

5ـ سخن شعبی در مورد سبب نزول آیهٔ اولی.

6ـ تفسیر ایمان صادقانه و کاذبانه.

7ـ داستان عمر –رضی الله عنه– با آن منافق.

8ـ ایمان بدست نمی آید مگر بعد از اینکه خواهشات انسان، پیرو آن دستوارتی باشد که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– آورده است.

باب چهلم

انکار یکی از اسماء و صفات الهی

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَانِ قُلْ هُوَ رَبِّي لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ [رعد:30]

ترجمه: و آنها به رحمان، کفر می ورزند. بگو: او پروردگار من است. هیچ معبودی (بحق) جز او وجود ندارند. بر او توکل نموده، بسوی او توبه می کنم.

و از علی -رضی الله عنه- روایت است که فرمود: با مردم به گونه ای سخن بگوئید که بدانند شما چه می گویید. آیا دوست دارید که مردم، الله و پیامبرش را تکذیب بکنند؟! (بخاری).

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش، و او هم از ابن عباس روایت کرده که متوجه مردی شده که با شنیدن حدیث رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، دربارۀ صفات الله، بگونه ای که آنرا قبول نداشته باشد از جایش تکان خورد. ابن عباس گفت: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص محکم (عام فهم) رقّت و ملاطفت در آنها بوجود می آید و با شنیدن نصوص متشابه، (غیر عام فهم) به هلاکت افتند.

وقتی قریشیان دیدند که رسول الله -صلی الله علیه وسلم-، اسم رحمان را بر زبان می آورد، آنرا نپذیرفتند. چنانکه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَانِ﴾. [رعد:30]

مناسبت این بحث با کتاب التوحید از دو ناحیه است:

1ـ علامت توحید در عبادت، رعایت توحید در اسماء و صفات می باشد.

2ـ انکار یکی از اسماء و صفات الله، کفر و شرک محسوب شده، و انسان را از دایرۀ اسلام خارج می سازد. زیرا وقتی ثابت گردید که فلان اسم یا صفت

را، خدا و یا پیامبرش، برای الله اثبات کرده اند، انکـار آن، تکـذیب کتـاب الله و سنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- بوده و کفر است.

﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَانِ﴾ وقتـی رسـول الله -صـلی الله علیـه وسـلم- از خـدا، بعنوان «رحمان» سخن می گفـت، مشـرکین مـی گفتنـد: مـا جـز رحمـان یمامـه، رحمان دیگری را نمی شناسیم. و بدینصورت این اسم الله را که مشتمل بر صفت رحمت است، انکار کردند و کافر شدند.

باید دانست هر یک از نامهای الله، علاوه از این که نام وی هستند، به صفتی از صفات الله، دلالت می کنند. حتی همین کلمهٔ **«الله»** هـم نـام خداسـت و هـم بنابر قول راجح علما، مشتق از کلمهٔ «إلهة» و بمعنی معبود است.

و سخن علی -رضی الله عنه- بیانگر آنست که گفتن هر علمی نـزد کسـانی که متوجه آن نمی شوند، مناسب نیست. چنانکه برخی از اسـماء و صـفات الهـی نیز بگونه ای هستند که نباید آنها را بـرای عـوام بـاز کـرد و پیرامـون آنهـا بحـث نمود. کافی است که بصورت اجمالی مطرح شوند تا مردم بـه آنهـا ایمـان داشـته باشند.

زیرا گاهی بیان این نوع مطالب برای کسانی که آمادگی درک آنرا ندارند، منجر به انکار اسماء وصفات الهی می شود.

بنابر این نباید کسانی که این چیزهـا را مـی داننـد و خصوصـاً طـلاب علـوم دینی، با گفتن چیزهایی که عوام مردم توانایی درک و فهـم آن را ندارنـد زمینـهٔ تکذیب خدا و رسول را فراهم بکنند.

و همچنین در داستان ابن عباس با آن مـرد، متوجـه شـدیم کـه او بـا شـنیدن صفتی از صفات الله، بر آشفته شد و گویا آنرا انکار نمود. در حالی که بـر انسـان مؤمن و مسلمان لازم است که هر گاه صـفتی ماننـد صـفات الله را در قـرآن و یـا احادیث رسول الله -صلی الله علیه وسلم- دید، آنرا مانند سایر صفات خدا، بدون

بیان کیفیت و تشبیه، بپذیرد. بنابراین، ابن عباس، گفت: چه شده كه اینها وقتی صفاتی را که با عقلهایشان سازگاری دارد می شنوند، راحت هستند ولی وقتی صفت متشابه خدا را که با عقلهایشان سازگاری ندارد می شنوند، بر آشفته می شنوند و اعراض و انکار می نمایند و خود را به هلاکت می اندازند.

البته بخاطر باید داشت که انکار اسم و صفات ثابت الله، کفر است و با تأویل و تحریف آن، فرق دارد، که بعداً در این مورد، سخن به میان خواهد آمد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ انکار یکی از اسما و صفات الله، ایمان را منتفی می سازد.

2ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ رعد.

3ـ نباید در مورد چیزی که عقلاً برای شنونده مفهوم نیست، سخن گفت.

4ـ بیان علتی که به تکذیب الله و رسولش می انجامد. گرچه انکار کننده، عمداً انکار نکند.

5- سخن ابن عباس در مورد کسیکه صفتی از صفات الله را انکار بکند و همچنین اشاره به این مطلب که آن شخص با این کار، هلاك خواهد شد.

باب چهل ویکم

در مورد این سخن پروردگار که می فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [نحل: 83]

ترجمه: آنها نعمتهای الله را می شناسند، سپس انکار می کنند و اکثریت آنان کافراند.

مجاهد در تفسیر این آیه می نویسد: مانند کسی که بگوید: این مال از آن من است، آنرا از پدرانم به ارث برده ام.

عون بن عبد الله می گوید: می گویند: مثلاً می گویند: اگر فلانی نبود، اینطور نمی شد.

ابن قتیبه می گوید: می گویند: که این نعمت به سفارش معبودانمان، به ما رسید.

ابو العباس ابن تیمیه، پیرامون حدیث:«أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر...». که قبلاً بیان گردید، می گوید: در قرآن و سنت، نصوص زیادی وجود دارد که در آنها خداوند، کسانی را که نعمتهایش را به دیگران نسبت می دهند و بدینصورت شرک می ورزند، نکوهش می کند.

بعضی از گذشتگان در تفسیر آیۀ فوق گفته اند: مانند اینکه بگویند: هوا خوب بود و ناخدا، مهارت داشت و سخنانی از این قبیل که بر سر زبانهای مردم شایع است.

انسان باید بداند که تمام نعمتهائی که از آن برخوردار است، از جانب الله می باشند. و توحید نیز محقق نمی شود مگر با اینکه نعمتها را به خدا، نسبت دهیم.

و نسبت نعمتها به غیر الله، نقص در توحید تلقی شده و شرک اصغر است. خداوند می فرماید است: ﴿وَمَابِكُم مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ﴾ ترجمه:و آنچه از نعمتها در اختیار شماست، از جانب خداوند می باشند.

‹‹هذا مالي ...›› این سخن، منافی با توحید و نوعی شرک اصغر محسوب می شود.

زیرا در آن، مال را به خود و پدران خود، نسبت داده در حالی که مال متعلق به خدا است که در اختیار او گذاشته شده یا بوسیلهٔ قانون میراث به او داده شده است. از اینرو نه پدر می تواند مال را آنطور که می خواهد، تقسیم کند و نه فرزند حق دارد که هر طور بخواهد در آن تصرف داشته باشد بلکه چون مال، متعلق به خدا است، پس باید طبق دستور وی تقسیم بشود.

عون بن عبد الله می گوید: اینکه مردم می گویند: اگر چنین نبود، چنان نمی شد و... این نوع سخن گفتن نیز با توحید در تضاد است.

ابن قتیبه می گوید: مردم می گویند:‹‹هذا بشفَاعَة آلهَتنا›› یعنی وقتی نعمتی به آنها می رسد، متوجه اولیاء و انبیاء خود می شوند و از آنها تشکر می کنند و می گویند: فلان پیر یا بزرگ، باعث شد که این، نصیب من بشود. غافل از اینکه خداوند، این نعمت را در اختیارش گذاشته و به او ارزانی داشته و باید از خدا تشکر بعمل آورد و به او متوجه شد.

و اینکه پس از دفع مصیبت می گویند: جاده خوب بود و راننده آدم زرنگی بود و اگر نه ... اینها سخنان ناجایزی هستند و نجات از مهلکه نعمتی است که خداوند به شما ارزانی داشته پس باید بگویید که نعمت خدا شامل حال ما شد و ما نجات پیدا کردیم. خلاصه اینکه، خداوند نعمتهای بیشماری در اختیار بندگانش قرار داده و بندگان، باید تشکر نعمتها را بجا بیاورند که جزئی از این شکر، نسبت دادن نعمتها، به پروردگار است. چنانکه می فرماید: ﴿وأما بنعمتك ربّك فحدّث﴾.

و در غیر اینصورت، نسبت دادن نعمتهای الهی به مخلوق، نـوعی شـرک، و منافی با توحید می باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر و توضیح شناخت نعمت و کفران آن.

2ـ انکار نعمتهای خدا، چیزی است کـه امـروز بـر سـر زبانهـا متـداول، مـی باشد.

3ـ نامگذاری این جور سخنها به کفران و انکار نعمت.

4ـ جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.

باب چهل و دوم

پیرامون این فرمایش الله –سبحانه وتعالی- که می فرماید: ﴿فَلاَ تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: 22]

ترجمه: پس شرکا و همانند هائی برای الله، بوجود نیاورید، در حالی که می دانید(این کار، درست نیست).

ابن عباس در تفسیر این آیه، می گوید: انداد یعنی شریک. و انداد گرفتن از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه مخفی تر و غیر قابل درک است. مثل اینکه بگویی: به خدا و به مرگ تو. یا بخدا و مرگ فلانـی و یا مرگ خودم. یا بگویی اگر این سگ، نبود، یا اینکه اگر مرغابی داخل خانـه نبود و به صدا در نمی آمد، دزدها می آمدند. یا مثل اینکه بگویـد: هـر چـه تـو و خدا بخواهید. و اینکه اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان مـی شـد و .. اینهـا همه شرک به الله، می باشند. و اسم فلانی را با اسم خدا نگیر.(روایت از ابـن ابـی حاتم)

و از عمر بن خطاب –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: ‹‹مَن حَلَف بِغِيرِ الله فَقَد كفر أو أشرك››. (ترمذی با تحسین و حاکم با تصحیح).

یعنی هر که به غیر الله سوگند یاد کند، شرك ورزیده است.

و ابن مسعود –رضی الله عنه– می گوید: من اگر به نام خدا، سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، سوگند راستین یاد بکنم.

و حذیفه –رضی الله عنه– از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– روایت می کند که فرمود: ‹‹لا تَقُولوا ما شاء الله و شاء فلان ولكِن قُولوا ما شاء الله ثُمَّ شاء فلان››. (ابوداود با سند صحیح).

یعنی: نگویید هر چه خدا و فلانی بخواهد بلکه بگویید هر چه خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد.

و از ابراهیم نخعی نقل است، که گفتن:‹‹أعوذ بالله وبك›› یعنی:«به تو و الله پناه می برم». را نمی پسندید و گفتن: «بالله ثم بك» یعنی:«به الله سپس به تو پناه می برم». را جایز می دانست. همچنین گفتن:«لولا الله وفلان». یعنی:«اگر فلانی و الله نمی بود مثلا اینطور نمی شد». این را نمی پسندید اما گفتن:«لولا الله ثم فلان». یعنی«اگر الله سپس فلانی نمی بود...». را جایز می دانست.

حقیقت توحید اینست که در قلب آدمی جز خدا کسی دیگر نباشد. از اینرو سوگند خوردن به غیر الله و گفتن اینکه هر چه خدا و فلانی بخواهند، جایز نیست.

باید گفت: که توحید دارای دو درجه می باشد:

1ـ کمال توحید: و آن عبارت است از اینکه در همهٔ مناسبتها فقط نام خدا بر زبان آورده شود.

2ـ پایین تر از درجهٔ کمال: مثل اینکه نام خدا را مستقلاً بگیرد و پس از آن اگر فلانی چنین نمی کرد، چنان می شد. و اما اینکه اسم فلانی را متصل با اسم خدا، بگیرد و یک فصلی(مثل واو) برای هر دو بیاورد جایز نیست. و در عربی وقتی اسم فلانی را بر اسم الله -جل جلاله- بوسیلهٔ «واو»، عطف کنند جایز نیست. اما با کلمهٔ«ثُمَّ» جایز است.

یمین، عبارت است از تأکید سخن بوسیلهٔ چیزی که در قلب گوینده و مخاطب، بسیار عظیم باشد، با یکی از حروف سه گانه قسم که عبارت اند از «واو»، «باء»، و «تاء». انسان، فقط باید به نام الله سوگند یاد کند، زیرا حقیقتاً تنها او با عظمت و بزرگ است. و کسیکه جز خدا را عظیم و بزرگ بداند و به آن سوگند یاد بکند، شرک ورزیده است. که این شرک، گاهی اصغر و گاهی اکبر می باشد.

گاهی سخنانی که لفظاً سوگند می باشند ولی هدف سوگند نیست، بر زبان می آید مانند: سوگند یاد کردن به پیغمبر و کعبه و به پیر و ولی و پدر و مادر... اینها نیز شرک، محسوب می شوند زیرا بیانگر عظمت این اشیاء و افراد در قلب می باشند.

ابن مسعود -رضی الله عنه- می گوید:«من اگر به نام الله سوگند دروغین بخورم از سوگند راستین به نام غیر الله، بهتر است». دروغ گفتن گناه کبیره است ولی از سوگند خوردن به غیر الله که شرک اصغر است خیلی از کبائر، بزرگتر است، جرم کمتری دارد. بنابراین ابن مسعود -رضی الله عنه- توحید با دروغ گفتن را از شرک با راست گفتن، ترجیح می دهد. زیرا توحید از حسناتی است

که سیئات همچون دروغ را، از بین خواهد برد. و گناهی همچون شرک از گناهی چون دروغ بمراتب بالاتر است.

حذیفه -رضی الله عنه- ارشاد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را نقل کرده که فرمود: نگویید:«ما شاء الله و شاء فلان» یعنی بوسیلهٔ عطف با «واو». بلکه بگویید:«ما شاء الله ثم شاء فلان» بوسیلهٔ عطف با ثمّ.

زیرا کلمهٔ «ثُمَّ» بیانگر تأخیر است. یعنی ارادهٔ بنده پس از ارادهٔ خدا و به تبعیت از آن است چنانکه خداوند می فرماید:﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.

و ابراهیم نخعی گفتن «أعوذ بالله وبك» را نمی پسندید. یعنی اینکه کسی بگوید به خدا و به تو پناه می برم. زیرا کلمهٔ «واو» بیانگر مشارکت دراستعاذه می باشد. و استعاذه که عبارت است از پناه گرفتن و ترسیدن و امیدوار بودن و توجه قلبی به سوی کسی، فقط شایستهٔ خداوند می باشد نه کسی دیگر.

و کلمهٔ «کراهت» بیانگر تحریم است. اگر چه در مواردی برای غیر تحریم نیز استعمال می شود و آنهم در جائی که نص برای تحریم وجود نداشته باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ بقره در مورد انداد و شریکها.

2ـ اصحاب پیامبر از آیات وارده در مورد شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می کردند.

3ـ سوگند یاد کردن به غیر الله، شرک است.

4ـ اگر در سوگند به غیر الله، راست بگوید گناهش از سوگند دروغین به نام الله، بیشتر است.

5ـ فرق میان کلمهٔ «واو» و «ثُمَّ» یعنی:سپس.

باب چهل و سوم

در مورد عدم قناعت به سوگند به نام الله -جل جلاله-

از ابن عمر روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: ‹‹لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصْدُقْ وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ››. (ابن ماجه با سند حسن).

ترجمه: به پدرانتان سوگند نخورید. و هر که به نام الله سوگند یاد می کند، باید راست بگوید. و برای هر که به نام الله سوگند یاد شد باید بپذیرد و اگرنه او را با خدا کاری نیست.

این حدیث عام است چه سوگند، نزد قاضی یاد کرده بشود چه در جائی دیگر. عظمت الله در دل کسیکه سوگند یاد می کند و کسیکه برای او سوگند، یاد می شود، اساس و محور است. بنابراین کسیکه سوگند یاد می کند باید، بخاطر احترام و عظمت الله –جل جلاله– ، راست بگوید. و کسیکه سوگند را می شنود نیز بخاطر احترام و عظمت نام الله –جل جلاله–، او را تصدیق بکند و بپذیرد و لو اینکه دروغ گفته باشد. زیرا گناه سوگند دروغین دامنگیر کسی می شود که سوگند یاد می کند، و نپذیرفتن سوگند، گناه کبیره است چنانکه رسول خدا فرمود: ‹‹فلیس من الله››.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.

2ـ دستور به کسیکه برای او سوگند یاد می شود به اینکه بپذیرد.

3ـ وعید شدید برای کسیکه سوگند را نپذیرد.

باب چهل و چهارم

اگر کسی بگوید آنچه الله و تو بخواهی

از قتیله روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرک می ورزید، چون می گویید: «ما شاء الله وشئتَ». (هر چه خدا و تو بخواهی) و می گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، مسلمانان را دستور داد که اگر خواستند، سوگند بخورند، بگویند: و ربِّ الکعبه (یعنی سوگند به پروردگار کعبه) و بگویند:«ما شاءالله ثمَّ شئتَ». یعنی:«آنچه الله سپس تو بخواهی». (نسائی با تصحیح).

همچنین در نسائی از ابن عباس روایت شد که مردی به رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، گفت:«آنچه الله و تو بخواهی». رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «أجعلتني لله ندّا؟». آیا مرا با الله شریک ساختی. اینطور بگو:«ما شاء الله وحده». یعنی هر چه فقط الله بخواهد.

و از طفیل که برادر مادری عایشه می باشد، روایت است که می گوید: در خواب دیدم که بر گروهی از یهود گذرم افتاد. گفتم: شما اگر نمی گفتید: عزیر فرزند الله است، مردمان خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی گفتید: هر چه خدا و محمد –صلی الله علیه وسلم– بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا، گذشتم و گفتم: شما اگر نمی گفتید: مسیح، فرزند الله است، آدم های خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی گفتید: ما شاء الله و شاء محمد، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای

مردم تعریف کردم. سپس نزد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: کسی را خبر کرده ای؟ گفتم: بلی. آنگاه خدا را سپاس گفت و فرمود: طفیل خوابی دیده و برای بعضی از شما آنرا تعریف کرده است، شما سخنی می گفتید و من شما را از آن، منع نمی کردم. از این پس مگوئید که: ‹‹**ما شاء الله وشاء محمد**››. بلکه بگوئید: ما شاء الله وحده. یعنی هر چه فقط الله بخواهد. (احمد)

از اینکه آن صحابی خوابی دید و رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نیز بر آن ترتیب اثر داد، نتیجه می گیریم که سخن حق را باید پذیرفت اگر چه گویندۀ آن، شخص فاسقی باشد و حتی اگر یهودی و مسیحی ای باشد.

و اینکه رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ‹‹**كان يمنعني كذا و كذا ...**›› (یعنی من شما را از آن منع نمی کردم چون ...) بیانگر آنست که این سخن، شرک اصغر است و اگر نه در بیان آن اندکی تأخیر روا نمی داشت. و این بر فقاهت ایشان در امر دعوت، دلالت دارد. که بتدریج از آنچه اهم است به مهم می پرداخت. و مصلحتها را در نظر می گرفت. البته در رد شرک اکبر هیچ گونه مصلحتی را در نظر می گرفت و فوراً آنرا ریشه کن می فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ شناخت یهود و نصارا از شرک اصغر.

2ـ درک واقعیت در حالی که پیرو خواهشات نفسانی باشد.

3ـ وقتی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- به کسیکه گفته بود هر چه خدا و محمد -صلی الله علیه وسلم- بخواهد فرمود: ‹‹**أجعلتني لله ندّا**››؟

(آیا مرا با خدا شریک ساختی؟). پس حال کسیکه چنین بسراید چیست؟

في دنيا و آخرتي أنت معتمدي يا رسول الله خذ بيدي

ای رسول الله، تو تکیه گاه منی در دنیا و آخرت, ای رسول الله دست مرا بگیر.

در سختیها جز تو کسی دیگر مرا کمک نخواهد کرد و ... اشعار شرک آمیز.

4ـ گفتن **ما شاء الله وشاء محمد**، شرک اکبر نیست, زیرا رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: من تاکنون شما را از آن نهی نکردم و از این به بعد این را نگویید, بلکه بگویید: ماشاءالله وحده.

5ـ خواب نیک، شعبه ای از وحی است.

6ـ خواب نیک، گاهی سبب حکم شرعی می شود.

باب چهل و پنجم

ناسزا گفتن به زمانه یعنی ناسزا گفتن به الله –جل جلاله-

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلاَّ الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ﴾ [جاثيه:24]

ترجمه: منکران در رستاخیز گفتند: حیاتی جز همین زندگی دنیا وجود ندارد. گروهی از ما می میریم و زنده می شویم. و ما را جز روزگار هلاک نمی سازد آنان چنین سخنی را از روی علم و آگاهی نمی گویند بلکه گمان می برند و تخمین می زنند.

و از ابوهریره –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (بخاري).

ترجمه: خداوند، می گوید: بنی آدم مرا آزار مـی دهـد. زمانـه را ناسـزا مـی گوید در حالی که منم زمانه؛ چون شـب و روز را مـن میچرخـانم. و در روایتـی فرمود:«لا تسبُّوا الدَّهر فإن الله هو الدّهر». ترجمـه: زمانـه را فحـش ندهیـد زیـرا زمانه همان خداوند است.

ناسزا گفتن به زمانه از الفاظ ممنوعه و ناجایز مـی باشـد و بایـد از آن پرهیـز نمود. زیرا استعمال چنین کلماتی، منافی با کمال توحید می باشد. ولـی متأسـفانه از زبان برخی انسانهای نادان می شنویم که وقتـی بـا مصـیبت مواجـه مـی شـوند، شروع به ناسزا گفتن زمانه می کنند و لب به ناله و شکوه، مـی گشـایند. و برخـی روزهای و ماه ها و سالها را نفرین می کنند. کـه بـی تردیـد ایـن نفرینهـا و ناسـزا گفتن ها به زمانه بر نمی گردند، زیرا زمانه از خـود هـیچ اختیـاری نـدارد و هـیچ کاری انجام نمی هد بلکه به اختیار کسی دیگر که الله باشد، می چرخد. و ناسـزا گفتن به کسی بر می گردد که زمانه بدست اوست. البتـه سـخن گفـتن در مـورد سالهای تنگدستی و اینکه بگوید: این روز یا این ماه برای مـن، شـوم بـوده یـا بـد بوده اشکالی ندارد. زیرا در این گفته، مطلقاً زمانه را شوم نمی داند بلکـه بخـاطر مسایلی که برایش ناگوار بوده، آنرا نسبت به خود، شوم می داند. گویـا در واقـع گوینده، حالت خود را بیان می کند.

﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلاَّ الدَّهْر ...﴾ بیـانگر طـرز تفکـر مشـرکین و دشـمنان توحیـد است، که هر اتفاقی را به طبیعت و روزگار نسبت می دهند. از اینرو اهـل توحیـد نباید چنین کنند بلکه هر اتفاق را به الله نسبت بدهند.

«وأنا الدّهر» هدف این نیست که «دهر» یکی از نامهای الله –جل جلاله– مـی باشد. بلکه به عنوان اعتراض به گفتۀ آنان، چنین فرمود: که شما زمانـه را فحـش

می دهد، زمانه من هستم، چون چرخش آن بدست من است. پس ناسزا گفتن به آن، ناسزا گفتن به من است که آنرا می چرخانم.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از ناسزا گفتن زمانه.

2ـ ناسزا گفتن زمانه، مرادف آزار دادن الله، است.

3ـ دقت در این مطلب که فرمود: «أنا الدّهر».«من زمانه هستم».

4ـ گاهی انسان به خدا ناسزا می گوید در حالی که خودش متوجه نیست و قصد آنرا ندارد.

باب چهل و ششم
نامگذاری به قاضی القضات وغیره

از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود:«إنَّ أخنَعَ إسم عند الله رجُل تُسمّي مَلِك الأملاك، لا مالك إلا الله».

ترجمه: زشت ترین و حقیر ترین نام، نزد الله آنست که مردی، ملك الاملاك، نامیده شود. در حالی که مالکی جز الله وجود ندارد.

سفیان می گوید: مثل اینکه بگویند: شاهنشاه. و در روایتی آمده که فرموده: مبغوض ترین شخص نزد خدا و خبیث ترین آنها نزد خدا در روز قیامت ملك الأملاك است.

در اینجا شیخ متذکر می شود که نامگذاری به نامهائی که از نظر معنی فقط شایستهٔ خدا می باشد، جایز نیست. و توحید اقتضا می کند که فقط الله را با آنها توصیف بکنیم.

‹‹**ملك الأملاك**›› یعنی پادشاه همهٔ املاك. و چنین صفتی جز برای الله که واقعاً مالك و متصرف سایر جهان می باشد، در حق کسی دیگر صدق پیدا نمی کند. در دنیا اگر جایز است کسی را مالك بگوئیم، نسبت به همان مقدار اندکی از زمین است که موقت بدست اوست و همچنین است نسبت دادن ملك و پادشاهی به کسیکه در قسمتی از زمین حکمرانی می کند. و اما مطلقاً عنوان «**ملك الأملاك**» برای کسی جز خدا، جایز نیست و صدق پیدا نمی کند. و توحید اینرا اقتضا نمی کند و موحد، چنین چیزی را نمی پسندد. حتی اگر در کتابی با چنین چیزی مواجه شدی، آنرا نقل مکن.

‹‹**أغيظ و أخبث**›› یعنی کسیکه خود را ملك الأملاك بنامد، نزد خدا، مبغوضترین و خبیث ترین انسان به شمار می رود، زیرا او خود را به صفاتی که شایستهٔ خدا می باشند، نامگذاری کرده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از نامگذاری افراد به نام: **ملك الأملاك**.

2ـ همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه تقریباً معنی **ملك الأملاك** را می دهد. و هر کلمه ای که چنین معنائی داشته باشد، ممنوع است.

3ـ ضرورت، ایجاب می کند که از چنین کلماتی منع باید کرد حتی اگر معانی واقعی آنها مدنظر نباشد.

4ـ درك این مطلب که این نهی بخاطر تجلیل و احترام ذات الله می باشد.

باب چهل و هفتم

رعایت احترام نامهای الله -جل جلاله- و تغییر نام، بخاطر آن

از ابو شریح روایت است که کنیهٔ ایشان «ابو الحکم» بود.

رسـول الله –صـلى الله عليـه وسـلم– فرمـود: «إن الله هو الحَكم وإليه الحُكم»
يعنی فقط الله حَكَم است و حَكَميت از آن اوسـت. ابـو شـريح گفـت: قـوم مـن، وقتی در چيزی اختلاف می كردند، نزد من مـی آمدنـد. و مـن اخـتلاف آنـان را فيصله می دادم و هر دو طرف راضی می شدند. رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: اين كار بسيار خوبی است! و پرسيد: فرزند داری؟ گفت؟ بلی. به نامهـای: شريح و مسلم و عبد الله .

رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرمود: بزرگترينشان كـدام اسـت؟ گفـت: شريح است. فرمود: پس تو ابو شريح هستی. (ابو داود و ديگران).

در اين بحث، آدابی بيان شده كه لازم است، انسان موحد، آنها را در مورد اسماء و صفات الله، قلباً و زباناً رعايت بكند. تا به نامهـای خـدا، كمتـرين اهـانتی نشود و ديگران به اسماء و صفات او، توصيف نگردند.

«**الحَكم**» يكی از نامهای الله –جل جلاله– می باشد، و او نه فرزنـدی دارد و نه پدری. پس كنيه دادن به كسی با اين نام، شايسته نيست. و از نظر معنی «حَكم» يعنی كسيكه در بالاترين درجۀ قضاوت و حكميت قرار داشته باشد كه جز خـدا كسی ديگر چنين نيست.

از اينرو رسول الله –صـلى الله عليـه وسـلم–، بـه شخصـی كـه كنيـه اش، ابـو الحكم بود، فرمود:«حَكم» صفتی است مختص به الله. و چـون آن شـخص علـت نامگذاری خود را اينگونه بيان كرد كـه اختلافـات قـومش را فيصـله مـی كـرده، رسـول الله –صـلى الله عليـه وسـلم– فرمـود: كـار خـوبی انجـام داده ای؟ و از او پرسيد: كه فرزند دارد .. و سر انجام به نامهای يكی از فرزندانش برای او كنيه ای گذاشت. آيا به احكام شرعی بين آنها حكم می كرد يا به رأی خودش؟ جـواب

اینکه به رأی خودش حکم می کرد. پس می طلبد که شخص مسلمان جهت رعایت ادب با نامها و صفتهای الله، از هم نامی با او بپرهیزند و بویژه از نامهائی همچون حکم و حاکم و غیره.

البته لازم به ذکر است که اگر کسی کاملاً، شرع خدا را نافذ می کند می توان او را حاکم نامید، زیرا خداوند، کسی را که شریعتش را نافذ بگرداند، حاکم نامیده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1 رعایت احترام نامها و صفتهای الله، حتی اگر معنی آنها منظور نباشد.

2ـ تغییر نام بخاطر احترام اسمها و صفات الله.

3ـ برای پسوند کنیه بهتر است نام بزرگترین فرزند انتخاب بشود.

باب چهل و هشتم

به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا چیزی که متعلق به الله -جل جلاله- باشد

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ [توبه: 65]

ترجمه: و اگر از آنها بپرسی (که چه گفته اید) خواهند گفت: ما شوخی و مسخره می کردیم. بگو: آیا به الله و آیات الله و پیامبرش مسخره می کنید؟!

از ابن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایت است که مردی در غزوۀ تبوک چنین گفت: ما از این قاریان قرآن، شکم پرست تر و دروغگوتر و بزدل تر در جنگ، سراغ نداریم. عوف به او گفت: دروغ گفتی و تو منافق هستی. و از آنچه که گفتی، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– را با خبر می سازم. عوف رفت که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– را با خبر سازد. متوجه شد که

رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، توسط وحی، با خبر شده است. آن مرد نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– آمد ایشان تازه سوار بر مرکب خویش، شده بود و قصد داشت حرکت بکند گفت: یا رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، ما با هم شوخی می کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن عمر می گوید: گویی هم اکنون آن مرد را می بینم که به ریسمان کجاوه شتر رسول الله –صلی الله علیه وسلم–، چسبیده و کشان کشان می رود و سنگها به قدمهایش اصابت می کند و معذرت خواهی می کرد و می گفت: ما، مزاح می کردیم و از هر دری سخنی می گفتیم و ... رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، می فرمود: ﴿أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ آیا الله و آیات الله و پیامبرش را استهزا می کردید؟! و چیزی دیگر نمی گفت, فقط همین را تکرار می کرد.

مقتضای توحید، تسلیم شدن، پذیرفتن، تعظیم و پیروی است. اما مسخره و به شوخی گرفتن قرآن و پیغمبر و هر چیزی که متعلق به الله –جل جلاله– باشد، منافی با توحید و ناقض آن است. باید دانست که استهزا به خدا و پیغمبر و قرآن و اسلام، کفر اکبر است و انسان را از دایرۀ اسلام خارج می سازد.

البته اگر کسی پاره ای از مسایل دینی را که بعضی آنها را وارونه مطرح می کنند، به شوخی بگیرد و مثلا بگوید: اینهم شد اسلام! کافر نمی شود. اگر او مطلقاً از اسلام انتقاد نکرده بلکه همان اشخاص و همان مسایلی را که به اشتباه در جملۀ مسایل دینی محسوب شده اند، انتقاد کرده است. ولی اگر دین اسلام و احکام اسلام را مسخره کرده باشد در این صورت کفر است.

﴿أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ﴾ این آیه بیانگرآن است که هر که آیات خدا و پیامبر و شریعتش را به باد مسخره و شوخی بگیرد، کافر می شود. و عذر و بهانه ای هم پذیرفته نمی شود که مثلا بگوید: ما داشتیم شوخی می کردیم.

و این آیه در مورد منافقین نازل گردید زیرا اهل توحید، به هیچ وجه چنین عملی مرتکب نخواهند شد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ مسألۀ خیلی مهم اینکه شوخی گرفتن مسائل مربوط به الله و شریعت کفر محسوب می شود.

2ـ فرق نمی کند که گوینده چه کسی باشد.

3ـ فرق میان سخن چینی و نصیحتی که برای الله باشد.

4ـ فرق عفو و گذشت مورد پسند الله و سرزنش و سخت گیری، دشمنان الله.

5ـ غیر موجه بودن برخی عذرها.

باب چهل ونهم

در مورد ارشاد باریتعالی که می فرماید:

﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ [فصلت:50]

ترجمه: و اگر ما به چنین انسانی، بدنبال زیانی که بدو رسیده است، از سوی خود، مرحمتی روا داریم، گستاخانه خواهد گفت: این حق من است. و اصلاً گمان نمی برم که قیامتی در کار باشد. و اگر (فرضاً) من به سوی پروردگارم

برگردم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی خواهم بود. (خداوند می گوید:) ما کافران را مسلماً از کارهائی که کرده اند، آگاه خواهیم کرد. و حتماً عذاب سخت و زیادی را بدیشان می چشانیم.

مجاهد، در تفسیر ﴿هذا لي﴾ می گوید: یعنی این، در مقابل عمل و شایستگی من می باشد.

ابن عباس می گوید: یعنی از جانب خودم می باشد.

و قتاده در تفسیر، ﴿إنما أوتيته على علم عندي﴾ [قصص:78] ترجمه:آنچه به من داده شده است, به این خاطر است که من، به راه های کسب و کار، علم و آگاهی داشته ام.

وبعضی گفته اند: یعنی چون الله، علم داشته که من شایستۀ اینها هستم، به من بخشیده است. و این همان سخن مجاهد می باشد که در تفسیر این جمله گفته اند: یعنی بخاطر شرف و بزرگواری به آن دست یافته ام.

و از ابوهریره –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ:فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ, قَالَ: الإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ هُوَ شَكَّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الأَبْرَصَ وَالأَقْرَعَ, قَالَ:أَحَدُهُمَا الإِبِلُ وَقَالَ الآخَرُ الْبَقَرُ فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعَرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقَرُ قَالَ:فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلا وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَعْمَى, فَقَالَ:أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ, قَالَ:يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ

قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ: لَهُ إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ: لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ:إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ فَقَالَ:أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (متفق عليه)

ترجمه: خداوند خواست که سه نفر از بنی اسرائیل راکه یکی مبتلا به بیماری پیس و دیگری کچل و سومی نابینا بود، آزمایش بکند. برای این منظور فرشته ای را نزد آنان فرستاد. فرشته، نخست نزد کسیکه مبتلا به بیماری پیس بود، آمد و گفت: چه دوست داری؟ گفت: دوست دارم دارای رنگ و پوست زیبائی باشم و از بیماری که مردم مرا بخاطر آن، زشت می دانند، بهبود یابم. فرشته دستی بر سر و صورت او کشید. بیماریش از بین رفت و دارای رنگ و پوست زیبا شد.

آنگاه از او پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: شتر و یا گاو (راوی شک دارد).

به او شتر ماده و آبستنی داد و گفت: خدا آنرا برایت برکت دهد.

سپس نزد کچل، رفت و از او پرسید: محبوبترین آرزویت چیست؟ گفت: دوست دارم که موهای زیبائی داشته باشم و از آنچه که مرا در انظار مردم، زشت کرده است نجات یابم. فرشته دستی بر سرش کشید، بیماریش بر طرف شد و دارای موهای زیبائی گردید. فرشته پرسید:چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گاو و یا شتر (راوی شک دارد). فرشته به او گاو ماده و آبستنی داد و برایش دعای برکت نمود و نزد نابینا رفت. پرسید: که بهترین آرزویت چیست؟ گفت: اینکه خدا، روشنائی چشمانم را به من برگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چهره اش کشید، خداوند روشنائی چشمانش را برگردانید.

آنگاه از او پرسید: چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گوسفند. فرشته به او گوسفندی آبستن داد و برایش دعای برکت نمود.

خلاصه اینکه پس از مدتی، در اثر زاد و ولد شتر و گاو و گوسفند، وضع بجائی رسید که اولی دارای درّه ای پر از شتر و دومی دارای درّه ای پر از گاو و سومی دارای درّه ای پر از گوسفند شدند.

سپس فرشته، با همان قیافه نزد اولی رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر هستم و از ادامۀ سفر باز مانده ام. و راه رسیدن به مقصد برایم بوسیلۀ الله و سپس بوسیلۀ شما مقدور است. بخاطر کسیکه به تو رنگ و پوست زیبا و مال عنایت کرده، به من شتری بده تا بوسیلۀ آن به راه ادامه بدهم. مرد گفت: مخارج من سنگین است (نمی توانم این کار را بکنم) فرشته گفت: من شما را می شناسم، مگر تو همان کسی نیستی که مبتلا به بیماری پیس بودی و مردم تو را زشت می دانستند و چیزی در بساط نداشتی؟ آنگاه خداوند، اینهمه مال را در اختیارت گذاشت؟!گفت خیر. من اینها را از پدرانم به ارث برده ام. فرشته گفت: اگر دروغ می گوئی، خداوند تو را به همان حالت اول بر گرداند. سپس نزد کچل

رفت و به او نیز همان چیزی را که نزد اولی گفته بود گفت. او نیز برخورد مشابهی کرد. فرشته گفت: اگر دروغ می گوئی، خداوند، تو را به حالت اول برگرداند.

آنگاه نزد نابینا رفت و همان سخنان قبلی را نزد او گفت. نابینا گفت: من مردی نابینا بودم، خداوند، بر من منت نهاد و چشمانم را به من باز گرداند. هر چه از مالم می خواهی بردار و هر چه می خواهی برای من بگذار. سوگند به خدا که امروز هر چه از مالم به نام الله برداری، آنرا از تو نگیرم. فرشته گفت: مالت را برای خود نگهدار. شما مورد آزمایش الهی قرار گرفتید، خدا از تو راضی و از همراهانت ناراضی شد.

﴿هذا لي﴾ طبق تفسیر مجاهد یعنی اینکه این مالها از آن خودم می باشد و از طرف الله –جل جلاله– نیستند. یا اینکه از طرف الله می باشند ولی بخاطر شایستگی ای که در من بوده، مستحق آنها شده ام پس هر دو صورت، مردود می باشند زیرا بیانگر غرور کسی است که چنین می پندارد. هم آنکه نعمتها را از آن خود می داند و آنها را به خدا نسبت نمی دهد و هم آنکه نعمتها را به خدا اختصاص می دهد ولی خود را بخاطر شایستگی هائی، مستحق آنها می داند.

گر چه فعل بنده در کسب و کار تأثیر دارد، ولی نهایتاً همه چیز به فضل و بزرگواری الله، بر می گردد. و فضل خدا شامل کسی می شود که خدا بخواهد.

﴿إِنَّمَا أُوتِيتُه عَلَى عِلمٍ﴾ طبق تفسیر قتاده، یعنی: چون من به راه کسب و کار و امور اقتصادی واقف بودم، اینها را بدست آورده ام. چنانکه بسیاری از تجار و

صاحبان صنعت و پست و منصب، چنین ادعا می کنند, در حالی که شایسته است، در اینگونه نعمتها، خود را ممنون فضل و بخشش پروردگار بدانند.

شیخ، پس از ارائه آیه و تفسیر آن، حدیث طویل و معروف آن سه نفر را ذکر کرد که خداوند، آنها را شفا بخشید و مال و نعمت فراوان به آنها عطا نمود ولی دیری نگذشت، که دو تن از آنان، دچار غرور و فراموشی شدند و بجای نسبت دادن نعمتها به الله، آنها را به خود و پدران خود، نسبت دادند. و اما نفر سوم، نعمتها را به خدا نسبت داد و خداوند، نیز به او پاداش خوبی داد و نعمتهایش را بر او مستدام داشت و آن دو نفر دیگر را مجازات نمود و نعمتهایش را از آنان پس گرفت.

و خدا دارای فضل و بخشش است. نعمتهایش را برای هر که بخواهد، مستدام می دارد واز هر که بخواهد، پس می گیرد. و از اسباب مستدام داشتن نعمتها اینست که انسان، پروردگارش را تعظیم بکند و بداند که نعمتها، از فضل و بخشش اویند. و علامت کمال توحید اینست که انسان خود را محتاج به الله بداند نه اینکه خود را شایسته و طلبکار بداند. بلکه الله مستحق تشکر و تجلیل از طرف بندگانش می باشد. و باید بندگان، همواره او را بخاطر داشته باشند و نعمتها را از جانب او بدانند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ فصلت.

2ـ تفسیر جملهٔ: ﴿ليقولن هذا لي﴾. [فصلت:50]

3ـ تفسیر جملهٔ: ﴿إنما أوتيته على علم﴾. [قصص:78]

4ـ عبرتهای پند آموز در این داستان شگفت آمیز.

باب پنجاه
در مورد سخن پروردگار که می فرماید:

﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَاآتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُون﴾ [اعراف: 190]

ترجمه: پس وقتی که به آن دو، فرزند سالمی داد، آنها در آنچه به آنها داده بود، برای او شریک ساختند. پس الله از آنچه آنها با او شریک می کنند، بلند و بالاست.

ابن حزم گفته است: علماء اتفاق نظر دارند که نامگذاری با کلمۀ «عبد» وقتی نسبت آن به غیر الله باشد حرام است. جز نام عبدالمطلب.

و از ابن عباس در تفسیر این آیه، آمده است که وقتی «حوا» حامله گردید، ابلیس نزد آنان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اکنون نیز سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندتان را «عبد الحارث» بگذارید و گرنه برای او شاخهائی همچون شاخهای بز کوهی، درست می کنم که شکمت را پاره بکند و چنین و چنان می کنم و تهدید کرد. آنها نپذیرفتند. فرزندشان مرده بدنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزد آنان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند. فرزندشان مرده بدنیا آمد. بار سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار کرد. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. بخاطر همین است که خداوند، فرمود: ﴿جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾ آنها برای الله در چیزی که به آنها داده بود، شرکائی، ساختند. (ابن ابی حاتم با سند صحیح).

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین نوشته است: اینجا شریک ساختن در حرف شنوی بود نه در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿**لئن آتيتنا صالحاً**﴾ [أعراف:189] آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان بجای انسان، در شکل چیزی دیگر متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری و سعید و مسیب و دیگران بیان شده است.

ابن حزم می گوید: علما اتفاق نظر دارند که استفاده از کلمۀ عبد، در نامها، بصورت اضافه کردن آن به غیر الله، حرام است. زیرا در آن ضمن اینکه خلاف واقع گفته شده است، نوعی بی ادبی نسبت به الله می باشد. زیرا فقط او رب و معبود است.

اما اینکه ابن حزم گفت: «**حاشا عبدالمطلب**» و این سخن بعضی از علما است، سخنی غیر صحیح و استدلالی بی موجه است. زیرا فرمایش رسول الله –صلی الله علیه وسلم– که فرمود:«**أنا ابن عبدالمطلب**» تأیید این نام نیست بلکه جنبۀ اخباری دارد که رسول الله ρ، به مخاطب گفت: که من فرزند کسی هستم که نامش عبد المطلب است. و در خبر رسانی، مجال این چیزها وجود دارد. و اما اینکه برخی از اصحاب نیز، عبد المطلب نام داشتند، باید گفت نام آنها المطلب بود، اما از آنجا که «عبد المطلب» نامی معروف بود، آنها را نیز به خطا، عبد المطلب، گفته اند.

اما در مورد داستان آدم و حوا باید بگوییم: که اکثر علمای سلف، همین عقیده را دارند که این داستان مربوط به آدم وحوا می باشد.

﴿**صالحاً**﴾ یعنی از نظر خلقت سالم باشد و هم اینکه در آینده، باعث نفع رسانی به آنها بشود.

مراد از ﴿**شركاء**﴾ اینست که آنها سخن شیطان را پذیرفتند و اسم فرزند شان را، عبد الحارث گذاشتند. و مراد از حارث، شیطان است. و اینبار نیز آنها را فریب داد. چنانکه رسول الله –صلى الله عليه وسلم– فرموده است:«خَدَعَهُمَا مَرَّتَين» یعنی: شیطان آنها را دو بار فریب داد. و بدینصورت آدم و حوا که قرار بود فقط از خدا اطاعت بکنند، حرف شیطان را قبول کردند. و این در اصطلاح قرآن، شراکت نامیده شد. البته این نه شرك اکبر است و نه اصغر بلکه گناه صغیره ایست، که از آنها انجام گرفت. و از پیامبران چنین گناهان صغیره، سر می زد ولی آنها، متوجه شده و به خدا پناه بردند. جایگاهشان، بعد از رجوع به خدا، از آنچه که بود بالاتر می رفت.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ حرمت اضافه کردن کلمۀ عبد، در نامها به غیر الله.

2ـ تفسیر آیۀ سورۀ اعراف.

3ـ همین نام گذاری بدون، قصد، شرك نامیده است.

4ـ داشتن فرزند سالم، چه پسر و چه دختر، از جانب خداوند نعمتی است.

5ـ گذشتگان نیك، فرق میان شرك در طاعت و فرمانبرداری و شرك در عبادت را بیان داشته اند.

باب پنجاه و یکم

در مورد این فرمایش الله -جل جلاله-

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [اعراف: 18]

ترجمه:و برای خدا است نامهای نیک، پس او را با آنها بخوانید. و رها کنید کسانی را که در مورد نامهای الله به انحراف می روند.

ابن ابی حاتم نظر ابن عباس را در این مورد اینگونه نوشته است: ﴿يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ یعنی شرک می ورزند. همچنین از ایشان منقول است که در تفسیر آن گفته است: اسم بت «لات» را از إله و «عزّا» را از عزیز گرفته اند.

و از اعمش در تفسیر آن آمده که :‹‹يُدخِلونَ فِيها ما لِيسَ مِنها››. یعنی در نامهای الله، اضافه می کنند.

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ لام، معنی استحقاق را می دهد یعنی الله دارای نامهای ویژه و بی نهایت زیبا می باشد که فقط او شایستهٔ آنهاست نه کسی دیگر.

﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾ کلمهٔ امر است. و هدف از دعا در اینجا ستایش و عبادت و هم سؤال و خواستن می باشد. ما متوسل به نامهای زیبای الله می شویم و او را ستایش می نمائیم و نیازهای خود را از او می خواهیم.

﴿بها﴾ یعنی بوسیلهٔ و با توسل به آنها ﴿وذروا﴾ یعنی بگذارید. و این، بیانگر آنست که باید انسان مؤمن و موحد، از کسانی که درنامهای الله، دچار انحراف شده اند، دوری بکند.

﴿يلحدون﴾ الحاد یعنی انحراف از حق و حقیقت. از جمله انحراف در اسماء الله، اینست که معبودان باطل به نامهای او، نامگذاری بشوند چنانکه مشرکین، بتان خود را ‹‹**لات و عزّا**›› نامیدند که مشتق از نامهای الله؛ «إله و عزیز» بودند.

همچنین از جمله انحرافات آنست که برای او فرزندی قرار داده شود، چنانکه نصارا این کار را کردند. همچنین انکار اسماء و صفات الله یا انکار برخی از آنها نیز الحاد و انحراف به شمار می رود چنانکه افراطیون جهمیه، این کار را کردند و منکر سایر نامها و صفات الله شدند جز صفت وجود و موجود.

و نوعی دیگر از الحاد و انحراف، تأویل و تغییر نامها و صفات الله بـه معـانی غیر حقیقی آنها، می باشد چنانکه معتزله و اشاعره و ماتریدیان و گروهای دیگر، مرتکب چنین چیزی شدند. این در حالی است که سلف صـالح امـت بـه اتفـاق، معتقد بودند که باید نامها و صفات الله را بدون تأویل و تحریف پذیرفت.

پس در کل، برخی از الحاد و انحراف، کفر و برخـی دیگـر ماننـد تحریـف بدعت است.

آنچه در این باب بیان شد:

1ـ اثبات اسماء الله.

2ـ نامهای الله، موصوف به حسنی(نیکو) هستند.

3ـ دستور به اینکه خدا را با آن نامها بخوانیم.

4ـ ترک انسانهای جاهلی که در نامهای الله، دچار انحراف شده اند.

5ـ تفسیر الحاد در اسماء خدا.

6ـ وعید کسیکه مرتکب چنین الحادی بشود.

باب پنجاه و دوم

ممنوعیت گفتن السلام علی الله

از ابن مسعود –رضی الله عنه– روایت است که می گوید: ما وقتی بـا رسـول الله –صلی الله علیه وسلم–، نماز مـی خوانـدیم: مـی گفتـیم: ‹‹السلام علی الله من عباده, السلام علی فلان و فلان ...›› یعنی سلام بر الله و سلام بـر فلانـی و فلانـی

آنگاه رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، ما را از گفتن: السلام علی الله، منع کـرد و فرمود: ‹‹فإن الله هو السلام›› یعنی خود او سلام است. (بخاری)

سلامتی و عافیت چیزی است که بندگان نیازمند آن می باشند و باید آنرا از الله بخواهند. و چون خدا غنی و بی نیاز است، لازم نکرده کسی برای او سـلامتی بطلبد. و اگر کسی چنین کند، در توحیدش نقص وارد مـی گـردد. خداونـد مـی فرماید: ﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ یعنی ای مردم، شما فقیران دربار خدائید و خدا بی نیاز و ستوده است.

ابـن مسـعود مـی گویـد: مـا، در ابتـدا مـی گفتـیم: ‹‹السلام علی الله›› و بدینصورت بگمان خود، عرض ادب می کردند. زیرا سلام و احوالپرسـی نـوعی عرض ادب نسبت به یکدیگر بود و آنان همین اصطلاح را در مورد الله بکار مـی گرفتند. پس هدف آنان درست بود ولی این کلمه از نظر معنی شایسـتهٔ الله نبـود. و با توجه به سایر اسماء و صفات و همچنین، نظر به اینکه ایشان پروردگـار همـه است، استعمال چنین کلمه ای نسبت به الله نوعی بی ادبی تلقی می شود. از اینرو، رسول الله –صلی الله علیـه وسـلم- ، آنهـا را متوجـه سـاخت و از گفـتن آن، منـع فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر معنی سلام.

2ـ سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.

3ـ نباید آنرا در مورد الله بکار برد.

4ـ بیان علت این ممنوعیت.

5ـ آگاه ساختن به تحیت و سلامی که شایستهٔ الله نیست.

باب پنجاه و سوم

در مورد گفتن «اللّهم اغفِرلی إن شئت» بار الها! اگر خواستی، مرا ببخش

از ابوهریره –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «لا يَقُول أَحَدُكُم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ. لِيَعْزِمْ المسألة فَإِنَّ اللَّهَ لا مُكْرِهَ لَهُ». (بخاري).

و لمسلم: «وَلْيُعَظِّمِ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَتعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاه».

ترجمه: (وقت دعا) نگوئید: بار الها اگر خواستی، مرا ببخش و اگر خواستی بر من رحم کن. بلکه باید دعا را جدّی گرفت. زیرا کسی نمی تواند خدا را مجبور به چیزی سازد و در روایت مسلم چنین آمده که باید در هنگام طلب و امید از خدا چیزهای بزرگ و زیاد را درخواست کنید. زیرا خدا هر چه ببخشد، احساس نمی کند که چیز بزرگ و زیادی داده است.

خواستن به شیوهٔ فوق، بیانگر این مطلب است که طلب کننده، نیاز چندانی ندارد و از اینرو با بی نیازی و تکبر و بدون اینکه خود را کوچک بکند، می گوید: بار الها! اگر خودت می خواهی مرا ببخش و بر من رحم بکن، و چنین درخواستی با سرشت توحیدی و آنچه که واجب است بنده نسبت به مقام شامخ ربوبیت و عبودیت الله، بجا آورد، در تضاد می باشد. انسان، باید ابراز نیاز کرده،

و بداند که چاره ای جز اینکه عفو و بخشش و فضل و کرم الله شامل حالش باشد، ندارد.

از اینرو رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، حتی شیوۀ خواستن را به ما آموزش داده اند. و گفته اند: در خواستن از الله، اصرار ورزید، دست توقع را بالا بگیرید. و ضمناً اینرا نیز گفته است که کسی نمی تواند با قلدری و احساس بی نیازی و با زر و زور، چیزی از خدا بگیرد. بلکه با فروتنی و تواضع باید از خداوند در خواست و طلب کرد.

اما اینکه رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، در عیادت بیماران می گفت: «طهور إن شاء الله» دعائی نبود که کسی خیال کند رسول الله –صلی الله علیه وسلم–، دعا را به مشیئت الله، وابسته کرده اند. بلکه این جمله، خبری است یعنی: اگر خدا بخواهد، باعث پاکسازی خواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از استثنا در دعا.

2ـ بیان علت نهی.

3ـ فرمایش رسول الله –صلی الله علیه وسلم- که فرمود: «لیعزم المسألة» یعنی در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.

4ـ همچنین فرمود: در دعا، توقع و طلب را باید بالا، گرفت.

5ـ بیان علت توقع و طلب زیاد از الله.

باب پنجاه و چهارم

نباید. غلام و کنیز خود را با عبارت «عبدی و أمتی» (بنده من. کنیز من) صدا کرد

از ابو هریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ وَلْيَقُل: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي, أَمَتِي وَلْيَقُلْ فَتَايَ, فَتَاتِي, غُلَامِي». (مسلم)

ترجمه: هیچ کس از شما به غلامش نگوید: برای پروردگارت غذا بیار یا آب وضو فراهم کن. بلکه بگویند: آقا و سرور. همچنین، غلامان و کنیزان خود را با کلمۀ «**عبد**» و «**أمه**» صدا نکنید بلکه با کلمات «فتا و فتات» (یعنی پسر جوان، دختر جوان و هم بمعنی غلام و کنیز می باشد) و با کلمۀ غلام، صدایشان بکنید.

علت نهی، مشخص است. بی تردید بشر، عبید و بندگان الله، می باشند. واین عبدیت حقیقی چه قهراً و چه بالاختیار، حاصل است. زیرا فقط او پروردگار و متصرف است نه کسی دیگر.

بنابراین اگر کسی بگوید: عبدی و امتی، در واقع چیزی را که به خدا اختصاص دارد، به سوی خود نسبت داده است. که چنین چیزی، بی ادبی نسبت به الله محسوب می شود و نزد اکثر علما، نا جایز و نزد بعضی مکروه است.

«لايَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ» یعنی به خود لقب «ربوبیت» ندهید. و این نهی، نزد برخی برای تحریم است و نزد بعضی برای کراهیت است. و قول صحیح این است که جایز نمی باشد, بحر حال کسیکه می خواهد رعایت ادب بکند، باید از اینگونه القاب بپرهیزد. گرچه اضافه نمودن «رب» به سوی چیزی دیگر مانند: رب الدار و غیره اشکالی ندارد.

همچنین است حال کلمات: عبد و أمه، زیرا عبودیت مطلق از آن الله می باشد. و در پایان،کلمات سید و مولا را که تقریباً بمعنی آقا و سرور می باشند، عنوانی برای صاحبان و کلمات «فتی و فتات» و غلام را عنوانی برای خدمه ها پیشنهاد فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از گفتن: «**عبدی و أمتی**» (یعنی بندۀ من).

2ـ غلام به صاحبش نگوید: ربّی (پروردگار یا ارباب من). و برای غلام گفته نشود: به اربابت غذا بده.

3ـ صاحبان به غلامان خود بگوید: فتای و فتاتی و غلامی (غلام من ـ کنیز من).

4ـ غلامان به صاحبان خود بگوید: سیدی و مولای (آقای من).

5ـ رعایت شئون توحید حتی در کلمات و الفاظ.

باب پنجاه و پنجم

کسیکه بواسطۀ نام الله چیزی می خواهد باید به او داد

از ابن عمر روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «مَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ فَأَعْطُوهُ وَمَنِ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فَأَعِيذُوهُ وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا؛ فَكَافِئُوهُ, فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ؛ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ». **(ابوداود ونسائي با سند صحيح)**

ترجمه: هر کس بخاطر الله، خواستار پناهندگی شد، او را پناه دهید. هر کس بخاطر الله، چیزی خواست به او بدهید. هر کس، شما را دعوت کرد

بپذیرید. هر کس به شما نیکی کرد، جواب نیکی اش را بدهید. اگر نتوانستید، برایش آنقدر دعا بکنید که به گمان خود، حقش را ادا کرده باشید.

اگر کسی چیزی خواست و نام الله -جل جلاله- را واسطه قرار داد، بخاطر تعظیم نام الله نباید، خواستهٔ او را رد کرد. شیخ الاسلام ابن تیمیه و بسیاری از علما، می گویند: رد کردن سائلی که به نام الله ، چیزی و یا کمکی بخواهد و در توان شما باشد، حرام است. و اگر از چند نفر، به نام الله، سؤال کرد، مستحب است که یکی بپذیرد. و حتی گفته اند: اگر در اثر گمان غالب چنین بنظر می رسید سائل دروغ می گوید، باز هم پذیرفتن سخنش بخاطر نام اللهI، مباح است.

و اگر کسی به نام الله، پناهندگی خواست، به او پناه داده شود. زیرا بزرگتر از نام الله -جل جلاله- چیزی وجود ندارد که کسی به آن پناهنده بشود.

و فرمود:«دعوت را بپذیرید». مراد از این دعوت، دعوت ولیمه می باشد اما پذیرفتن سایر دعوتها، مستحب است.

و افزود که اگر کسی به شما نیکی کرد، شما نیز در جواب، به او نیکی بکنید. تا ضمن بر قراری اخوت و محبت، احساس حقارت و کوچکی کنید. و اگر چیزی در بساط نداشتید که جواب نیکی او را بدهید، برایش آنقدر دعا بکنید که قلباً مطمئن باشید که حق وی را ادا کرده اید. و اینها از جمله مسائلی است که جز اهل اخلاص و توحید، کسی دیگر، متوجه آنها نمی شود. خداوند ما و شما را جزو آنها بگرداند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ پناه دادن به کسیکه به نام الله پناه می خواهد.

2ـ پذیرفتن خواستهٔ کسیکه به نام الله چیزی بخواهد.

3ـ پذیرفتن دعوت.

4ـ پاداش دادن در جواب نیکی.

5ـ دعا نیز نوعی پاداش است برای کسیکه چیزی دیگر در بساط ندارد.

6ـ دعا بقدری باشد که دعا کننده به این نتیجه برسد که پاداش آن شخص را داده است.

باب پنجاه و ششم
به نام الله فقط، بهشت را باید خواست

از جابر -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لايُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلا الْجَنَّةُ». (ابوداود)

ترجمه: با واسطه قرار دادن وجه الله (خاطر الله) نباید چیزی جز بهشت، طلبید.

یعنی نام و صفات الله بقدری گرانبها می باشند که نباید بوسیلهٔ آنها هر چیزی را بخواهیم بلکه شایسته است که در طلب با ارزشترین نعمتها که بهشت باشد از آنها استفاده کنیم.

«وجه» در اصل یعنی چهره. و این یکی از صفات خدا است. پس او دارای چهره ایست لایق به خود. و معنی کامل و کیفیت آنرا فقط خودش می داند و بس. و ما این صفت را با این دو شرط ثابت می کنیم: یکی اینکه باعث

تعطیل و تخلیه کلمه از معنی واقعی نباشیم و دوم اینکه او را در هیچ یک از صفات با مخلوق تشابه نکنیم. چنانکه خود، فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [شوري:11] ترجمه: هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست.

این بحث بیانگر تعظیم صفات الله می باشد که از لوازم توحید به شمار می آید. از آنجا که اسماء و صفات الله بسیار بلند و با عظمت اند، پس باید بوسیلهٔ آنها بهشت را طلبید. نه چیزی دیگر را.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از اینکه به نام الله، جز همان مطلوب با ارزش و نهائی، چیز دیگری خواسته شود.

2ـ اثبات صفت وجه (چهره) برای الله.

باب پنجاه و هفتم

بحث کلمهٔ «لو» (اگر)

ارشاد باریتعالی است: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾ [آل عمران: 154]

ترجمه: می گویند: اگر ما ذره ای اختیار در این مسأله می داشتیم، در اینجا کشته نمی شدیم.

و در جائی دیگر می فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا﴾ [آل عمران:168]

ترجمه: آنان (منافقین) کسانی هستند که نشستند (و از جنگ کناره گیری کردند) و به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند، کشته نمی شدند.

و از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلا تَعْجَزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كذا, كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ, قُلْ: قَدَّرَ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ (لَوْ) تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». (مسلم)

ترجمه: به آنچه که برایت منفعت دارد، حریص باش. و از خدا کمک بگیر و ناتوان مباش. و اگر دچار مصیبتی شدی، مگو: اگر چنین می کردم، چنان می شد و ... بلکه بگو: تقدیر الهی چنین بود و او هر چه بخواهد، انجام می دهد. زیرا کلمۀ «لو» (اگر) دروازۀ امور شیطان را باز می کند.

این بحث را مصنف بخاطر آن مطرح کرد که بسیاری از مردم در تقدیر الهی دچار تردید می شوند. و خیال می کنند که اگر فلان کار را نمی کردیم چنین نمی شد. در حالی که همۀ کارها و نتایج آنها، در اثر تقدیر الهی و طبق صلاحدید وی، صورت می گیرند. بنابراین استفاده از کلمۀ «لو» (اگر) برای اموری که گذشته است، جایز نمی باشد. و از خصلتهای نفاق به شمار می رود.

اما برای اموری که قرار است در آینده انجام بشود می توان از آن استفاده کرد. بشرطیکه برای امر خیر و به امید کمک الله، بکار گرفته شود نه در امور شر و بدون چشم امید به کمک الله.

در حدیث ابوهریره -رضی الله عنه- نیزبه انجام کارهای منفعت آمیز و طلب کمک از الله، امر شده و از عاجزی و تنبلی منع شده است. و در پایان از

کار برد کلمۀ «لو» بوقت مصیبت، نهی شده. زیـرا ایـن کلمـه، قلـب را ضـعیف و انسان را عاجز می نماید.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر دو آیۀ آل عمران.

2ـ نهی از گفتن کلمۀ «لو» (اگر) پس از مصیبت.

3ـ بیان علت نهی، اینکه، دروازۀ امور شیطانی(مثل عداوت و دشمنی) را باز می کند.

4ـ راهنمائی به گفتن سخنان نیک.

5ـ امر به اینکه به اعمال منفعت آمیز باید حریص بود و از خدا کمـک بایـد گرفت.

6ـ نهی از تنبلی و ناتوانی.

باب پنجاه و هشتم

نهی از فحش دادن و ناسزا گفتن باد

از ابی بن کعب –رضی الله عنه- روایت است که رسول الله –صـلی الله علیـه وسلم- فرمـود: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ, وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ». (صححه الترمذي)

ترجمه: باد را فحش ندهیـد، اگـر چیـز نـاگواری از آن دیدیـد. ایـن دعـا را بخوانید:« اللهم ..» بار الها ! ما خیـر ایـن بـاد و خیـر آنچـه در آن هسـت و خیـر

مأموریتی را که دارد می خواهیم و از شرّ این باد و از شر آنچه در آن هست و از شر مأموریتی که دارد، به تو پناه می بریم.

ناسزا گویی به باد، همچون ناسزاگوئی به زمانه است و در واقع برمی گردد به کسیکه باد در اختیار و تصرف او است که آنهم کسی جز الله -جل جلاله- نمی باشد. پس نهی، در اینجا تحریمی است و هر گونه فحش و ناسزاگوئی به باد، حرام می باشد. البته اگر گفته شود: باد خیلی تند یا ویرانگر بود، فحش به حساب نمی آید بلکه اینها اوصاف و حقایقی است که باد به آنها موصوف بوده است. و از دعائی که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، به ما، آموخت نتیجه می گیریم که باد کاملاً در تصرف خدا و به اختیار اوست و به هر سو که بخواهد آنرا می فرستد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ نهی از فحش دادن باد.

2ـ روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهدۀ چیز ناگوار.

3ـ اینکه باد مأموریت دارد.

4ـ باد گاهی مأموریت به کار خیر و گاهی به کار شر دارد.

باب پنجاه و نهم

در مورد این سخن الله -سبحانه وتعالی که می فرماید:

﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لاَ يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ مَا

قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾. [آل عمران: 154]

ترجمه: دربارۀ خدا، پندارهای نادرستی، چون پندارهای زمان جاهلیت، داشتند. می گفتند: آیا چیزی از کار، نصیب ما می شود. بگو: همۀ کارها، در دست خدا است. در دل خود چیزهائی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند. می گویند: اگر کار، بدست ما بود، در اینجا کشته نمی شدیم. بگو: اگر داخل خانه هایتان هم بودید، آنان که کشته شدن در سرنوشتشان بود به قتلگاه خود می آمدند، تا خداوند آنچه را که در سینه ها دارم بیازماید و تا آنچه را که در دلها دارید خالص بگرداند و خدا بدانچه در سینه ها دارید آگاه است.

و در جائی دیگر ارشاد می فرماید: ﴿الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [فتح: 6]

ترجمه: مشرکینی که به خدا، گمان بد می برند. بلای فراگیر، بهرۀ ایشان باد.

ابن قیم در تفسیر آیۀ اول می گوید: سوء ظنی که در اینجا به آن اشاره گردید، متعلق به منافقین است. آنها گمان می کردند، که خدا، پیامبرش را یاری نمی رساند. و بزودی دعوت رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، از هم خواهد پاشید. هم حکمت الله را انکار می کردند و هم تقدیر را و هم اینرا که خدا، به پیامبرش یاری خواهد داد و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد نمود. و این پندار در مورد الله و با حکمت و وعده های او، سازگاری ندارد. زیرا گمان به اینکه خدا، باطل را بگونه ای غالب می گرداند که ریشه های حق را بکلی بخشکاند یا اینکه منکر حکمت و قضا و قدر الهی بشود معتقد باشند که در تغییر

و تحول و جریانات عالم، فقط اراده و مشیئت خدا بدون حکمت و مد نظر داشتن مصالح، وجود دارد، همان گمانی است که کافران نسبت به الله، داشتند.

﴿فَذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ النَّارِ﴾ یعنی اینست گمان کافران، و برای کافران نابودی است در آتش دوزخ.

امروز بیشتر مردم، در مسایل و حوادثی که اتفاق می افتد، در مورد الله سوء ظن پیدا می کنند و از این بیماری در امان نخواهد بود مگر کسیکه و اقعاً الله را با اسما و صفاتش بشناسد و بداند که کارهایش از حکمت و مصلحت قوی سرچشمه می گیرند.

در اذهان مشرکین، چنین وسوسه می شد که کارهای خدا، از روی حساب و حقانیت انجام نمی گیرد بخاطر همین می گفتند: ﴿هَلْ لَنَا مِنْ الأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾ و این سخنشان نوعی اعتراض بر خدا و انکار حکمت و تقدیر وی بود.

بسیاری از مردم، خود را مسلمان قلمداد می کنند، اما چون در مورد خدا و اسما و صفاتش، علم و آگاهی کافی ندارند و در مورد صبر و پاداش بزرگ آن، چیزی نمی دانند، به همان بد گمانیهای جاهلی نسبت به خدا، دچار می شوند.

و اگر شما، اوضاع اعتقادی مردم را بررسی کنید در خواهید یافت که از تقدیر، شِکوه و گلایه دارند و خود را سرزنش می کنند که باید چنین و چنان می کردیم. و از بود و نبود، می گویند. و ...

و اکنون بدرون خود، نظری بینداز و ببین اوضاع خودت چطور است؟ آیا از این نوع بیماریها سالم هستی؟ شاعر چه خوش سروده است:

اگر از آن(بدگمانی نسبت به الله) نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته ای

و اگر نه، من تو را نجات یافته، نمی بینم

از لوازم کمال پروردگار در ربوبیت و اسـماء و صـفات، اینسـت کـه هـیچ کاری بدون حکمت، انجام نمی دهد. و حکمت عبارت است از تنظـیم اشـیاء و احوال بر حسب نتایج بسیار عالی. از اینرو بر بندگان واجب اسـت کـه گمانهـای خود را نسبت به پروردگارشان نیک بدارند. و بدانند که هر کار، مطابق حکمـت و عدل و رحمت کاملی صورت می گیرد. و به هیچ وجه نسبت بـه خـدا، گمـان بد نداشته باشـند. زیـرا چنـین گمـانی نسـبت بـه خـدا، نقـص در کمـال آن ذات کبریائی محسوب می شود. که یقیناً خداوند از چنین نواقصـی مبـرّا مـی باشـد. و چنین گمانی نسبت به الله، منافی با توحید و با کمال توحید است.

پس می طلبد که انسان مسلمان، اسما و صفات الله را آموزش ببیند و قلـبش را نسبت به خدا پاک بگرداند و بر او اعتماد داشته باشد که خداوند حق اسـت و کارهایش از روی حسـاب و حقیقـت اسـت. ایـن حسـن ظـن واعتقـاد را بوقـت مصیبتهای بزرگ نیز، محفوظ داشته باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر آیۀ سورۀ آل عمران.

2ـ تفسیر آیۀ سورۀ فتح.

3 ـ خبر دادن به اینکه سوء ظن انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.

4ـ از سوء ظن به خدا، نجات پیدا نمی کند مگر کسیکه واقعاً خدا را با اسما و صفاتش بشناسد.

باب شصتم

حکم انکار تقدیر الهی

ابن عمر می گوید: سوگند به کسیکه جان من در دست اوست که اگر یکی به اندازه کوه احد، طلا داشته باشد و همه را در راه خدا، انفاق بکند، تا به مسألة قدر، ایمان نیاورده باشد، از او پذیرفته نخواهد شد. زیرا رسول الله -صلی الله علیه وسلم-،فرمود: «الإيمان أن تؤمن بِالله ومَلائكتِه وكُتُبِه ورُسلِه واليُوم الآخِر وتُؤمن بِالقَدر خيره وشرّهِ » (مسلم).

ترجمه: ایمان، عبارت است از اینکه به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش و به روز واپسین و به خیر و شر تقدیر، ایمان داشته باشی.

و از عباده بن صامت -رضی الله عنه- روایت است که به فرزندش گفت: ای پسر: طعم ایمان را نخواهی چشید تا اینکه یقین داشته باشی به اینکه مصیبتی که دچار آن می شوی، غیر ممکن بود که از تو بگذرد و آنچه که از آن نجات یافتی، مقدّر نبود که به تو برسد. و من از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ، شنیدم که فرمود: «إنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ, فقَال: رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».

ترجمه: اولین چیزی که خدا، آفرید، قلم بود. آنگاه فرمود: تقدیر همه چیز را تا قیامت، بنویس.

فرزندم! همچنین از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- شنیدم که فرمود: «مَن ماتَ على غِيرهذا فَليسَ منيّ»

یعنی هر کس بر غیر این عقیده بمیرد، از من نیست.

و در روایت احمد، آمده که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، فرمود: وقتی خدا، قلم را آفرید، فرمود: بنویس. آنگاه هر آنچه باید تا قیامت انجام می گرفت، نوشته شد.

و در روایت ابن وهب آمده که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، فرمود: «فَمَن لَم یُومن بِالقَدرِ خِیره وشَرِّه اَحرَقهُ الله بِالنَّار». یعنی هر کس به خیر و شر تقدیر، ایمان نداشته باشد، خدا او را در آتش دوزخ می سوزاند.

و در مسند و سنن از ابن دیلمی روایت شده که ایشان نزد، ابی بن کعب، رفت و گفت: در دل من، اندکی شبهه در مورد، تقدیر پدید آمده است، در این مورد چیزی بگو تا قلبم شفا حاصل بکند. ابی بن کعب گفت: اگر به اندازۀ کوه احد، طلا انفاق نمایی، خدا از تو نمی پذیرد تا اینکه به تقدیر، ایمان داشته باشی. و آنچه به تو اصابت کرده، نباید از تو می گذشت و آنچه از تو می گذرد نباید به تو اصابت می کرد. و اگر بر غیر از این عقیده بمیری، از دوزخیان خواهی بود. ابن دیلمی می گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رفتم، آنها نیز از رسول الله –صلی الله علیه وسلم– ، همان چیزی را برایم گفتند که ابی بن کعب گفته بود. حدیث صحیح است. (حاکم در صحیح خود).

قدر، عبارت است از علم و آگاهی فراگیر خدا، نسبت به مخلوقات و نوشته شدن آنها در لوح محفوظ و خواست و ارادۀ عمومی الله در پیدایش اشیاء و ساخت شکل و هیئت متناسب با هر یک از آنها.

افعال بندگان نیز از مخلوقات خدا می باشند چنانکه می فرماید: ﴿الله خالِقُ كُلِّ شَيءٍ﴾ یعنی خدا خالق هر چیز است.

و در جائی دیگر به صراحت فرموده است: ﴿والله خَلَقَكُم وماتَعمَلُون﴾ یعنی: خدا هم شما را و هم آنچه را انجام می دهید، آفریده است.

انکار نمودن تقدیر الهی، گاهی کفر، محسوب می شود و این وقتی است که شخص، علم فراگیر الله و یا نوشتن مقادیر را در لوح محفوظ انکار کند. و گاهی بدعت است و منافی با توحید، و این وقتی است که اراده و مشیئت عمومی الله را انکار نماید.

مفهوم سخن ابن عمر این است که پذیرش اعمال صالح، منوط است به اینکه شخص به تقدیر الهی ایمان داشته باشد. بخاطر اینکه عمل نیک فقط از مسلمان پذیرفته می شود وکسیکه تقدیر را انکار بکند، مسلمان نیست. پس عمل او پذیرفته نمی شود حتی اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق نماید.

«خیر و شر» نسبت به بندگان تبدیل به خیر و شر می شوند.

اما نسبت به اینکه آفریدهٔ الله می باشند، در آنها شری وجود ندارد. زیرا افعال خدا از حکمت و مصلحت والای وی سرچشمه می گیرد و همه اش، خیر است.

و در روایت عباده بن صامت آمده که به فرزندش گفت:«یقین کن که آنچه به تو اصابت کرد، باید اصابت می کرد و آنچه از تو گذشت و از آن نجات یافتی، نباید به تو اصابت می کرد».

زیرا که تقدیر اشیاء بر اساس علم خدا، نوشته شده و تعیین گشته است. البته نباید فراموش کرد که از مقتضای ایمان به تقدیر اینست که ایمان داشته باشی به اینکه خدا، تو را مختار آفریده و مجبور نکرده است و تکالیف شرعی نیز وظیفهٔ انسان آزاد و مختار است.

«أَوَّلُ مَاخَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم». معنی این جمله، طبق قول راجح علما، یعنی وقتی که خدا قلم را آفرید. پس کلمۀ «اول» در اینجا بمعنی «حین» یعنی زمانه و وقت است. نه اینکه اولین مخلوق خدا، قلم است زیرا اولین مخلوق، عرش الهی می باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ بیان فرضیت ایمان به تقدیر الهی.

2ـ بیان کیفیت ایمان به آن.

3ـ نابودی اعمال کسیکه به آن ایمان، داشته باشد.

4ـ طعم ایمان را نمی چشد کسیکه به تقدیر، ایمان ندارد.

5ـ اولین مخلوق خدا.

6ـ قلم تمامی جریاناتی را که تا قیامت قرار بود اتفاق بیفتد نوشت.

7ـ اعلام بیزاری رسول الله –صلی الله علیه وسلم- از کسیکه به تقدیر ایمان ندارد.

8ـ گذشتگان نیک برای ازالۀ شبهه نزد علما مراجعه می کردند.

9ـ علما نیز شبهۀ آنها را در روشنی فرمایشات رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، بگونۀ کافی و شافی، پاسخ می دادند.

باب شصت و یکم

آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است

از ابوهريره -رضی الله عنه- روايت است که رسول الله -صلی الله عليه وسلم- فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي, فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ شَعِيرَةً». [متفق عليه]

ترجمه: الله عزوجل، می فرمايد: چه کسی ظالمتر است از کسی که می خواهد، مانند من مخلوق، بيافريند. (اگر کسی می تواند) پس ذره ای يا دانه ای و يا يک دانه جو بيافريند.

و از عايشه روايت است که رسول الله -صلی الله عليه وسلم- فرمود: «أشدّ النّاس عذاباً يومَ القيامة الذّين يُضاهِئون بِخلقِ الله».

ترجمه: بدترين عذاب روز قيامت از آن کسانی است که در آفرينش با خدا، مماثلت می کنند.

و از ابن عباس روايت است که رسول الله -صلی الله عليه وسلم- فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ, يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورةٍ صَوَّرَهَا نَفْس يُعَذِّبُ بها فِي جَهَنَّمَ». (بخاري و مسلم)

ترجمه: جای هر مصوِّر در آتش است، هر تصويری که ساخته است، بصورت موجود زنده ای در می آيد و او را در دوزخ بوسيلۀ آن، عذاب می دهند.

همچنين از ابن عباس، مرفوعاً روايت است: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدنيا؛ كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاري و مسلم)

ترجمه: هر کس در دنيا تصويری ساخته است، در آنجا او را موظف می کنند که در آن، روح بدمد و او قادر به چنين کاری نخواهد بود.

از ابو الهيّاج روايت است که می گويد: علی -رضی الله عنه- به من گفت: آيا تو را برای انجام کاری که رسول الله -صلی الله عليه وسلم- مرا برای انجام

آن فرستاده بود، نفرستم؟ رسول الله –صلی الله علیه وسلم- ، فرمود:«**لا تَدع صورةً إلا طَمستها ولا قَبراً مُشرفاً إلا سويته**». (مسلم)

ترجمه: هیچ تصویری را نگذار مگر آنرا نابود کن و هیچ قبر مرتفعی نگذار مگر آنرا با خاك مساوی کن.

«**مصور**» به کسی می گویند که با دست شکل و صورتهائی می سازد. و این کار، دو نوع اشکال دارد: تندیسگر، که با دست به نوعی تشابه با خالق می زند و مانند او به آفرینش می پردازد.

دوم اینکه، تصویر ها و مجسمه ها وسیله ای برای شرك ورزیدن به خدا می باشند. چنانکه بسیاری از مشرکین عهد سابق بوسیلۀ تصویر ها و مجسمه ها شرك می ورزیدند و بخاطر حساسیتی که در دین مبین اسلام نسبت به شرك وجود دارد، طبعاً با تصویر و مجسمه، بعنوان ابزارهای شرك، سازگاری نخواهد داشت.

در حدیث ابوهریره –رضی الله عنه- آمده است که ظالمترین فرد، کسی است که در آفرینش، با خدا مماثلت می کند. و این، ظن و گمانی بیش نیست زیرا در واقع کسی توانایی برابری با الله را ندارد بخاطر همین است که خداوند می فرماید: اگر راست می گویید: پس ذره ای و دانه و جوی بیافرینید.

اما مفهوم حدیث، عایشه –رضی الله عنها- چنین بود که سخت ترین عذاب قیامت به کسی اختصاص دارد که خود را همچون خدا، آفریننده میداند. و چنین گمانی کفر اکبر است. البته در صورتی که دارای یکی از این دو حالت باشد:

1ـ بتی بسازد با علم به اینکه مورد پرستش قرار خواهد گرفت.

2ـ و اینکه تصویر و مجسمه یا نقاشی ای بسازد و خیال بکند: از آنچه خدا آفریده، بهتر است.

حدیث فوق را علما بر همین حمل کرده اند. البته تصویر سازی و مجسمه تراشی از گناهان کبیره می باشند و کسانی که با این چیزها سر و کار دارند، نفرین شده و به عذاب دردناك وعده داده شده اند.

از حدیث ابن عباس، بر می آید که تصویر های حیوانات و انسانها ممنوع می باشند. از مفهوم حدیث علی، بر می آید که علت اصلی حرمت تصویر و مجسمه سازی همان وسیلهٔ شرك بودن آنست، چنانکه حکم آن با حکم قبر های مشرف که وسیلهٔ بارز شرك و گاهی محل شرك می باشند، یکسان است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ مجازات سنگین برای تصویر برداران و مجسمه سازان.

2ـ بیان علت آن که, عبارت است از جسارت و بی ادبی نسبت به خدا، چنانکه فرمود:

«چه کسی ظالم تر از آن کسی است که می خواهد، مانند من دست به آفرینش بزند».

3ـ تذکر به این مطلب که او، توانا و بندگان ناتوان اند. حتی ذره و دانه ای نمی توانند بیافرینند.

4ـ تصریح این مطلب که سخترین عذاب، قیامت متعلق به آنان است.

5ـ در مقابل هر تصویری که ساخته است، موجودی در دوزخ آفریده می شود که بوسیلهٔ آن موجود، شکنجه داده می شود.

6ـ موظف می شود که در آن، روح بدمد.

7ـ به ما امر شده که هر جا تصویر و مجسمه ای دیدیم، آنرا نابود کنیم.

باب شصت و دوم

زیاد سوگند خوردن

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ [مائده: 89]

ترجمه: یعنی از سوگند های خود مواظبت نمائید.

واز ابوهریره –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ». (بخاري و مسلم)

ترجمه: سوگند، جنس را به فروش می رساند و برکت کاسبی را از بین می برد.

و از سلمان –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «ثلاثةٌ لا يُكلِّمهُم الله، ولا يُزكّيهم و لهُم عذابٌ أليم: أُشيمطٌ زانٍ وعائلٌ مُستكبرٌ ورَجُلُ جَعَلَ الله بضاعته لا يَشتري إلا بيمينه ولا يبيع إلا بيمينه». (طبراني با سند صحيح)

ترجمه: خداوند، با سه نفر، سخن نخواهد گفت، و آنها را پاکیزه نخواهد کرد و برای آنان، عذاب دردناک است:

1ـ پیرمرد زناکار 2ـ نادار متکبر 3ـ و مردی که نام الله را وسیلۀ امرار معاش خود، ساخته است طوری که چیزی نمی خرد مگر با سوگند و چیزی نمی فروشد مگر با سوگند.

و از عمران بن حصین –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ...».

قَالَ عِمْرَانُ: فَلا أَدْرِي أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاثًا؟ ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْذِرُونَ وَلايُوفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ ». (بخاري و مسلم)

وفيه عن ابن مسعود –رضي الله عنه– أنّ النبي قال:«أَنَّ النَّبِيَّ –صلي الله عليه وسلم– قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أحدهم يمينه و يمينه شهادته». (بخاري و مسلم)

ترجمه: بهترین مردم، مردمان قرن من و کسانی هستند که بعد از آنها می آیند و همچنین کسانی هستند که بعد از آنها می آیند، راوی می گوید: نمی دانم که اینرا دوبار تکرار کرد یا سه بار، و افزود که بعد از شما ملتی می آید که گواهی می دهند در حالی که کسی آنان را گواه نمی گیرد. (یا در حالی که گواه ماجرا نبوده اند) و خیانت می کنند و اهل امانت نیستند و نذر می نمایند و به آن وفا نمی کنند. و در آنان چاقی غالب می شود (یعنی همّ و غمی جز شکم پرستی و بدنسازی ندارند که در نتیجه چاق و فربه می شوند).

و از ابن مسعود –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: « بهترین مردم، مردمان قرنی هستند که من در آن بسر می برم و مردمان بعد از آن و مردمان بعد از آنها هستند. سپس ملتی می آید که گواهی اش بر سوگندش و سوگندش بر گواهی اش، سبقت می گیرد. ابراهیم می گوید: وقتی کوچک بودیم ما را بخاطر گواهی دروغ و وفا نکردن به عهد، تنبیه می کردند».

سوگند زیاد با روح توحید سازگاری ندارد. زیرا کسیکه توحید در قلبش ریشه دوانیده باشد، اسم الله را بخاطر هر چیز کوچک و بزرگ بر زبان نمی آورد و سوگند نمی خورد. هرگز سوگند به دروغ نمی خورد گرچه یمین لغو یعنی سوگند که بدون قصد و اختیار بر زبان می آید، قابل مؤاخذه نیست، اما انسان مؤمن و موحد حتی از همین نوع سوگند ها نیز پرهیز می نماید.

در حدیثی دیگر، رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سوگند خوردن ممکن است، کالای شما را بفروش برساند ولی سرانجام باعث نابودی آن می گردد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ توصیه جهت حفاظت از سوگند ها.

2ـ بیان اینکه سوگند، باعث فروش جنس می شود ولی برکت آنرا، می برد.

3ـ مجازات شدید در موردکسیکه در خرید و فروش از سوگند، استفاده می کند.

4ـ تذکر این مطلب که جرم گناه کسانی که در آنها داعیۀ(اسباب)گناه ضعیفتر می باشد بیشتر است.

5ـ مذمت کسانی که سوگند می خورند در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.

6ـ ستایش رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از مردمان سه قرن اول. و بیان حوادث بعد از آنها.

7ـ مذمت کسانی که گواهی می دهند در حالی که گواه نبوده اند.

8ـ گذشتگان نیک، فرزندانشان را بخاطر گـواهی و وفـا بـه عهـد تنبیـه مـی کردند.

باب شصت و سوم
عهد و پیمان الله و پیغمبرش

ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلاَ تَنقُضُوا الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [نحل: 91]

ترجمه: به پیمان خدا هر گاه که پیمان بستید، وفا کنید. و سوگند ها را پـس از تأکید، نشکنید، در حالی که خدا را گواه و کفیل، برخورد گرفته اید. خدا می داند آنچه را که انجام می دهید.

و از بریده -رضی الله عنه- روایت است کـه هـر گـاه رسـول الله -صـلی الله علیه وسلم- کسی را امیر لشکر، تعیین می کرد، او را به رعایـت تقـوای الهـی در مورد خود و مسلمانانی که با او همـراه بودنـد، توصـیه مـی نمـود. و مـی فرمـود: «اغزوا بسم الله في سبيل الله ...». (مسلم)

ترجمه: به نام خدا، در راه خدا، جهاد کنید. و با کسانی که کفر ورزیده اند، بجنگید. جهاد کنید و خیانت مکنید. عهد شکنی مکنید، مثله نکنیـد. کودکـان را مکشید. هر گاه با مشرکین و دشمنانت روبرو شدی آنهـا را بـه پـذیرش یکـی از این موارد فرا خوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان بپذیر، آنها را نخست بـه اسلام دعوت کن، اگر پذیرفتند تو نیز قبول کن. آنگاه از آنان بخواه که به شـهر مسلمانان، هجرت بکنند. و بگو اگر چنین کردید، از تمامی حقوقی که مهاجرین از آن برخوردارند ویا بر عهدۀ آنهاست، شما نیز از آنها برخوردار خواهید بود. و اگر هجرت را نپذیرفتند، مانند مسلمانان بدوی با آنهـا برخـورد مـی شـود. یعنـی

پایبند احکام اسلام، بشوند، اما از غنایم، سهمی به آنها داده نمی شود. مگر اینکه در جهاد شرکت بکنند.

اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه (مالیات) بخواه. اگر قبول کردند، تو نیز قبول کن و دست از جنگ باز دار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک خدا، با آنان نبرد کن.

و اگر قلعه ای رامحاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان خدا و پیامبرش با تو صلح بکنند، چنین مکن. بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان، وارد گفتگو شو. زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان خدا و رسولش را بشکنید. همچنین اگر، ساکنان قلعه ای را در محاصرۀ خویش در آوردی، آنگاه از تو خواستند که حکم خدا را در مورد آنان اجرا کنی، چنین مکن بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن. زیرا از کجا معلوم که شما واقعاً مطابق با دستور خدا با آنان رفتار کنی.

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِاللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾ در تفسیر«عهد» گفته اند: دراینجا مراد سوگند می باشد. و مراد از معاهده، عقد معاملاتی است که بین مردم رد و بدل می شود. یعنی وفا کردن به چیزی که در اثر عقود و سوگند ها، مشخص شده واجب است. تا عظمت نام الله محفوظ بماند. زیرا معنی سوگند خوردن به الله، یعنی آن شخص، وفا بموجب آنرا، با نام خدا تأکید نموده است. و عمل نکردن بمقتضای آن، یعنی عدم تعظیم نام الله و هتک حرمت آن.

در حدیث بریده -رضی الله عنه- آمده که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- به امیران لشکر، سفارش می کرد تا بر اساس عهد خدا و رسولش با دشمن

مصالحه نکنند بلکه بر اساس عهد و ذمهٔ خود با آنان مصالحه کنند. و این درس بزرگ و مهمی است برای پیروان توحید و خصوصاً کسانی که معروف به اهل توحید می باشند و به این علم با ارزش، اهمیت می دهند، تا مبادا از زبانشان سخنی بر آید که بیانگر عدم فراگیری توحید و بی اهمیتی نسبت به آن باشد. و باید در عهد و پیمان و عقود طوری رفتار کرد که نسبت به الله، فوق العاده تعظیم بشود. مبادا حرمت سوگند و همچنین حرمت عهد و پیمانی که بر اساس نام الله بسته می شود از بین برود. که این کار ضربه ای به پیکر توحید، محسوب می شود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ فرق میان عهد و پیمان خدا و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.

2ـ راهنمائی به مسأله ای که ضررش از مسألهٔ دیگر، کمتر است.

3ـ این دستور رسول الله –صلی الله علیه وسلم– که فرمود: به نام خدا و در راه خدا جهاد کنید.

4ـ این فرمایش، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– که فرمود: با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند، بجنگید.

5ـ این ارشاد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– که فرمود: به کمک الله با آنان بجنگ.

6ـ فرق میان حکم خدا و حکم علما.

7ـ اینکه صحابی پیامبر، بوقت ضرورت حکمی صادر می کند که نمی داند با حکم خدا، موافق است یا خیر.

باب شصت و چهارم

سوگند خوردن به جای الله

از جندب بن عبد الله –رضی الله عنه– روایت است که رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «قال رَجُلٌ: والله لا يغفر الله لفلانٍ. فَقال الله عزوجل: مَن ذَا الّذي يتألى عليَّ أَن لا أغفِرَ لِفلانٍ؟ إنّي قَد غَفَرتُ لَه وأحبطت عملك». (مسلم)

ترجمه: مردی سوگند خورد و گفت: بخدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید. خداوند، فرمود: این چه کسی است که مرا سوگند می دهد که فلانی را نبخشم؟ من او را بخشیدم و عمل تو را نابود گردانیدم.

و در حدیث ابوهریره –رضی الله عنه– آمده که گویندۀ این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره –رضی الله عنه– می گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را بر باد کرد.

سوگند خوردن بجای خدا، گاهی در اثر تکبر و غرور پیش می آید و شخص گمان می کند بر خدا حقی دارد، و خداوند مجبور است مطابق سوگند او فیصله بکند و... چنین تفکری کاملاً خطا و مخالف با توحید می باشد. نوعی دیگر از این گونه سوگند ها آنست که حدیث پیامبر به آن اشاره دارد، چنانکه فرموده است:«برخی از بندگان خدا چنان اند که اگر بر خدا سوگند یاد کنند، خداوند قسم آنان را اجابت می کند و واقع می شود (مانند اینکه بگوید: خدایا من به تو قسم می خورم که فلان امر واقع شود، خداوند قسم او را اجابت کرده و آن امر مواقع شود)».

و این در صورتی است که انسان، عاجزانه و نیازمندانه و با حسن ظن بر خدا، سوگند بخورد.

در حدیثی که در متن، بیان گردید، آمده است: مردی عابد که گمان می کرد پس از چندین سال عبادت بجائی رسیده که باید در مورد بندگان خدا قضاوت بکند و گمان می کرد هر چه بگوید، خدا می پذیرد، در مورد مرد فاسقی، گفت: بخدا، که خدا او را نمی بخشد. خداوند، از این سخن که مخالف با منش بندگی و توحید بود، ناراضی شد و آن مرد فاسق را بخشید و اعمال نیک مرد عابد را نابود گردانید. که این بیانگر خطر بسیار بزرگ مخالفت با توحید و با شعائر الله می باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ هشدار از سوگند دادن خدا یا سوگند خوردن بجای خدا.

2ـ عذاب خدا حتی از بند کفشمان به ما نزدیکتر است.

3ـ بهشت همچنان.

4ـ این حدیث، مؤید حدیثی است که در آن آمده: انسان، عمل نیک انجام می دهد تا اینکه به بهشت نزدیک می شود، آنگاه گناهی مرتکب می شود و به دوزخ می افتد.

5ـ گاهی انسان به خاطر عملی که قلباً برای انجام آن اصلا تمایلی ندارد، بخشیده می شود.

باب شصت و پنجم

نباید الله را شفیع مخلوق قرار داد

از جبیر بن مطعم –رضی الله عنه– روایت است که مردی بدوی، نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– آمد و گفت: ای رسول خدا –صلی الله علیه وسلم–، جسمها ضعیف و لاغر شده اند، فرزندان گرسنه و چهارپایان هلاک شدند. از پروردگارت، برای ما طلب باران کن. ما خدا را شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می دهیم. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: **‹‹سبحان الله، سبحان الله››**. چندین مرتبه تسبیح گفت، و حتی رنگ اصحابش نیز پرید. آنگاه فرمود: **‹‹ویحك! أتدري ما الله؟! إنَّ شأن الله أعظم مِن ذلك إِنَّهُ لا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ من خلقه››**. (ابوداود).

ترجمه: وای بر تو! آیا می دانی الله کیست؟! شأن و منزلت الله، فراتر از اینست.

و افزود که، خدا را شفیع هیچ یک از بندگان، قرار نمی دهند.

نباید خدا را واسطه بین خود و دیگران قرار داد به این معنی که خدا سفارش او را نزد فلان مخلوق، بکند. این کار با توحید سازگاری ندارد.

‹‹نستشفع بالله علیك›› یعنی به خدا متوسل می شویم، که شفاعت ما را نزد تو بکند تا برای ما دعا بکنی. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– فرمود: **«سبحان الله»** و چندین بار اینرا تکرار کرد. تا بزرگی و تقدس پروردگار را خاطر نشان سازد و هر نوع سوء ظن و نظری را که بیانگر، نقص شأن خدا باشد، از اذهان بزداید. شأن و منزلت الله، بالاتر از این حرفهاست! الله کجا و مخلوق حقیر و ناتوان کجا؟!

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ ممنوعیت اینکه کسی بگوید: ما خدا را نزد تو شفیع قرار می دهیم.

2ـ تغییر سیمای رسول الله –صلی الله علیه وسلم- و آثار آن در سیمای اصحابش نیز، در اثر شنیدن این سخن.

3ـ این سخن را که گفت:«تو را شفیع خدا قرار می دهیم» رد نفرمود.

4ـ توضیح و تفسیر «**سبحان الله**».

5ـ مسلمانان، بوقت خشکسالی نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم- می آمدند و از او درخواست دعای طلب باران می نمودند.

باب شصت و ششم

پاسداری رسول الله -صلی الله علیه وسلم- از مرزهای توحید و بستن راه های شک و تردید

از عبد الله بن شخیر روایت است که، می گوید: من با هیأت بنی عامر بودم که نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم- رفتیم و به ایشان گفتیم: شما سید ما هستید. رسول الله –صلی الله علیه وسلم- فرمود: ‹‹السيد الله تبارك وتعالى››. یعنی سید خدا است. گفتیم: شما از همۀ ما بزرگتر و از همه سخاوتمندتری. فرمود: همین سخن یا بعضی از آن را بگویید. مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند.(ابوداود با سند جید)

و از انس –رضی الله عنه- روایت است که گروهی از مردم، به رسول الله –صلی الله علیه وسلم- گفتند: یا رسول الله –صلی الله علیه وسلم-، بهترین ما و فرزند بهترین ما. و سید ما و فرزند سید ما. رسول الله –صلی الله علیه وسلم-: «ای مردم، سخنتان را بگوئید. ومواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من

محمد، بندۀ الله و رسولش هستم. دوست ندارم كه مرا فراتر از آنچه هستم، ببريد».(نسائی با سند جيد)

رسول الله –صلى الله عليه وسلم- با آنكه سيد فرزندان آدم است، چون پاسدار راستين توحيد بود، سعی داشت كه راه های شرك را مسدود بكند. و يكی از راه هائی كه به شرك می انجامد، همين افراط و زياده روی در تجليل از انسانهاست، بنابراين فرمود: سيد، الله است.

علماء، گفته اند كه، مخاطب قرار دادن كسی به عنوان «السيد» با الف و لام، مكروه است. زيرا معنی استغراق را می دهد يعنی كسيكه دارای تمامی امتيازات سيد باشد. چنانكه آن دسته از مسلمانانی كه در مورد اولياء الله، دچار شرك می شوند، كلمۀ سيد را در مورد بسياری از بزرگان به كار می برند.

اينكه به رسول الله –صلى الله عليه وسلم–، گفتند: تو از ما افضل و اعظم هستی، گر چه واقعيت داشت، ولی چون رو در رو می گفتند، رسول الله –صلى الله عليه وسلم- فرمود: «مواظب باشيد كه شيطان شما را فريب ندهد». بخاطر اينكه تجليل و تمجيد رو در رو، كسانی را كه به حول و قوه ی الهی، اعتقاد ندارند، دچار كبر و غرور و خود پسندی می گرداند.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ نهی از افراط و تجاوز از حد.

2ـ اگر كسی را گفتند «**سيدنا**» چه بگويد.

3ـ امر به مواظب بودن از فريب شيطان با آنكه جز سخن حق، نگفته بودند.

4ـ فرمایش رسول الله –صلی الله علیه وسلم– که فرمود: «دوست ندارم که مرا بیش از آنچه هستم، بالاتر ببرید».

باب شصت و هفتم

تفسیر این ارشاد باریتعالی که می فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [زمر: 67]

ترجمه: آنان آنگونه که شایستۀ خدا است، خدا را نشناخته اند. در حالی که روز قیامت سراسر کرۀ زمین در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می شود. خدا پاک و منزه است از آنچه آنها شرک می ورزند.

از ابن مسعود –رضی الله عنه– روایت است که یکی از علمای یهود، نزد رسول الله –صلی الله علیه وسلم– آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می بینیم که خدا، آسمانها را بر روی یک انگشت و زمینها را روی انگشت دیگر و درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت دیگر و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می دهد، آنگاه می گوید: منم پادشاه. رسول خدا در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می کرد، طوری تبسم کرد که دندانهایش، آشکار گردید و این آیه را تلاوت کرد. ﴿وما قَدَروا الله حَقَّ قَدرِه وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (بخاري و مسلم).

و در روایت مسلم، چنین آمده است که کوه ها و درختان را روی یک انگشت قرار می دهد و آنها را محکم می جنباند و می گوید: منم پادشاه, منم الله.

و در بخاری چنین آمده که آسمانها را روی یک انگشت و آب و خاک را روی انگشت دیگر و بقیۀ مخلوقات را روی انگشت دیگر، قرار می دهد.

و از ابن عمر -رضی الله عنهما- در صحیح مسلم روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ﴿يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ, أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الأَرَضِينَ السبع, ثم يأخذهن بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ, أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟] (مسلم).

«خداوند، روز قیامت، آسمانها را می پیچاند و آنها را در دست راست خود می گیرد. و می گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟ سپس زمینهای هفتگانه را در دست دیگرش می گیرد و می گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟

(توضیح: برخی از راویان، معتقدند که کلمهٔ «شمال» شاذ است زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست الله موصوف به یمین می باشند).

و از ابن عباس روایت است که گفت: آسمانها و زمینهای هفتگانه در دست الله، مانند دانهٔ خردل در دست یکی از شما می باشد. (ابن جریر و غیره).

در حدیثی دیگر، ابن جریر می گوید: حدثنی یونس, ابن وهب به ما خبر داد, گفت: ابن زید گفته است که پدرم به من خبر داد که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: ‹‹مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيّ إِلا كَدَرَاهِمِ سبعة أُلقِيت فِي تُرْسٍ››.

ترجمه: آسمانهای هفتگانه در مقابل کرسی خدا، مانند چند درهم است که در داخل سپری قرار داده شوند.

ابن جریر می گوید: ابوذر -رضی الله عنه- گفت: از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- شنیدم که گوید: ‹‹ما الكرسِيُّ في العَرْشِ إلا كحلقةٍ من حديدٍ أُلقيت بين ظَهْرَيْ فلاةٍ من الأرض››. یعنی کرسی در مقابل عرش مانند حلقهٔ آهنینی است که در میان دشت بزرگی افتاده باشد. و از ابن مسعود -رضی الله عنه- نقل شده

است: فاصلهٔ آسمان اول تا آسمان بعدی، به اندازهٔ مسافت500 سال می باشد. و فاصلهٔ هر آسمان تا دیگری، همین قدر است. و از آسمان هفتم تا کرسی نیز همین مقدار فاصله است و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است وعرش خدا بر روی آب، و خدا بر روی عرش است. و هیچ یک از اعمالتان بر او پوشیده نیست. (أخرجه ابن مهدی عن حماد بن سلمه عن عاصم عن زرٍّ عن عبدالله. و رواه بنحوه المسعودی عن عاصم عن أبی وائل عن عبدالله. قاله الحافظ الذهبی رحمه الله تعالی, قال: «وله طرق»)

و از عباس بن عبدالمطلب روایت است که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمود: « هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ:بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَي سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكِثَفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وبين السَّمَاءِ السَّابِعَةِ والعرش بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ, والله تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ». (ابو داوود وغیره)

ترجمه:آیا می دانید فاصلهٔ بین زمین و آسمان چقدر است؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: بین زمین و آسمان مسافتی به اندازهٔ پانصد سال می باشد.

و از هر آسمان تا آسمان دیگر نیز همین فاصله وجود دارد. و ضخامت هر آسمان نیز پانصد سال راه می باشد. و حد فاصل آسمان هفتم و عرش خدا، دریائی وجود دارد که عمق آن به اندازهٔ فاصلهٔ آسمان و زمین می باشد. و خداوند متعال فوق آنست و هیچ یک از اعمال بنی آدم بر او پوشیده نیست.

ختم این کتاب توسط شیخ، با این باب، کاری بسیار عظیم است. زیرا اگر واقعاً خواننده متوجه اوصاف باریتعالی بشود که در این باب بیان شده اند، چاره ای جز اینکه در مقابل عظمت پروردگار، سر تسلیم، فرود آورد نخواهد داشت.

﴿وما قَدَروا الله حَقَّ قَدرِه﴾ یعنی: خدا را آنگونه که شایستهٔ عظمت ایشان است، عظیم نپنداشته اند. و گر نه کسی جز او را نمی پرستیدند. پس شایسته است که در مورد الله بیندیشیم؛ پروردگار غالب و با حکمتی که دارای تمامی صفات جلال است. بالای عرش است. در املاک وسیع خویش که زمین ذره ای از آنهاست، امر و نهی می کند.

رحمتها و نعمتهایش را به هر که بخواهد، می بخشد و از هر که بخواهد، بلا و مصیبت را برطرف می سازد. او ولی نعمت همگان، و اهل فضل و بخشش است. ببین چه خالق عظیمی! آسمانها تحت فرمان و در تصرف او می باشند، و فرشتگان بفرمان او و در عبادت او مشغول اند. این خالق عظیم و پادشاه بزرگ، به بندهٔ حقیر و ناچیزی مثل تو، رو می کند و تو را به عبادت خود فرا می خواند! و تو را به رعایت تقوا و به پیروی خود می خواند! که اینها در واقع به خیر و عزت و سربلندی خودت تمام می شوند ـ اگر بدانی و بر سر عقل بیایی ـ اگر واقعاً خدا را بشناسی و حقوق و صفاتش را بدانی که چگونه در ذات و صفات، دارای علوِّ مطلق است، خواهی دید که بی اختیار، در مقابلش سرتسلیم فرود آورده، و از فرمایشاتش اطاعت می کنی. آنگاه بوسیلهٔ آنچه دوست می دارد، به او تقرب خواهی جست. و چون کلامش را تلاوت کنی بگونه ای تلاوت خواهی کرد که او مستقیماً با تو سخن می گوید و امر و نهیت می کند. آنگاه تجلیل و تعظیم تو از خدا، غیر از تجلیل و تعظیم کنونی خواهد بود. از اینرو یکی از اسباب رسوخ ایمان در قلب و ایجاد عظمت باریتعالی، اینست که بنده

در ملکوت آسمانها و زمین به تفکر و تدبر بنشیند. چنانکه خدا نیز همین دستور را داده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

1ـ تفسیر این سخن پروردگار که فرمود: ﴿والأرض جَمِیعاً قَبضَتُه یومَ القِیامَة﴾ [زمر: 67]

2ـ این مسایل نزد یهود زمان پیغمبر، باقی مانده بودند و آنان نه آنها را انکار و نه تأویل می کردند.

3ـ رسول الله، سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه ای نیز به تأیید او، نازل گردید.

4ـ خندیدن رسول الله به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.

5ـ تصریح به اینکه خدا، دارای دو دست می باشد که آسمانها روی یک دست و زمینها روی دست دیگرش قرار خواهند گرفت.

6ـ تصریح به اینکه دست دیگرش«چپ» است. (البته این روایت را، شاذ قرار داده اند زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست خدا، راست می باشد).

7ـ در آنجا «جباران و متکبران» را خطاب می کند.

8ـ زمین و آسمان در دست خدا، مانند دانۀ خردلی در دست انسان خواهند بود.

9ـ میزان بزرگی کرسی، در مقابل آسمانها.

10ـ میزان بزرگی عرش، در مقابل کرسی.

11ـ عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه ای می باشد.

12ـ فاصلۀ بین آسمانها.

13ـ حدفاصل آسمان هفتم و کرسی.

14ـ حدفاصل کرسی و آب.

15ـ عرش بالای آب است.

16ـ خدا، بالای عرش است.

17ـ حد فاصل زمین و آسمان.

18ـ ضخامت هر آسمان به اندازۀ مسافت 500 سال می باشد.

19ـ عمق دریائی که برفراز آسمانهاست، پانصد سال راه می باشد. والله سبحانه وتعالی أعلم.

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر سیّد ما؛ محمد و سایر آل و اصحابش.

مطلب پشت جلد

شما که می خواهید الله –جل جلاله- را به یگانگی بشناسید و بندگی کنید، چاره ای جز این ندارید که کتاب التوحید را همراه داشته باشید و آنرا به طور انفرادی و یا دست جمعی در منازل و یا مساجد، بخوانید.

چه خوب بود اگر علماء و داعیان راه خدا، حداقل هفته ای یکبار در مجلسی علمی و عمومی در مسجد جامع شهر خود، بابی از این کتاب را تدریس

می کردند و بدینصـورت جوامـع اسـلامی را از لـوث شـرک و بـدعت و عقایـد خرافی نجات می دادند.

کتاب التوحید، کتابی است بینظیر که اقشار مختلف مسلمان چـه عالمـان بـه علوم اسلامی و چه دیگران، به آن نیازمند می باشند.